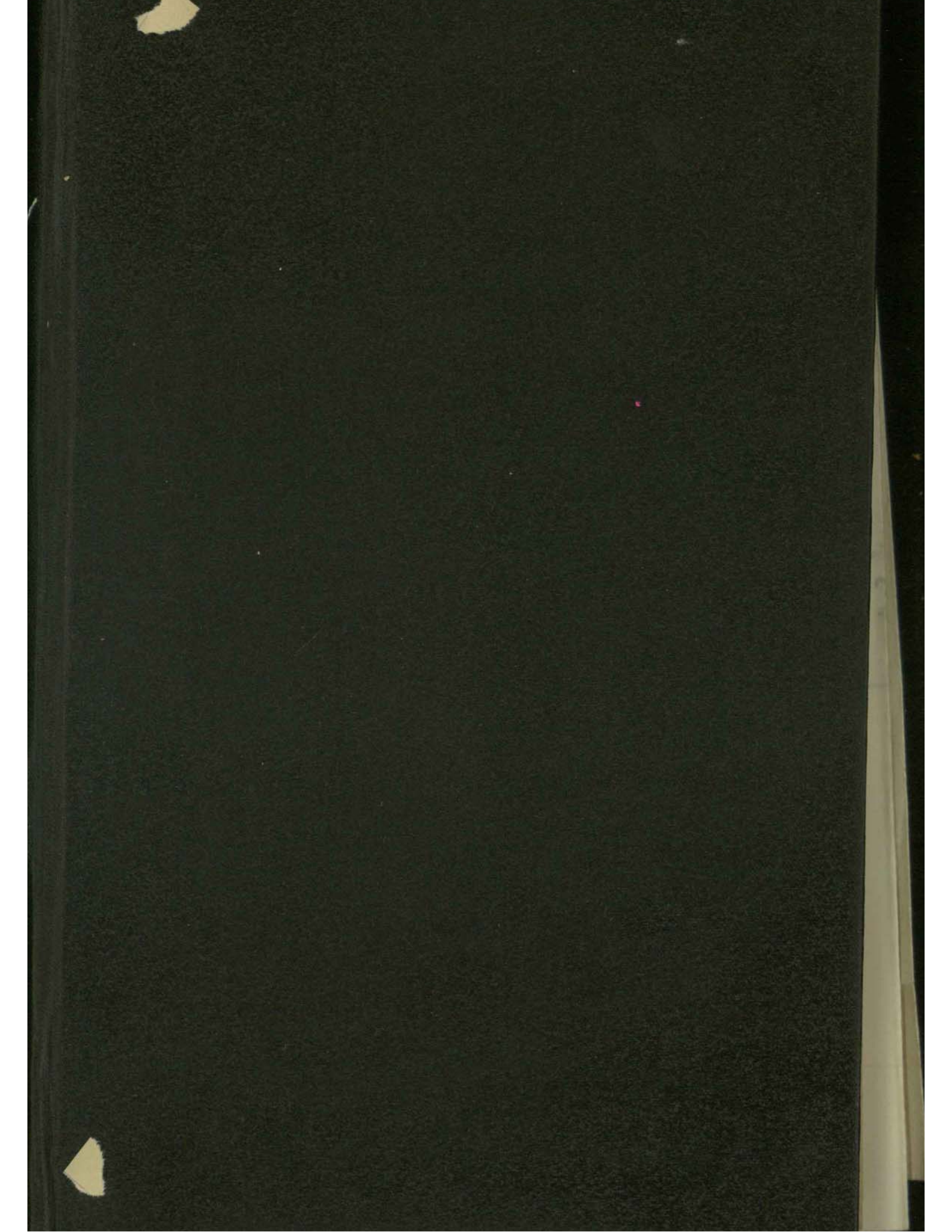


ترخان نامه

(تاریخ سند در زمانهٔ ارغون و ترخان)



تالیف

سید میر محمد بن سید جلال تتوی

(در حدود ۱۰۶۵ هـ نوشته شد)



باهتمام

سید حسام الدین راشدی

سندی ادبی بورد

حیدرآباد سند

سال ۱۹۶۵م

طبع اول: ۱۹۶۴م   بها: ۶ روپیا   تعداد: ۱۰۰۰

نشر کرده:
محمد ابراهیم جویو
دبیر انجمن ادبی سندی
حیدرآباد سند، پاکستان.

Text of the book printed at New Sind printing press, Victoria Road, Karachi, and Introduction, Annotations, and Indices etc., printed at Wafai printing press, Pakistan chowk, Karachi.

مرام ناشر

این کتاب در سلسلهٔ نشریات انجمن ادبی سندی، تحت برنامه "وسائل تکامل تاریخ و ادبیات ملی" ترتیب و طبع گردید. برخوانندگان محترم پوشیده نیست، بسا که آثار گرانبهای عربی و فارسی از طرف محققین بزرگ سندی، در زمینه تاریخ و سیر و حدیث و تصوف و ادب و شاعری نوشته شده، و تاکنون برخی ازان بصورت مخطوطات درزوایای کتب خانهای شخصی بطاق نسیان افتاده اند.

این انجمن میخواهد که چنین آثارگزیده را از گوشه تاریکی و گمنامی برآورد، و بنظر ارباب ذوق و دانش برساند. و درمدت ده سالیکه این برنامه از ۱۹۵۶م تا ۱۹۶۶م دوام میکند. در نظر داریم که (۱۴) کتاب عربی و (۳۰) کتاب تاریخی فارسی و (۵۷) کتاب شعر و ادب فارسی و (۷) کتاب اردو و (۷) کتاب انگلیسی را طبع و نشر نمائیم.

کتابیکه اکنون بخوانندگان گرامی تقدیم می شود، از سلسله نشریات فارسی کتاب نوزدهم است، و از جمله آثاریکه تاکنون بطبع و نشر آن موفق آمده ایم کتاب سی و یکم شمرده میشود، که اینک از نظر خواننده عزیز میگذرد.

اعتراف

انجمن ادبی سندی از مساعدات مالی وزارت معارف حکومت پاکستان که از رویٔ کمال معارف خواهی در راه طبع و نشر سلسله مطبوعات این انجمن فرموده است، خیلی متشکر بوده و این اقدام نیکورا بنظر تقدیر و استحسان می نگرد.

فهرست

پیش گفتار

خانواده ارغون سند: خانواده ارغون برصفحات تاریخ با نام امیر حسن بصری از دورهٔ ابو سعید میرزا* (۸۵۵ھ) آغاز میگردد. امیر ذوالنون ارغون پسر امیر حسن بصری از طرف شاه حسین میرزا بایقرا، اول صوبه دار (۸۸۴ھ) بعداً حاکم قندهار بود. در حدود نُه سال بعد از فوت او (۹۱۳ھ) پسرش شاه بیگ و نوه اش شاه حسن از دست بابر بادشاه از سر زمین قندهار محروم گشتند. و اول بر شال و سیوی و سپس (۹۲۷ھ) بر سند تسلط یافتند. و پدر و پسر تقریباً چهل سال حکومت کردند.

شاه حسن (در ۹۶۲ھ)• فوت کرد و از وي پسری بجا نماند، o و بنا بر این، سر زمین سند بین دو امیر خانواده اش قسمت شد. قسمت بالائي سند که مرکز آن بکهر بود، بسلطان محمود کوکلتاش تعلق گرفت x. و قسمت زیرین سند به تسلط میرزا عیسی ترخان★ در آمد. میرزا عیسی ترخان تته دارالسلطنت قدیم سند

---

* ابو سعید (۸۷۳-۵۵ھ) بن محمد بن میرانشاه بن تیمور
• دوشنبه دوازدهم وقت عصر- تاریخ سند ص ۱۹۲
o البته وی دختري بجا گذاشت بنام ماه چوچک بیگم که او را بعقد میرزا کامران داده بود. رک تاریخ سند میر معصوم ص ۸۳
x در ربیع الثانی ۹۶۲ھ- تاریخ سند ص ۲۲۱
★ در اوائل جمادی الاول- تاریخ سند ص ۲۰۷

را مرکز حکومت خود قرارداد — همان عیسی ترخان سر سلسله خانواده ترخان سند بود.

خانواده ترخان: میرزا عبدالعلي پدر میرزا عیسی ترخان از امرای جلیل‌القدر زمان خود بود. وي همیشه با ارغونها در تمام کار ایشان همدست و همکار بود. پس از مرگ او پسرش میرزا عیسی نیز روابط خود را با شاه بیگ و شاه حسن بسنت پدرش ادامه داد، حتي هنگامیکه شاه بیگ و شاه حسن از قندهار خارج شده بسند رسیدند، میرزا عیسی نیز باتفاق قبیله خود، روی بسند آورد.

بعد از میرزا عیسی، پسرش میرزا باقي (در ۹۷۴ ه) بر تخت سلطنت نشست. وي بر اهالیان سند گوناگون ظلم و تعدی روا داشت. حتي (در ۹۹۳ ه) خود را بدیوانگي کشت و پسرش میرزا پائنده بیگ (متوفي ۱۰۰۱ ه) جانشین او شد. اما چون پائنده بیگ فاترالعقل بود، مردم عنان سلطنت را بدست پسرش جاني بیگ سپردند.

در زمان همین جاني بیگ بود که مغولان هند، برای اولین بار وارد خاک سند شدند. سلطان محمود بکهری اولاد نرینه نداشت، و بجای اینکه موقع مرگ، مملکت خود را به ترخانها بسپارد، وی قسمت خود را قبل از مرگ (۹۸۲ ه) بکارندگان اکبرشاه سپرد. و بدین ترتیب نظر بدشمني قدیم خود با ترخانها، از آنها انتقام گرفت.

چون مغولها وارد سر زمین سند شدند، آنها تنها در قسمت

سلطنت سلطان محمود بکهري محدود نماندند. اکبرشاه میخواست از امرای سند انتقام پدر خود همایون شاه بگیرد، که مدتي در آن دیار سرگردان مانده بود. بنا بر این (در ۹۹۴ ه) برای اولین دفعه وی بوسیله امیر محمد صادق کوشید تا قسمت زیرین سند را نیز به تسلط خود در آورد. میرزا جاني بیگ این دفعه موفق شد بوسیله سفیر خود، پادشاه را راضي کند که لشکر خود را از سند فراخواند. اما، طوفاني که پس از پنج سال (در ۹۹۹ ه) بسرکردگي خان‌خانان برخاست، بالآخره بعد از چندین جنگ، سلسله حکومت ترخاني را از سند بر انداخت، و در سال ۱۰۰۰ ه میرزا جاني بیگ نظر باینکه سند را از خونریزي نگهدارد، کلیدهاي ته را بخان خانان سپرد و خان خانان باو قول داد که: حکومت سند پس از مدتي باو بر گرداند.

در طول سالهای ۱۰۰۰ ه تا ۱۰۲۱ ه ترخانها در سند تقریباً مانند جاگیردارها زندگي میکردند. یعني تا موقعیکه جاني بیگ در قید حیات بود، وي مثل جاگیرداري زندگي میکرد. و چون وي (در ۱۰۰۹ ه) در دربار اکبر شاه فوت کرد، پسرش بجایش او جاگیردار مقرر شد. این مقام جاگیرداري تا مرگ میرزا غازي (در ۱۰۲۱ ه) باقي ماند، و سپس سلسلهٔ خانوادهای ارغون و ترخان از سند کاملاً برانداخته شد.

میرزا عیسی دوم و پسرهایش میرزا محمد صالح و میرزا عنایت‌الله وغیره آخرین یادگار این خانواده بودند، اما آنها

هیچ تعلقي بسند نداشتند، بلکه تمام زندگاني آنها بعنوان امرای مغولان در نقاط مختلف هند بسر گشت.

* * * *

ماخذ تاریخي: مآخذ تاریخي که برای جمع آوري احوال دو خانواده مزبور، وجود دارد، سه نوع است بقرار زیر:

الف: کتابهائی که در آسیای میانه و کشورهائی دیگر تألیف شده است و ضمناً ذکري از خانواده های ارغون و ترخان، درآن آمده است.

ب: کتب تاریخ عمومي که در هندوستان در زمان مغولان هند تألیف شده، و در آنها ذیل ذکر احوال سند، ضمناً شرح حال بعض افراد این دو قبیله آمده است.

ج: کتب تاریخي و ادبي که در سند در باره تاریخ سند تألیف شده است. بعضي از این کتابها عمومي و بعضي مخصوص زمان این دو خانواده میباشد.

طبق تقسیم بندی فوق، فهرست کتابهائي که احوال دو خانواده مزبور مورد در آن آمده است، بقرار زیر است.

(الف)

(۱) بدایع‌الوقایع: تالیف زین‌الدین محمود واصفي.

این تاریخ درباره احوال خراسان در قرن نهم هجری تألیف شده و درن، بحث درباره احوال سیاسي و معاملات کشوري،

کمتر آمده است و قسمت بیشتر کتاب حاوی احوال فرهنگي و اجتماعي آن زمان میباشد. این کتاب درحقیقت خیلي جالبست و اوضاع اجتماعي آن دوره را، جلوی چشم خواننده مجسم میسازد. در این کتاب وقایعي از زمان امیر ذوالنون ارغون و شاه بیگ مختصراً ذکر شده است. *

(۲) بابرنامه: تألیف بابر بادشاه.

بیوگرافي خود نوشت معروف بابر شاه است که در آن بعض وقایع مهم دورهٔ امیر ذوالنون و شاه بیگ ذکر شده است. بابر شاه مستقیماً با شاه بیگ طرف بود، چون وی کابل و قندهار و زمین داور وغیره را از دست شاه بیگ زیر تسلط خود در آورده بود، و باوی چندین مصاف داشت. این کتاب از مآخذ احوال این خانواده، دارای اهمیت فوق‌العاده ای میباشد.

(۳) روضة‌الصفا: تألیف محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف به میر خواند.

در آخرین مجلد (خاتم) این کتاب احوال ارغونها نیز آمده است. این قسمت را خواند امیر مؤلف حبیب‌السیر اضافه کرده است.

(۴) حبیب‌السیر: تألیف غیاث‌الدین خواند امیر.

مؤلف این کتاب غیاث‌الدین، با امیر ذوالنون و شاه بیگ

* چاپ مسکو ۱۹۶۱ میلادی در دو جلد.

شخصاً آشنا بود، مثل اینکه به آنها دوست بود. و از این حیث، وی شاهد عیني وقایع زمان آنها بود، و در این کتاب بعضي وقایع مستند اوائل دورهٔ امیر ذوالنون و شاه بیگ ذکر شده است.

(۵) سفر نامه سدي علي رئیس: ترجمه انگلیس از واسبری Vambery

مؤلف این سفرنامه که امیرالبحر ترکي بود، در مسافرت خود بهند، در دوره شاه حسن ارغون از سند گذشت، و احوال مختصری از سند آن زمان را، در سفرنامه خود ضبط کرده است.*

(٦) همایون نامه: تألیف گلبدن بیگم.

گلبدن بیگم در این کتاب وقایع درباره شکست همایون از دست شیرشاه و اقامت وی (۹۵۰-۹۴۷) در سند را بطرز جالبي بیان کرده، و رفتار شاه حسن با همایون شاه را مفصلاً شرح داده است. ○

(۷) شعر بلوچي: ترجمه لانگورث دمس.

در این کتاب چند قطعه شعر بزبان بلوچي درباره امیر ذوالنون ارغون و میر چاکر بلوچ وجود دارد. این اشعار حاوي بعضي وقایع آن زمان میباشد که در هیچ کتاب دیگر ذکر نشده است. x

---

* چاپ لوزاک لندن ۱۸۹۹ میلادی

○ متن و ترجمه انگلیس از بورج (A.S. Beveridge) چاپ لندن ۱۹۰۲ میلادی

x چاپ لندن ۱۹۰۷ میلادی

Populer Poetry of the Boloches. M. Longworth Dames

(۸) روضة السلاطین: تألیف فخری هروی. در حدود ۹۵۹-٦۱ هـ.

این تذکره شعرا را، فخری هروي در زمان اقامت خود در سند، در حدود سال ۹۵۹-٦۱ هـ تألیف کرده بنام شاه حسن عنوان کرده است. این کتاب دارای اطلاعات مهمی درباره شاه بیگ و شاه حسن میباشد. و شرح و بعضي نمونه هاي شعر شان و نیز قصائدی در مدح آنها را شامل کرده است. این تنها کتابي است که شاعر بودن شاه بیگ را اثبات میکند.*

(۹) صنایع الحسن: تألیف فخري هروی. در حدود سال ۹۵۹-٦۱ هـ.

فخری هروی، این کتاب که در فن شعر و صنایع و بدایع نیز در سند تألیف و بنام شاه حسن عنوان کرده و در دیباچه این کتاب، ذکري از شاه حسن آورده است.

(۱۰) مثنوي مظهرالآثار: تألیف شاه جهانگیر هاشمی. بسال ۹۴۰ هـ.

شاه جهانگیر هاشمی این مثنوی از خمسه خود را در زمان شاه حسن در ته سروده و بنام شاه حسن مرزبور عنوان کرده است. x

(۱۱) قصائد حیدر کلوچ: حیدر کلوچ هروي.

حیدر کلوچ شاعر معروف هرات بود. وي در دوره شاه حسن

---

* تحت چاپ. سندی ادبي بورد

x چاپ سندي ادبي بورد کراچي ۱۹۵۷ میلادی

از هرات بسند آمد، همین جا فوت کرد و در قصبه پاتره (پات) مدفون گشت. وي چندين قصيده در مدح شاه حسن دارد که در جمع آوري احوال شاه حسن مفيد است.

(۱۲) مهمان خانه بخارا: تأليف فضل‌الله بن روز بهان خنجي.

تاريخ پادشاهي محمد خان شيباني است که در ميان سده نهم و دهم تأليف شده است *

(ب)

(۱۳) طبقات اکبري: تأليف خواجه نظام‌الدين احمد هروي بسال ۱۰۰۱ ه.

اين تاريخ عمومي در زمان اکبر شاه تأليف شده است و اولين تاريخ مفصل دوره مغول ميباشد. اين کتاب باب جداگانه اي راجع بسند دارد که درآن در باره ارغونان و ترخان بحث آمده است.

(۱۴) اکبر نامه: تاليف ابوالفضل علامي بن شيخ مبارک سندي. در حدود سالهاي ۱۰۰۴-۱۰ ه.

اين کتاب نيز تاريخ مغولان هند است که احوال زمان اکبر در آن بتفصيل ضبط شده است، و همچنين در ذيل وقايع مختلف آن دوره، ضمناً ذکري از سلاطين ارغون و ترخانها آمده است.

* چاپ تهران باهتمام منوچهرستوده ۱۳۴۱ ه. ش

(۱۵) منتخب التواريخ: تأليف ملا عبدالقادر بدايوني. بسال ۱۰۰۴ ه.

اين کتاب نيز تاريخ عمومي زمان مغولان هند است که مخصوصاً احوال زمان اکبر در آن ذکر شده و همچنين وقايعي از زمان ارغون و ترخانها نيز آمده است. اين تاريخ ميرساند که ميرزا جاني هم در دين الاهي اکبر شاه در آمده بود.

(۱۶) تاريخ فرشته يا گلشن ابراهيمي: تأليف محمدقاسم هندو شاه. بسال ۱۰۱۵-۱۸ ه.

اين کتاب تاريخ عمومي است و باب جداگانه اي درباره سند دارد که در آن احوال سلاطين ارغون و ترخان ذکر شده است.

وقايعي که تاريخ فرشته و طبقات اکبري ضبط گرديد است، از بعضي لحاظ داراى اهميت فوق‌العاده اى ميباشد، چون نسخه اي از بعضي مآخذ که مؤلفين اين دو کتاب، از آن استفاده کرده اند، امروز بجا نمانده است.

(۱۷) طبقات محمود شاهي: تأليف (؟)

اين تاريخ گجرات است که ضمناً در آن ذکر حمله ارغونها بسند و تسلط آنها آمده است. نسخه اى از اين تاريخ امروز بجا نمانده است.

(١٨) ظفرالواله بمظفر و آلہ : تألیف عبدالله بن عمر المکی.

این کتاب تاریخ است بزبان عربی درباره گجرات. و در آن ضمناً ذکر ارغونهائی سند آمده است.*

(١٩) ماثر رحیمی : تألیف خواجه عبدالباقی نهاوندی. بسال ١٠٢٥ ه.

این کتاب اصلاً راجع به کارهای میرزا عبدالرحیم خان‌خانان تألیف شده‌است، و مجلدی از آن تاریخ عمومی است که در ذیل احوال سند، ذکری از زمان ارغون و ترخانها نیز دارد. در این کتاب ذکر مفصلی از جنگهای بین جانی بیگ و خان خانان آمده است. در مجلد سوم این کتاب قصائدی ضبط شده است که بعضی شعرا در موقع فتح سند سروده بودند.

(٢٠) ذخیرة الخوانین: تألیف شیخ فرید بهکری. بسال ١٠٦٠ ه.

مؤلف این کتاب سندی بود، اما تمام عمر خود را در هندوستان در زمان مغول گذراند، و سمتهای مختلفی در دربار مغول داشت. و این کتاب را در احوال امرای زمان اکبر و جهانگیر و شاهجهان تألیف کرده است. این کتاب دارای وقایع فوق‌العاده جالب و مهمی میباشد. در تذکرهای مختلف ذکری از

* چاپ لیدن باهتمام سر دی نی سن در سه مجلد. بسالهای ١٩١٠ و ١٩١٩ و ١٩٢٩ میلادی.

سند آمده است. اما این تنها کتابیست که شرح حال مفصل و مستندی از میرزا جانی بیگ و میرزا غازی بیگ و میرزا عیسی ثانی دارد. در ذیل شرح حال میرزا عبدالرحیم خان خانان احوال فتح سند فوق‌العاده بتفصیل آورده است.

(٢١) ماثر الامرا : تألیف شاهنواز خان صمصام‌الدوله. بعد از ١١٥٥ ه.

این کتاب تذکره ایست مفصل از امرای زمان اکبر تا محمد شاه، بترتیب‌الفبا. و مؤلف آن ذخیرة‌الخوانین را نه تنها مآخذ خود قرارداده، بلکه حتی از سبک آن کتاب نیز تقلید کرده است. در این کتاب سلاطین و امرای مختلف ترخانها مانند عیسی اول و عیسی ثانی و جانی بیگ و غازی بیگ و محمد صالح ثانی را ذکر شده اند.

(٢٢) میخانه : تألیف عبدالنبی فخرالزمانی. در حدود سال ١٠٢٨ ه.

این تذکره در ذکر شعرائیست که ساقی نامه سروده اند، و شرح حال میرزا غازی بیگ و شعرای دربار او را ذکر نموده که در هیچ تذکره دیگر نیامده است.

(٢٣) دیوان طالب آملی : (متوفی ١٠٣٥ یا ١٠٣٦ ه)

طالب آملی قبل از ورود بدربار جهانگیر شاه، بدربار میرزا غازی در قندهار وابسته بود. غازی بیگ و طالب بعضی غزلهای

هم طرح سروده اند. دیوان او نیز چندین قصیده در مدح میرزا غازی دارد.

(۳۴) او یماق مغل : تألیف میرزا عبدالقادر خان ساکن سونکره (هند) بسال ۱۹۰۰ میلادی.

این کتاب مشتملست بر نسب‌نامهٔ ترکها و مغولها. و مؤلف، احوال و نسب‌نامه‌های قبائل مذکور در این کتاب را با زحمت های بسیار جمع آوری نموده است. در این کتاب بحثی درباره رغونها (ص ۸۷) و ترخانها (ص ۹۰) آمده است. *

(ج)

(۳۵) تاریخ سند : تألیف میر معصوم بکهری (متوفی ۱۰۱۴ ه) بسال ۱۰۰۹ ه.

این اولین کتابیست که بعد از چچ نامه راجع بتاریخ سند تألیف شده است. و حاوی مطالب تاریخی از ابتدای دوره اسلام تا زمان فتح سند بدست اکبر شاه میباشد. مؤلف این کتاب در جنگی که منجر به فتح سند شد، همراه خان خانان بود. از لحاظ احوال خانوادهای ارغون و ترخان این کتاب از همه مهم تر است. چون اطلاعاتی که در این تاریخ راجع باین دو خانواده آمده در هیچ کتاب دیگر، مفصل تر از این کتاب، وجود ندارد. و حتی احوال ابتدائی خانواده ارغون در هیچ کتاب دیگر ضبط نه شده . هرچه در مآثر رحیمی درباره سند آمده

* چاپ مطبع روز بازار امرتسر ۱۹۰۲ میلادی.

است، ازین کتاب گرفته شده، بلکه اکثر مطالب عیناً نقل شده است.

(۳۶) مثنوی چنیسر نامه : تألیف ادراکی بیگلاری. بسال ۱۰۱۰ ه.

این مثنوی درباره یک داستان عشقی سند سروده شده است. سلطان ابوالقاسم پسر شاه امیر قاسم بیگلار، که معاصر ارغون و ترخانها بود، ممدوح ادراکی بود. از لحاظ تاریخ ادبی این کتاب خیلی اهمیت دارد. *

(۳۷) بیگلارنامه: تألیف ادراکی بیگلاری. بسال ۱۰۱۷ ه.

ادراکی این کتاب را در احوال خانواده بیگلاری تألیف کرده، و وقایعی درباره جنگ بین جان بابا و میرزا باقی و جوانمردی شاه قاسم، و همچنین اختلافات سلطان ابوالقاسم و غازی بیگ را بیان کرده است. این کتاب مخصوص زمان ارغون و ترخانها میباشد.

(۳۸) تاریخ طاهری: تألیف سید محمد طاهر نسیانی تتوی. بسال ۱۰۳۰ ه.

این کتاب بعد از 'تاریخ سند' مذکوره فوق، در احوال خانوادهای ارغون و ترخان سند، بهترین و مفصل ترین کتابست. در این کتاب مخصوصاً وقایع و اوضاع زمان باقی و جانی و غازی ذکر شده است. بعضی اطلاعات که در این کتاب آمده، در

* چاپ سندی ادبی بورد کراچی ۱۹۵۹ میلادی.

هيچ کتاب ديگر، ذکر نه شده است. اين کتاب بنام امير محمد بيگ عادل خان عنوان شده است. مؤلف معاصر ميرزا غازی است و در زمان حکومت قندهار همراه ميرزای مزبور بود.

(۲۹) تاريخ مظهر شاهجهاني : تأليف يوسف ميرک سندهي. بسال ۱۰۴۴ه.

اين کتاب در ذکر احوال سند در زمان شاهجهان است. و دراصل، مرثيه ايست از مظالمي، که امرای مغول بر مردم سند روا داشته اند. و ضمناً بطور مثال بعضي وقايع زمان ترخانها در اين کتاب ذکر شده است. اين اولين کتابيست که اوضاع لشکر ترخانها را شرح داده، و همچنين بعضي مطالب مهم ديگر، نيز در اين کتاب آمده است.*

(۳۰) ترخان نامه: تأليف سيد مير محمد بن سيد جلال تتوی. بسال ۱۰۶۴-۶۵ه.

بحث درباره اين کتاب در سطور آينده بتفصيل آمده است.

(۳۱) مقالات الشعرا: تأليف مير علي شير قانع تتوي. بسال ۱۱۷۴ه.

اين کتاب تذکره شعرائيست که بسند مربوط بوده اند. و حاوي ذکر شعرای زمان ارغون تا آخر زمان ترخان ميباشد. و همچنين از ميان حکام از زمان شاه بيگ تا زمان ميرزا غازی بيگ، هر که شاعر بوده، احوال او در اين کتاب ضبط شده است. اين کتاب

* چاپ سندي ادبي بورد کراچي ۱۹۶۲ ميلادی.

از حيث مطالب تاريخ ادبي و فرهنگي داراي اهميت فوق‌العاده ميباشد. o

(۳۲) تحفة الکرام : تأليف مير علي شير قانع تتوي. بسال ۱۱۸۱ه.

از حيث مطالب تاريخ سياسي و فرهنگي و اجتماعي سند، اين کتاب بمثابه دائرة‌المعارفي است، و باب جداگانه اي راجع به ارغونها و ترخانها دارد. همچنين شرح حال امراي زمانشان در اين کتاب آمده، و احوال شعراء و علماء و صوفيه آن زمان، نيز در اين کتاب ذکر شده است. مؤلف در موقع تأليف اين کتاب از تمام مآخذ مهم استفاده کرده و بعضی مطالب را طبق اطلاعات خود اضافه کرده است.

(۳۳) فرامين و اسناد : دورهٔ ترخانها.

مجموعه اي از اين فرمانها در کلکسيون سندي ادبي بورد موجود است.

کتابهائي که در سطور فوق ذکر شده، کتابهائيست که تاحال مورد استفاده قرار گرفته يا جديداً کشف شده است، مثلا مظهر شاهجهاني و مهمان خانه بخارا و بدايع الوقايع و چند مکتوب زمان ترخانها. اما باحتمال قوی، هنوز بعضی کتابها مربوط بآن دوره وجود دارد، که هنوز از پرده کتمان بيرون نيامده، ولی

o چاپ سندي ادبي بورد کراچي ۱۹۵۷ ميلادی.

را از سند برای همیشه بیرون کـرده و بهندوستان پیش جهانگیر شاه برد، چنانکه مؤلف ذخیرة‌الخوانین مینویسد:

" نام و نشان آن سلسله، بلکه علامت تمام قوم ارغون و ترخون، در آن دیار نماند. اگر احیاناً تا حال خالی زنده باشد، ازان زندگي مرگ اولی تر است" *

بديهي است که، بعد از خاتمه خانواده خود براي ميرزا محمد صالح طبیعی بود که در فکر جمع آوري احوال ' اسلاف عالي نژاد و خوانين بلند مقام' بيفتد. — معمولا موقعي که خانواده اي به حفيض زوال ميفتد، اخلاف زبون حال در تکرار داستانهای زمان عروج و اقبال اسلاف خود، یک نوع اطمینان قلب و سکون ذهني حـاصل میکنند. چون این تنها وسیله ایست براي معالجه حس حقارتي، که از شکست خورد گي و تنزل و انحطاط ناشي میگردد.

ميرزا صالح ديگر هيچ رابطه‌ای با سند نداشت. **کسانی که اصلا اهل یک کشور نیستند و بـانیروی خـود و ضعف دیگران سوء استفاده نموده، برآن کشور تسلط پیدا میکنند، موقعي که زمان شان سپري میگردد، باچنین سر نوشتي دچار میشوند. این قانون طبیعت است و از ازل همین بوده است و تا ابد همین خواهد بود.**

ميرزا محمد صالح بعلت خویشاوندی بـا سید میر محمد، رابطه غیر مستقیمي بـا تته داشـت. بهمین علت بود که میرزا از وي چنين خواهشي کرد و بوي نوشت که: این کتاب را بدست آورده

* ذخیرة الخوانین نسخه خطی ص ۱۶۹

براي او بفرستد. مؤلف خودش چنین میگوید:

" بنا بر شفقت و مهرباني طریقه مسلوکه آبا و اجداد کرام که باین سلسله فقرا دارند، مبذول فرموده، بنا بر این اقل‌العباد سید محمد ... نامه نگارش فرسود که: کتاب ترخان نامه را ارسال نماید" *

بعد از این مؤلف مینویسد:

" هـر چند این خـادم فقرا تفحص و تجسس نمود، در بـلاد سند کتاب مـذکور پیدا نشد. هیچ کس ازان نشان نداد" ٥

قسمت آخر عبارت فوق، مير ساند که، کتابي بنام ' ترخان نامه ' درباره ترخانها تأليف شده بود و میرزا محمد صالح آن کتاب را جستجو میکرد. این قول مؤید" گمان مـاست که حتماً کتابهائي در احوال و کوائف اسلاف ارغونها و ترخانها، بامر و فرمایش آنها، تأليف شده، که از دستبرد روزگار محفوظ و مصؤن نمانده است، یا هنوز در پرده خفا مانده و چشم اهل تحقیق تـا حـال بآنها نیفتاده است.

در هر حـال، چـون کتابي بنام ' ترخان نامه' بدست سید محمد نرسید، وي کتاب دیگر بهمین نام، حاوي مطالب مطلوبه تأليف کرده، امر و فرمایش ميرزا محمد صالح را بجا آورد.

ماخذ کتاب: مؤلف میگوید که بعضي از کتابها کـه در تأليف این کتاب مورد استفاده او قرار گرفته، بقرار زیر است:

* ر. ک. متن کتاب ص ۳

٥ ر. ک. متن کتاب ص ۳

۱- روضة‌الصفا (میر خواند)
۲- ظفر نامه تیموري (شرف‌الدین علي یزدي)
۳- تاریخ همایوني (؟ بایزید بیات)
۴- اکبر نامه (ابوالفضل علامي)
۵- نگارستان (احمد بن محمد غفاري)
۶- تاریخ طاهري (سید محمد نسیاني تتوي)
۷- منتخب بي بدل یوسفي (یا منتخب التواریخ: محمد یوسف بن شیخ رحمت‌الله . بسال ۱۰۵۶ هـ) *
۸- تاریخ گزیده (حمدالله مستوفي)
۹- مجمع الانساب (؟ محمد بن علي بن محمد شبانکاره ٥ تألیف ۷۴۳ هـ)
۱۰- تاریخ طبري (محمد بن جریر طبري)

بعد از مطالعه کتاب، میتوان پي برد که مؤلف تنها از کتب مذکوره فوق استفاده کرده و کلمه ' وغیره که بعد از فهرست کتب مزبور، اضافه کرده است، جنبه تعارفي دارد و بس. بعد از ذکر فهرستِ این کتابها مؤلف مینویسد:

* ر.ک. ریو - ج ۱ ص ۱۲۲ ب . اکثر ماخذ منتخب بي بدل یوسفي هما لست که مولف ترخان نامه در فهرست ماخذ خود ذکر کرده است . مثلا تاریخ طبري و تاریخ گزیده و مجمع الانساب و روضة‌الصفا و نگارستان و تاریخ همایون و اکبر نامه.

٥ ر. ک. ریو - ج ۱ ص ۸۳ . و نشریه دانشکدهٔ تبریز شمارهٔ اول - سال سیزدهم ص ۳۱

" آنچه مطلوب و مرغوب آن اقبال و اجلال دستگاه بود، انتخاب نموده شجرهٔ آن بزرگ نژاد تا حضرت نوح... مرتب ساخت، و تسوید برخي از احوال اسلاف کرامش که بر سریر سلطنت و اریکهٔ خلافت حکمراني کردند، علي سبیل‌الاجمال و اختصار پرداخت، و آنرا مسمي به **ترخان نامه** گردانید" *

مؤلف مطالب دوباب ابتدائي کتاب را که طي آن احوال اجداد میرزا محمد صالح و نسب نامه و کوائف آنها تا حضرت نوح ذکر نموده، محققاً از طبري و روضة الصفا و ظفر نامه و تاریخ گزیده اخذ کرده است. همچنین وقایع از زمان حکومت قندهار تا پایان سلطنت ترخانها در سند را، کلمه به کلمه از تاریخ سند (تألیف میر معصوم بکهری) نقل کرده. اما عجب اینست که مؤلف اسم این کتاب را در فهرست منابع خود ذکر ننموده است. احوال آغاز و انجام میرزا غازي بیگ از تاریخ طاهري نقل شده. و بقیه مطالب کتاب از تاریخ سند میر معصوم مزبور اخذ شده است. بنا برین در حقیقت ' ترخان نامه ' را میتوان انتخابي ناکافي از تاریخ میر معصوم نامید. براي اثبات مقال ما، میتوان عبارات مختلف این کتاب را باهم مقایسه نمود.

نظري بر کتاب: چنانکه در سطور فوق گذشت ' ترخان نامه '، خلاصه ناکافي تاریخ میرمعصوم میباشد. همچنین این کتاب

* ر. ک. متن کتاب ص ۲

هیچ مواد و مطالب اضافي ندارد، و مؤلف هیچ اطلاعاتي بر
محتویات تاریخ طاهري نیفزوده است. مؤلف، معاصر میرزا
عیسي ثاني بوده و این کتاب بفرمایش میرزا صالح تالیف کرده
است، و لذا اصولا میبایستي بعد از تحقیق و تتبع، بر مطالبي که
در کتب سابق آمده بود، چیزی می‌افزود. و اگر بعلت عدم
وسائل لازم چنین امکاني برایش وجود نداشت، اقلاً اطلاعات
مفصلي راجع به میرزا عیسي ثاني و اولادش، در این کتاب
میاورد. اما متاسفانه مؤلف چنین نکرده و حتي هیچ چیزي درباره
ممدوح خود میرزا صالح، هم ننوشته‌است. بعد از نوشتن سه صفحه
درباره میرزا عیسي، کتاب را تمام کرده است. در شرح حال
محمد صالح آنقدر هم ننوشته که در 'ذخیرةالخوانین' آمده است.

انصافاً مؤلف وظیفه ای که داشت، انجام نداده است. هنوز
در زمان او، کساني وجود داشتند که میتوانستند بعضي اطلاعات
را که در کتابهاي سابق ضبط نشده بود، بیفزایند. و بنا بر این
مؤلف با کمک آنها، میتوانست درباره بسیاری از وقایع گذشته،
تحقیق و مطالب ذیقیمتي را اضافه کند. خلاصه، اگر مؤلف
اندک زحمت میکرد، میتوانست اطلاعات زیادي را درباره این
خانواده کسب کند، اما حتي احوال زمان خود را نیز ذکر
نکرده است. اگر وي احوال زمان میرزا غازی تا میرزا
محمد صالح را بوسیله شاهدهاي عیني جمع آوري نموده در این
کتاب درج میکرد، اهمیت این کتاب بمراتب بیشتر میشد و

براي خوانندگان فوق‌العاده مفید میگردید. اتفاقاً در آن زمان
بعضي اشخاص از خانواده خود مولف هم وجود داشتند که
میتوانستند اطلاعات زیادي درباره ترخانها را بهم رسانند.

تنها کاري که مولف کرده، اینست که، چند کتاب را که بآساني
بدست وي رسیده، مطالعه نموده و احوال این خانواده را بطور
خلاصه از انجا نوشته است. و بعلت همین اختصار بیجا، مطالبی
که مؤلف در این کتاب بیان کرده، نه تنها چیزي باطلاعات
خواننده، نمي آفزاید، بلکه بجائی آن سوالاتي در ذهن وي
برمیانگیزد. در بعضي مسائل اگر خواننده قبلا تاریخ معصومي
و تاریخ طاهري و بیگلارنامه را مطالعه کرده باشد، این کتاب
هیچ مطلبي بر اطلاعات وي نمي افزاید.

مؤلف، خودش اعتراف میکند که، در موقع تألیف این
کتاب بسیاری از خویشاوندان و اقارب و اولاد میرزا عیسي
در قید حیات بودند چنانکه میگوید:

" و پسران خورد (خرد) میرزا عیسي ترخان و نبیرها
و اقربا و عاجز هاي میرزا، جدا جدا بمنصب و مدد
معاش، سرفراز ساختند" *

این داستان زمان آخر شاهجهان است. قبل ازان موقعي که در
زمان جهانگیر، میر عبدالرزاق معموری اعضاي قبیله ترخان را از
سند بیرون کرده هندوستان برد، آنها نیز به میرزا عیسي سپرده
شده بودند، چنانکه خود مؤلف مینویسد:

---

* ر. ک. متن کتاب ص ۹۸

"کل ارغون و ترخان و سپاه رجوع بخدمت نواب
میرزا عیسي ترخان نمودند. نواب موسی الیه از کمال
همت پرداخت نموده هرکس را فراخور استعداد او،
در خدمت خود نگاه داشتند" *

تمام اشخاص مذکوره فوق، در زمان مؤلف در قید حیات بودند. اما تاریخ و احوال تمام ایشان در پرده خفا مانده است، و در نتیجه هیچ احوالي بعد از زمانیکه، مؤلف تاریخ طاهری درکتاب خود آورده، بدست مانمي رسد. اگر بعضي از احوال زندگانی میرزا عیسي ثاني و پسرانش، درکتب تاریخي که در هندوستان تألیف شده است، میسر نمیگشت، ما امروز درباره این امیر نیکوکار، که بعلت کارهائی نمایان‌عظمت شاهانی بدست آورده بود، هیچ اطلاعی نداشتیم. ٥

اشتباهات تاریخي: غیر از فروگذاشت های فوق، کتاب زیر نظر، یک نقص بزرگ دیگر نیز دارد، مبني بر اینکه، مؤلف هیچ اهتمامي برای ذکر سال و تاریخ وقایع مختلف ننموده، و حتي در ذکر بسیاري از سالها که در این کتاب آورده، اشتباه کرده است. مثلاً:

(۱) عبدالعلي ترخان در ۹ رجب ۱۰۴۰ هـ فوت کرد و قبر وي باکتیبه اي، امروز موجود است. اما مؤلف سال وفات وی را ۱۰۳۹ هـ نوشته است. اگر مؤلف اندک زحمت بخرج داده، از کتیبه اي که درگورستان کوه مکلي است، تحقیق میکرد،

* ر ک. متن کتاب ص ۹۳

٥ ر ک. احوال میرزا عیسي در حواشي "مکلي‌نامه" نوشته راقم‌الحروف

بآساني میتوانست سال صحیح وفات عبدالعلي مزبور را بدست آورد.

(۲) مؤلف سال فوت میرزا غازي را ۱۰۲۰ هـ نوشته، اما در تاریخ طاهري ۱۰۲۱ هـ ذکر شده و ذخیرة‌الخوانین نیز همین سال ضبط‌کرده است.

(۳) میرزا جاني بیگ در ۲۷ رجب ۱۰۰۹ هـ فوت کرد، و این سال بر محراب مقبره او ثبت شده است. اما مؤلف مینویسد: "در رجب احد و عشر و الف هجري (در) گذشت"

(۴) جان بابا پدر میرزا عیسي ثاني و جد میرزا صالح بود و قبر وي در کوه مکلی امروز موجود است، و کتیبه اي که بر قبر وي کنده است سال و تاریخ شهادت وي را نیز دارد. میرزا باقي او را بسال ۹۷۸ هـ بقتل رساند، ولي مؤلف سال این واقعه را ۹۷۹ هـ ذکر نموده است.

(۵) میرزا عیسي اول در ۹۷۳ هـ درگذشت و قبر وي با کتیبه اي امروز نیز بجا مانده است، اما مؤلف در ذکر سال فوت وي یک سال افزوده و در تتبع میر معصوم سال ۹۷۴ هـ را بعنوان سال فوت وی ذکر نموده است.

(۶) همایون شاه بعد از شکست بدست شیرشاه، در سال ۹۴۷ هـ (۲۸ رمضان) بسند رسید. اما مؤلف سال ورود او را ۹۴۹ هـ (دو سال بعد) ذکر نموده است.

(٧) میرزا عیسی ثاني بروايت مؤلف مآثرالامرا * درمحرم ١٠٦٢ ه فوت کرده موقعي که وي، از دربار شاهجهاني عازم جاگیرخود رادهن پور بود، و در قصبه سانبهر توقف نموده بود. مؤلف سال ممدوح خود را نیز درست ضبط نکرده و بجاي ١٠٦٢ ه سال ١٠٦١ ه (شهر محرم الحرام سنه احدی و ستین و الف هجري) نوشته است.

خلاصه، اين نوع اشتباهات دراين کتاب بفراواني ديده میشود.

سال تالیف: مؤلف سال تألیف این کتاب را هیچ جا ذکر نکرده است. ظاهراً این کتاب بعد از فوت میرزا عیسی (١٠٦٢ ه) تألیف شده، و عبارتي که در این کتاب آمده است میرساند که موقعي که وی این کتاب را تألیف کرد، میرزا صالح در سند نبود. شاهجهان میرزا صالح را در سال آخر زندگاني پدرش (١٠٦١ ه) فوجدار سورتهه (جوناگرهه) منصوب کرد و وي آنجا تا سال ١٠٦۴ ه ماند.٥ میرزا صالح در سالهاي ١٠٦٥ ه و ١٠٦٦ ظاهراً هیچ سمتي نداشت، و این دو سال را در جاگیر خود در گجرات گذراند، و از انجا در محرم ١٠٦٧ ه بعنوان فوجدار سیوستان وارد سند گردید. از مطالعه احوال

* ج ٣ ص ٣٨٨. بروایت مولف مراة احمدي: شاهجهان وی را بسال ١٠٦١ ه طلب کرده بود و میرزا عیسی از دربار شاهجهان به سانبهر رسید اما آنجا بیماره عمرش لبریز گشت.

٥ مرآة احمدی ص ٢٣٣

مذکوره فوق، احتمال میرود که میرزا صالح در سال ١٠٦٥ ه در جستجوي 'ترخان نامه' افتاد، موقعی که وي از گرفتاری های ملازمت خود فراغت یافته بود، و با فراغت خاطر در جاگیر خود در قصبه رادهن پور بسر میبرد. چون تنها درچنین موقعي است که آدم بفکر جمع آوري احوال اجداد خود میفتد. بنا بر این میتوان گفت که 'ترخان نامه' در سال ١٠٦٥ ه یا ابتداي سال ١٠٦٦ ه تألیف شده است.

نسب نامه: مؤلف در آغاز این کتاب نسب نامه ارغونها و ترخانها را ذکر نموده است.

سلسله نسب از حضرت نوح تا تومنه خان همانست که، در حبیب السیر و ظفر نامه و تاحدی در جامع التواریخ رشیدی آمده. و همچنین اسامی از تومنه خان تا امیر اکوتمر هم همانست که، درکتب متداول ضبط شده است. اما، مأخذ اصلی بعضی اسامی را، که بوسیله آن، مؤلف از امیر اکوتمر تا امیر حسن بصري در ذیل نسب نامه ارغونها، و از اکوتمر تا عبدالعلی ترخان در ذیل نسب نامه ترخانها، تسلسی ایجاد کرده است، معلوم نیست. چون بعضي سلسله ها از نسب نامه ای که ابوالفضل در اکبر نامه تا اسم عبدالعلی ذکر کرده از میان افتاده است.

بنا براین، اضافهائی که ظاهراً مؤلف کرده است، یکی همین تسلسل اسامی فوق میباشد. و ثانیاً سلسله ایست که وی در نسب نامه ترخانها، از عبدالعلی تا عیسی ثانی آورده است.

اما متاسفانه اینجا نیز مؤلف چندین اسم از میان اسامی عیسیٰ اول تا عیسیٰ ثانی را ذکر نکرده، و همین کوتاهی در ذیل اسامی از امیر ذوالنون تا شاه حسن تکرار شده است.

قسمت دوم نسب نامه آنست که، مؤلف از تومنه خان تا امیر تیمور و از امیر تیمور تا بابر ترتیب داده است. متاسفانه مؤلف در ترتیب این قسمت نیز دقت کافی بعمل نیاورده است. مثلاً اسامی از تومنه خان تا امیر تیمور همانست که بر قبر امیر تیمور کنده شده و در کتب متداول آمده. اما سلسله اولاد تیمور را مؤلف نیمه تمام گذاشته است.

نسب نامه ایکه در کتاب حاضر آورده ایم، صورت اصلی آن نیست، چون ما نه تنها املای اسامی را که مؤلف ذکر کرده است اصلاح کرده ایم، بلکه تمام شجره نامه را بوسیله مراجعه به کتب و کتیبه ای مختلف (گورستان مکلی) مجدداً ترتیب داده، سعی کرده ایم و حتی الامکان آنرا بتکمیل رسانده ایم. برای نیل باین مقصود، علاوه بر روضة الصفا و حبیب السیر و ظفرنامه و جامع التواریخ و جهانگشای جوینی و او یماق مغول و تاریخ مغول (تألیف عباس اقبال) به تاریخ سند میر معصوم و بیگلارنامه و تاریخ طاهری و مآثر رحیمی نیز مراجعه کرده. و همچنین در ذیل نسب نامه ترخانها اسامی کثیری را، بین سلسله میرزا عیسیٰ اول و میرزا عیسیٰ ثانی، با مراجعه به کتیبه هائی ترخانی در گورستان مکلی، افزوده ایم. تاریخ وفات هر کدام از اشخاص مذبور را، نیز با مراجعه به کتیبه های مذکور، تعیین و بذکر آن، در نسب نامه مربوطه، اهتمام کرده ایم.

متاسفانه مؤلف در تهیه این سلسله نیز، مانند مطالب دیگر کتاب، مرتکب کوتاهی شده. و الا مؤلف فرصت خوبی داشت که اقلاً شجره کاملی از اولاد عیسیٰ اول را ترتیب دهد. چون خودش جزو خویشاوندان عیسیٰ اول بود، و همچنین بسیاری از اعضای دیگر این خانواده، در آن زمان وجود داشتند، و حتیٰ خود میرزا صالح ممدوح مؤلف، با چندین از اعضای قبیله خود، هنوز در قید حیات بود. مؤلف میتوانست به تمام این منابع، برای تکمیل شجره نامه هائی که وي از قلم انداخته است، مراجعه کند. اما متأسفانه چنین نکرده است.

* * * *

مؤلف و خانواده او: مؤلف سید میر محمد تتوی از یک خانواده سادات معروف انجوی شیراز بود. جد وی سید محمد المعروف به میران محمد بنا بر علل نامعلوم، وطن خود شیراز را در قرن هشتم هجري وداع گفته، باتفاق پسر خود سید احمد بسند مهاجرت کرد* و در قصبه سید پور اقامت گزید. آن زمان حکومت جام صلاح الدین سمه بود.

---

* صاحب معارف الانوار نسب نامه سید احمد مذبور را بدین ترتیب ذکر کرده است: سید احمد (متولد شیراز در ۷۵۰ – متوفی در سند ۹۴۵) بن سید محمد الحسینی شیرازی انجوی (متوفی سید پور در ۱۰ محرم ۸۰۰ه‍) بن سید محمود (متوفی ۷۵۲ه‍ بسن ۴۵ سالگی و مدفون در شیراز) بن سید محمد (متوفی ۷۱۴ه‍ بسن ۴۰ سالگی و مدفون در شیراز) بن شاه محمود (متوفی ۶۹۴ه‍ بسن ۵۶ سالگی و

بعد از فوت سید محمد، پسر وی سید احمد به تته رفته آنجا توطن گزید، و در همان شهر با دختر قاضی نعمت‌الله عباسی، عالم بزرگ و متبحر آن شهر، ازدواج کرد. اولاد سید احمد (متوفی اول محرم ۸۴۰ه) از همان زوجه، مدت مدید در سند زندگی کرد، و اخلاف او قرنها در سند با عزت و احترام تمام بسر بردند.

سید مراد شیرازی : سید احمد پسری داشت بنام سید محمد حسین معروف به سید مراد شیرازی (۸۳۱-۸۹۳ه) که صوفی بزرگ و صاحب طریقت معروف زمان خود بود. وجود مبارک وی موجب شد که مردم بیش از بیش باین خانواده احترام بگذارند و جوق در جوق برای راهنمائی مذهبی باعضای این خانواده رجوع نمایند. آثار سلسله رشد و هدایتی که وی بنا کرده بود، هنوز باقیست. هر سال برمزار وی بمناسبت روز وفات او عرس میگیرند و هر روز عده زیادی از زائرین عقیدتمند

مدفون در شیراز) بن سید ابراهیم (متوفی ۶۶۵ه بسن ۵۵ سالگی و مدفون در شیراز) بن سید قاسم (متوفی ۶۲۰ه بسن ۳۹ سالگی و مدفون در شیراز) ابن سید زید (متوفی ۶۰۹ه بسن ۳۶ سالگی و مدفون در مکه) بن سید جعفر (متوفی ۵۹۵ه بسن ۶۱ سالگی و مدفون در مکه) بن شاه حمزه (متوفی ۵۴۹ه بسن ۴۲ و مدفون در کربلا) ابن شاه هارون (متوفی ۵۳۲ه بسن ۴۲ سالگی و مدفون در کربلا) بن سید عقیل ثانی (متوفی ۴۱۲ه بسن ۴۰ سالگی و مدفون در کربلا) ابن سید جعفر برهان الله (متوفی ۳۹۲ه بسن ۶۰ سالگی و مدفون در سامره) بن سید اسمعیل (متوفی ۳۳۹ه بسن ۷۹ و مدفون در سامره)

برای زیارت مزار وی میروند.

گورستان خانواده این بزرگوار در قسمت جداگانه ای بر کوه مکلی واقعست. میر علی شیر قانع ارادت خود را نسبت باو در 'مکلی نامه' چنین ابراز میدارد:

'ـــ از جمله مزار متبرکه طواف که و مه روضه پرنور و ضیا آئینه اسرار نما، شاهد مشاهد لی مع‌الله، مراد بخش هر بیمراد، سید محمد حسین المشهور بقطب چهارم، پیر مراد است، که سواد حوالی مرقد پاکش نسخه ارم ببر دارد، و بیاض صفحه ارض اطهرش گلشن راز انوار الهٰی مد نظر. خنده حور آهنگ مضجعش، و تجلی طور سفیده مرقدش. غزال حرم خاکروب آستان، و روح‌الامین آنجا پاسبان ــ'

زبان سبزه خود روی ارضش شهادت نامه از برکرده بیغش
همین تابد برآن مضجع، چنان نور که در وی شعشه مهر است مستور
دعا را استجابت خاکدانش همیشه روح قدسی میهمانش
هرآن سائل که بر درگاهش تابد دهن ناکرده وا، مقصود یابد

همچنین مؤلف 'حدیقة الاولیاء' قصیده ذیل را در مدح وی سروده است ٥

ملک سیرت، آن پیر سید مراد خجسته لقا و مبارک نهاد
فروزان چراغی ز آل رسول گل گلشن مرتضی و بتول

* ر. ک. مکلی نامه مطبوعه مجله مهران شماره ۲ سال ۱۹۵۶ ص ۱۸۳
٥ حدیقة الاولیاء تألیف سید عبدالقادر تتوی

سرا پردهٔ قربِ حق منزلش   محلِ فیوضات غیبی دلش
سر حلقهٔ جمع قدوسیان   شناسای اسرار روحانیان
انیسِ سراپردهٔ وجد و حال   جلیسِ درِ بارگاهِ وصال
ز خمخانهٔ شوق سر مست بود   ز خود نیست باحق همه هست بود
غریق فرو رفته دریای عشق   حریقِ شراری تجلای عشق
حقائق شناسِ مقالات بود   خداوند کشف و کرامات بود
بسی طالبان را، ز فیضِ نظر   شده جانبِ وصلِ حق، راهبر
زهی آستانش، مسرت فزای   ز مراة دل، زنگ غفلت زدای
مزارِ شریفش که در مکلی است   ز مراة دل زنگ غم منجلی است
فضای سرایش، فرح بخش روح   صفای درش، مایهٔ صد فتوح
غبارِ مزارش، چو کحل البصر   فزائندهٔ روشنی در نظر
ز اربابِ حاجت، هزاران هزار   رسد در مزارش بلیل و نهار
کشد هر کسی درخورِ اعتقاد   در آغوش وصلت عروسِ مراد
کسی، گر بپائی درش، سر نهد   گلِ کام دلرا بسر برنهد
در آستانش که بس دلکشاست   کلیدِ کشائندهٔ کارهاست
خدایا! براین خاکِ پاکِ مزار   سحابی ز بارانِ رحمت ببار
برین مستمندِ دل آوارهٔ   ز فیضِ عمیمش رسان بهرهٔ

احوال خانواده سید مزبور در تحفة الکرام و مقالات الشعرا و تحفة الطاهرین و حدیقة الاولیا و معیار سالکان طریقت ذکر شده، اما سه کتاب ذیل مخصوصاً در ذکر احوال وی و بزرگان وی تألیف شده است:

(۱) تذکرة المراد سید علی ثانی

(۲) آداب المریدین سید علی ثانی

(۳) معارف الانوار (فی فضایل سیدالابرار و ائمہ اطهار و احوال قطب المختار) تألیف محمد صالح بن ملا زکریا بسال ۱۱۴۹ھ.

سید مراد بسال ۸۹۳ھ بسن ۶۳ سالگی فوت کرد * و "ساجداً او خالصاً" ماده تاریخ فوت اوست.

سید علی ثانی: سید علی اول برادر بزرگ سید مراد شیرازی بود که بعد از وی جانشین او شد. پسر او سید جلال (متوفی ۹۰۳ھ) از علمای بزرگ و صاحبِ دل زمان خود بود. مخصوصاً در تفسیر حدیث و فقه و سایر علوم دینی ید طولائی داشت. وی تمام عمر خود را در خدمت و هدایت مردم گذراند.

سید علی ثانی (متوفی ۹۸۱) پسر همین سید جلال بود که بعد از سید مراد در خیر و برکت و رشد و هدایت در این خانواده مقام شامخی داشت. بسیاری از مشایخ سند از فیض تربیت وی در زمان خود یگانه روزگار شدند. یکی از آنها سید عبدالکریم (بلری) بود که در زمان خود از صاحبان کرامت و ولایت و از شعرای باکمال سند و یکی از سر سلسله های رشد و هدایت در این سر زمین بوده. شاه عبداللطیف بتائی شاعر ملی سند از اعقاب این بزرگوار بوده است.

ارغونها در زمان سید علی ثانی وارد سند شدند و تمام

* در معارف الانوار تاریخ فوتش ۱۲ ربیع الاول سه شنبه بوقت ظهر ذکر شده است.

دوره ارغون در زمان وی گذشت و حتی دو نفر از حکام ترخانی بنام عیسی و باقی معاصر وی بودند. وی در زمان خود خیلی محترم بود. نه تنها عوام‌الناس بوی رجوع میکردند، بلکه صاحبان اقتدار آن زمان نیز اظهار ارادت در خدمت وی را وسیله سعادت و ضامن امارت خود می پنداشتند. موقعی که همایون شاه از راجپوتانه مأیوس گشته وارد عمرکوت شد، سید مزبور ظاهراً از طرف شاه حسن ارغون، برای دلسوزی باوی رفت و وی هنوز همانجا بود که اکبر شاه (در شب یکشنبه ۵ رجب ۹۴۹ ه) بدنیا آمد. پارچه ای که بزرگترین شاه مغول هند را بلا فاصله بعد از تولد او درآن بپیچیدند، تکه ای از پیراهن سید مزبور بود که تبرکاً از پیراهن وي گرفته بودند. در 'ترخان‌نامه' در این باره چنین آمده است:

'ـــ حضرت بادشاه از تولد فرزند ارجمند بغایت خوشحال و خوشوقت گشته، و لباس نور اقتباس اول حضرت عرش آشیانی (اکبر) برسبیل تبرک از پیراهن سید مذکور مرتب فرموده ـــ'*

میرزا شاه حسن در ۹۶۱ ه فوت کرد و تا دو سال جنازه وی را امانةً درگورستان مکلی دفن کردند و سپس زوجه‌اش باتفاق سید علی مزبور، آنرا به مکه‌معظمه برد، تا آنرا در پهلوی پدرش شاه بیگ دفن کنند. در آن موقعه سید علی را تبرکاً همراه برده بودند. چون قبیله ارغون ارادت فوق‌العاده نسبت به ذات والاصفات سید مزبود داشت.

* رک. متن کتاب ص ۲۵

سید علی نه تنها شیخ طریقت بود، بلکه ادیب وعالم بزرگی نیز بود. و قدرت کامل بر زبانهاي سندی و عربی و فارسی داشت. وی شاعر باستعداد زبان سندی بود و همچنین کتابی بنام 'آداب‌المریدین' و 'تذکرة‌المراد' در ذکر سلسله جد خود سید مراد بزبان عربی و فارسي تألیف کرده بود. ظاهراً بعد از قاضی محمد آچی مقام شیخ الاسلامی بوی سپرده شد. وی نه تنها در مسائل‌دینی دخالت میکرد، بلکه سهم بزرگی در پیشرفت اجتماع و تمدن ته نیز داشت. وی موجب فروغ موسیقي شد و محافل سماع برپا میکرد. و مردم را در ضیافتها دعوت کرده آنها را آداب و رسوم طعام و مهمانی می آموخت. وی طلسم ملایان قشری را شکسته، مسائل دینی را رنگ اجتهادی داد. میر معصوم در باره وی نوشته است:

'ـــ و میان‌سیدعلی کمال‌علم و زهد و سخاوت داشته. چنانچه اکثر فضلا و مسافر از خوان احسان ایشان بهره کلی می یافتند. و جزوي که برای معیشت ایشان مقرر کردند، هر سال نصف ازان علیحده کرده برای فضلا و کسانیکه برای زیارت حرمین شریفین می رفتند میداد. و میوه از هر قسم بوقت موسم قسمت نموده، بمستحقان میرسانیدند. و جناب میر سید علی دوازده حج کرده بود، و آثار بزرگی از ناصیه او هویدا بود. و در ایام اوائل ربیع‌الاول در هر سال دوازده روز اطعمه وافر بفقرا و درویشان بروح سیدالمرسلین میداده. و در مزارات پیران مکلی سماع میکرده. و آن مقدار حالت داشته اند که بمنع قضات و

مفتیان و محتسبان از سماع ممنوع نمیشدند ـــ ' *

مؤلف 'حدیقة الاولیا' که معاصر سید مزبور بود، نسبت باو چنین ارادت کرده است: x

آن والی کشور ولایت — برهان ممالک هدایت
صاحب دل عارف محقق — بیدار دلی ولیٔ مطلق
سید علی آن بفضل ممتاز — سر دفتر سیدان شیراز
گلدسته بوستان طهٰ — فرخ ثمری ز نخل زهرا
مرآت جمال اسم اعظم — بینای رموز هر دو عالم
کشاف دقائق معانی — دانای حقائق نهانی
از آئینهٔ دلش هویدا — اسرار جلال حق تعالی
دریا دل قلزم سماحت — عیسی دم یوسفی ملاحت
دست کرمش چو ابر نیسان — میبود همیشه گوهر افشان
فیض کرمش که عام بودی — زو بهرهٔ صد کرام بودی
در راه خدا ببذل و ایثار — میداشت دلی چو بحر زخار
گر خود همه گنج شایگان بود — در حاصل جمله بحر و کان بود
میداد همه بتازگی روی — هرگز نه فگنده چین برابروی
بودش بنظر هزار جوهر — با قیمت یک شیشه برابر
صد گونه سماط نزل چیدی — خوانهای نعم بران کشیدی
بنشسته ببزم میزبانی — میداد صلای میهمانی

* تاریخ سند تألیف میر معصوم ص ٢١٦

x حدیقة الاولیا ـ نسخه خطی دانشگاه سند ص ٧٦

اخوان صفا ز هر دیاری — فلان وفا ز هر کناری
هر روز برسم میهمانان — از شوق بخدمتش شتابان
هر یک ز افاضهٔ نعیمش — و ز بحر کف ید کریمش
بر چیده جواهر مطالب — برگشته از ان حریم صایب
دائم پی ابتغای مرضات — کوشیده در انقضای حاجات
هشتادویکی سنین نهصد (٩٨١ ه) — بگذشته ز هجرت محمد
کو، رخت از ین سرای فانی — بربست، بملک جاودانی
آسوده بخوشترین مزاری — مانند بهشت مرغزاری
خورشید ز روی صدق و اخلاص — در گنبد او چو ذرّه رقاص
خوش گنبد فیض بخش پر نور — رخشان ز فضا چو جرگهٔ حور
از باغ گلی طرب شگفته — کز شبنم فیض روح شسته
نزهتگه چشم اهل بینش — پیرایهٔ باغ آفرینش

رضائی تتوی شاعر معروف فارسی گوی سند بوده است که مثنوی 'زیبانگار' را در ذکر داستان عشقی سسی پنون سروده است. وی در همان مثنوی درباره سید مزبور چنین میگوید: *

که آن طغرای منشور سیادت — فروغ دیده ای نور سعادت
شه معنی، جهانگیر ولایت — جوان مرد جهان، پیر هدایت
حقیقت چون مجازش جلوه گر بود — عجب صاحب دل و صاحب نظر بود
شراب عشق می نوشید هردم — دلش چون باده می جوشید هردم
دل پر جوش او، پیمانهٔ عشق — نگاهش عشق چشمش خانهٔ عشق

* مثنوی زیبانگار ـ نسخه خطی

بسی عالی ست، نزدِ حق، مقامش　　بود سید علی در خلق نامش
مقامش تته و مشهور آفاق　　چوخور، درطاقِ گردون، شهرتش طاق

...　　...　　...　　...

همان سید علی مرد ولي بود　　مر او را فتح بابش روئ بنمود
زهي فتحی که شق شد قبر ناگاه　　ز شق بنمود زیبا، روئ چون ماه
قدِ خود تامیان بالا کشیده　　ز خاکی سرو رعنائ دمیده
برنگِ گل، تبسم کرد، بشگفت　　بمهمانان ثنا و مرحبا گفت
طعامی را کشید از مرقدِ خویش　　که از وي سیر شد هرمردِ درویش

سید علی در ۹۸۱ ه پدرود حیات گفت. آن موقعی بود که میرزا باقی ترخان بر سند حکومت میکرد و ظلم و تعدي وي بر مردم تته و سند عرصه حیات تنگ کرده بود. میر معصوم در تاریخ خود 'فات الحاتم بجوده' ماده تاریخ فوت سید مزبور ذکر کرده است.* صاحب 'معارف الانوار' سال تولد او را ۸۹۱ ه ضبط کرده است. سید مراد در موقع تولد سید علی هنوز در قید حیات بود و بر تولد او بی نهایت خوشحال گشته بود.

سید جلال ثانی : یکی از پسران سید علی مزبور، سید جلال ثانی بود که بعد از پدرش جا نشین وی گشت، و بر مقام شیخ الاسلامی منصوب شد. این بزرگوار نیز مانند پدر خود اهل دل و صاحب رشد و هدایت بود، و شخصیت جذابی داشت. و چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ معروفیت درمیان

* تاریخ سند تألیف میر معصوم ص ۲۱۶

عوام الناس دارای اهمیت فوق العاده و مقام بلندي بود. چندین مسائل سیاسی بوسیله فراست وي بخوبی حل شد.

باري میرزا باقی ترخان در نتیجه اعمال خود ترسید که اکبر بر سند حمله کند. وي سید مزبور را بعنوان سفیر بدربار شاهی بهندوستان اعزام داشت، و یکی از دختران خود را نیز براي حرم شاهی فرستاد. اکبر شاه 'هدیه' آن حاکم مستبد رد کرد، اما نظر بسفارش سید مزبور، موقتاً از حمله بسند صرف نظر کرد. اکبر ارادت تمامی نسبت به سید جلال داشت، چون وي نمیتوانست فراموش کند که، اولین پارچه اي که او را بوقت تولدش پیچیده بودند، تکه اي از پیراهن سید علی پدر سید جلال مزبور بود.

همچنین در زمان میرزا جانی اکبر شاه، امیر صادق خان را براي فتح تته بسند اعزام نمود. وي از بکهر گذشته بر سیوستان حمله کرد. فتح نامه سیوستان نیز بشاه فرستاده شد. اما همان موقع در نتیجهٔ مساعی سید مزبور، که از طرف میرزا جانی بدربار اکبر شاه فرستاده شده بود، اکبر شاه، صادق خان را باز خواند. صادق خان بسال ۹۹۴ ه از سند بر گشت و سر زمین سند موقتاً بدست جانی بیگ ماند.*

سید جلال از حیث عادات و اخلاق، مانند پدر خود بود، و همان تبحر در علم و تدبر و فراست در مسائل سیاسی، و خوي

* رک. متن کتاب ص ۶۹

مهمان نوازی و سخاوت داشت، و مانند پدر خود مرجع خلائق و مسکین پرور بود. میر معصوم که از معاصرین وی بود درباره او مینویسد:

'— بزیور ورع وکمال آراسته، و قدم برجاده پدر بزرگوار نهاده، و در جمیع علوم یگانه روزگار و وحید عصر و آوان بودند. بمتانت و لطافت ذهن بی نظیر، و درکمال مردمی و مروت، باوجود قلت ادراري که داشتند، زیاده از پدر، مردم بهره مند میشدند. تشرع سید جلال زیاده از پدر است —' *

قبل از اعزام سید مزبور بهندوستان (در ۹۹۴ھ) میرزا جانی بیگ دختر میرزا محمد صالح اول (متوفی ۹۷۰) را بعقدوی داد x. این همان دختر بود که، میرزا باقي وقتیکه دست به تعدی زد، او را نیز بزندان انداخت. و بعد از مرگ آن حاکم مستبد، چون میرزا جانی زمام حکومت را بدست خود گرفت، آن بانوي محترم با سایر زندانیها آزاد گشت.

میر سید محمد صاحب ترخان نامه: بروایت صاحب 'معیار سالکان طریقت' از بطن عفیفه مزبوره، میر سید جلال ثانی، پسری داشت بنام سید محمد، که از هر حیث مانند پدر بود. مؤلف 'تحفةالکرام' درباره وي مینویسد:

'— ببزرگی شان معروف انام بوده. ترخان نامه از

* تاریخ سند ص ۲۱۶
x تحفةالکرام خطی ورق ۱۲۳

مؤلفات ایشان میباشد'— *

متاسفانه شرح حال سید مزبور در هیچ کتاب پیدا نیست و حتی وي در 'ترخان نامه' هم چیزي درباره خود ننوشته است.

اولاد: سید میر محمد دو پسر داشت بنام سید میر بزرگ و سید عبدالله. پسر سید میر بزرگ بنام میر زین العابدین معروف به سید لطف الله، شاعر معروف فارسی گوی زمان خود بود، و کتابی نیز تألیف کرد بنام 'حرزالبشر'. میر قانع درباره او مینویسد:

'— میر زین العابدین...صاحب کمال، مرجع اکابر، حمیدة الخصال زیسة. در عهد خود سرسبد سادات و مشارالیه اکثر اعیان بود. خاتمه بزرگی ست، بل هامه سترگی.

استعداد علمی وافر داشته، نسخه 'حرزالبشر' از مؤلفات وی معروف. شعر استادانه میگفتی و قانع تخلص نهادی. و ظاهراً بنا بر حوادث نتائج طبعش چون ذات گرامیش محجوب عیون. در سال سی و دو بعد یازده (۱۱۳۲ هجری) درگذشته. مؤلف اوراق کلمه — رضوا عنه — موافق سال یافته' — o

میر زین العابدین دو پسر داشت بنام سید غلام علی و

* تحفةالکرام ذکر در احوال سادات انجوی شیرازی و مقالات الشعرا ص ۵۲۸
o تحفةالکرام و مقالات ص ۵۲۸

سید عبدالولی. میر علی شیر قانع در باره غلام علی مینویسد:

'ــ بدستور قائم مقام پدر و اجداد شد. اکنون (۱۱۸۱ ه) پسرش میر لطف الله عرف سید درّه بجاي آبـا متمکن'ــ *

همچنین قانع درباره سید عبدالولی مینویسد:

'ــ باوجود صاحب سجادگی برادر ــ تا حیات بود ــ وضع بزرگی را بمهابت نیکو تمشیت دادی. از چند سال درگذشته. پسری موسوم بسید ابراهیم مانده'ــ ٥

پسر دیگر سید میر محمد، سید عبدالله، پسری داشت بنام میر حسن علی. و او نیز پسري داشت بنام سید لعل میر که تا ۱۱۸۱ ه در قید حیات بود، موقعی که میر قانع هنوز مشغول تأليف تحفةالکرام بود. چنانکه قانع درباره او مینویسد:

'ــ اکنون میر سید لعل میر ... کامیاب مقام والاي والد، ببزرگی صفات متصف'ــ.

قبرستان: امروز شاید هیچکس از این خانواده بجا نمانده است. اما ارادتی که مردم نسبت باین خانواده داشتند هنوز کما فی‌السابق باقیست. روزي نیست که عده کثیري از مردم براي زیارت و فاتحه خوانی بمقابر بزرگان نروند. قبرستان این خانواده درمکلي بنام 'قبرستان پیر مراد شیرازي' منسوبست.

* تحفةالکرام ج ۳ ص ۱۸۸ چاپی

٥ ایضاً

قبر سید مراد در یکی از حیاطها درمیان قبرهاي نزدیکان وي بطور نمایان دیده میشود. بالاي مزارش بنائی ساخته نشد و آنرا کاهگل کرده اند.

مزار سید علی ثانی نزدیک همان مزار، در حیاط دیگر در زیرگنبدي بزرگ است. مزار او نیز مرکز زائرین کثیر است که هر روز آنجا براي زیارت میایند. هر سال برمزار هر دو بمناسبت تاریخ فوتشان عرس میگیرند.

محتملاً مزار سید محمد نیز باید در حیاط یا زیر گنبد سید علی باشد، اما چون روي قبرش کتیبه اي وجود ندارد، نمیشود آنرا تشخیص داد.

* * *

متن هاي موجود ترخان‌نامه: نسخه هاي خطی 'ترخان نامه' خیلی کمیابست و هیچیک از نسخه هاي در دست، مؤرخ قبل از قرن سیزدهم نیست. تا حال از وجود سه نسخه زیر اطلاع پیدا کرده ایم، و هر سه آن در موزه بریتانیا وجود دارد. و ما متن 'ترخان نامه' را از روي دو نسخه آن، ترتیب و تصحیح کرده ایم.

نسخه 'الف': شماره این نسخه OR.1976 است و جمعاً ۶۲ برگ دارد. قطع آن $12\frac{3}{4} \times 8\frac{1}{2}$ است و صفحه اي ۱۷ سطر دارد. بخط نستعلیق است و مؤرخ در حدود ۱۸۵۰ میلادي

است. هیچ ترقیمه اي (خاتمه با تاریخ) ندارد.*

ما همین نسخه را اساس قرار داده، با نسخه ذیل تصحیح و مقابله کرده ایم. و اختلافات این نسخه با نسخه ذیل را در حواشی با نشان 'ب' ذکر کرده ایم.

نسخه ب: این نسخه در فهرست نسخ خطی موزه بریتانیا در ذیل شماره OR.1814 ذکر شده است. در این نسخه در صفحات اول، بیگلارنامه (از برگ ۵ تا ۱۳۷) و سپس ترخان نامه آمده است، که از برگ ۱۳۹ تا برگ ۲۰۰ این نسخه را شاملست. قطع آن $8\frac{1}{2}$ x $12\frac{1}{2}$ است و صفحه ای ۱۷ سطر دارد. این نسخه در جمادي‌الثانی ۱۲۶۵ ه (۱۸۴۹ م) نوشته شده است○

چنانکه در سطور فوق ذکر شد، ما نسخه اساسی خود را با این نسخه مقابله کرده ایم.

نسخه سوم: نسخه سوم نیز در موزه بریتانیا وجود دارد که در فهرست نسخ خطی در ذیل شماره **OR 1815** ذکرشده است x. متأسفانه در تصحیح متن خود نتوانستیم از آن نسخه استفاده کنیم. اما نسخه مزبور نه قدیم تراست، چون مؤرخ قرن نوزدهم میلادی است، و نه هیچ خصوصیت دیگر دارد.

'ترخان نامه' در حدود سیصد سال پیش تألیف شده بود، اما جاي تعجب است که هیچ نسخه اي از این کتاب، مؤرخ

---

* ریو ج ۳ ص ۹۵۰.
○ ریو ج ۳ ص ۹۴۹
x ایضاً ص ۹۵۰.

قبل از قرن سیزدهم هجری وجود ندارد. و نسخ خطی آن خیلی کم است. طبق تحقیق ما هیچ نسخه چهارم از این کتاب، در کتابخانه های دنیا امروز بجا نمانده است.

دو مقاله: مؤلف بعد از دیباچه کتاب، دو مقاله زیر (از برگ ۴ الف تا ۳۱ الف) آورده است:

۱- نسب نامه از حضرت نوح تا ارغونیان و ترخانیان سند

۲- ذکر احوال از نوح تا امیر ایتلمش بن ایکو تیمور، از نژاد ارغون خان که مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول: بیان احوال خانان والاشان ترکستان. و خروج چنگیز خان و حکومت اولاد نامدارش که در ایران و توران بحکومت رسیدند.

فصل دوم: سلطان اسلام غازان خان بن ارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان.

تمام قسمت فوق عیناً از کتب متداول نقل شده و مؤلف هیچ تحقیقی یا اضافه ای ننموده است. و چون شمول این قسمت از دو سبب غیر لازم بود، ما آنرا از متن حاضر خارج کرده ایم. اولا: این قسمت هیچ ربطی بسند ندارد. و ثانیاً: امروز چندین کتاب در همین موضوع تألیف شده است که نتیجه تحقیق نویسندگان آن میباشند. همچنین چندین کتاب قدیم، که اطلاعات مفصلی درباره این موضوع دارند، نیز امروز بچاپ رسیده است. بنا براین، این قسمت که فاقد تحقیق لازم بوده، در نظر ما غیر

لازم و بنا براین، شمول آن در متن حاضر کتاب، بیفائده بود.
لذا ما قسمت فوق را (که در متن اصلی برگ ۴ الف تا ۳۱
الف بعد از دیباچه آمده است) از متن حاضر خارج نموده و
بعد از دیباچه قسمتی که از برگ ۳۱ ب به بعد درمتن اصلی
آمده است، آورده ایم.

* * *

خاتمه مقال: متن حاضر را درسال ۱۹۵۹ میلادي، موقعی
که بعلت مرض قلبی بسفارش طبیب درمانیلا (فلیپائن)
استراحت میکردم، مقابله و تصحیح نموده بودم، و هنوز درمانیلا
بودم که متن کتاب در کراچی بطبع رسید. میخواستم بعد از
چاپ این متن، تعلیقاتی مشتمل بر اضافات و توضیحات لازم درباره
اشتباهاتي که مؤلف این کتاب مرتکب شده است، در پایان
کتاب اضافه نمایم. و مقاله مفصلي درباره مقابر ارغونها و ترخانها
که در ته وجود دارد، باعکسها و نقشه های آن، باین کتاب
ضمیمه کنم. اما متأسفانه گرفتاریهای گوناگون اجازه نداد که
این فکر را جامه عمل بپوشانم. اکنون که پنج سالست متن
کتاب بچاپ رسیده است، صلاح این دیدم که فعلاً کتاب را
بهمین صورت بچاپ برسانم. انشاءالله اگر عمر اجازه داد سایر
اطلاعات لازم را، بطور جداگانه ترتیب داده، بطبع میرسانم.

متن حاضر اشتباهات چاپی زیاد دارد. چون در غیاب من
غلط گیری آن — چنانکه باید و شاید — بعمل نیامد. لذا از

خوانندگان گرامی معذرت میخواهم و امید وارم خود شان، این
اشتباهات را، هرجائی که ممکنست، اصلاح نموده، این فروگذاشت
را بچشم اغماض خواهند نگریست.

۸ اگست ۱۹۶۴م
۸۸ رابن سن رود
طبقه ۶- اطاق D
هنگ کنگ

حسام الدین راشدي

ترخان نامه

بسم‌الله الرحمٰن الرحيم

[۲/۱] رب يسر ولا تعسر [و تمم] بالخير والظفر

سپاس نياز اساس، بيرون از اندازه فکر و قياس، و ستائش سراسر نيايش بادشاهي را که بقدرت قاهره کامله خود، عرصه' ربع مسکون را باستلاي بادشاهان ذوالاقتدار، شجاعت و معدلت شعار، که رجوع از کثرت بوحدت اند، از ۵ اختلال لازمه کثرت رهائي بخشيد. و ايشان را بوجود وزراي عالي مقدار و امراي نامدار که براي ساطع تيغ و تشنيع قاطع (۱) سبب امن و امان اند، مؤيد گردانيد. شکر اين نعمت بيکران برهمگنان لازم و متحتم آمد - فللّٰه الحمد علي ذالک -

۱۰ والصلوات ناميات و تحيات زاکيات، نثار سرور کائنات و مفخر موجودات که از کل مخلوقات بخطاب - "لولاک لما خلقت الافلاک" - ممتاز، و از سائر انبياء و رسل بنويد - "و ما ارسلناک الا رحمت للعالمين" - سر افراز است، باد - صلی الله عليه و سلم و علیٰ اخوانه من النبيين و آله الطاهرين الطيبين و اصحابه المهتدين من الصدّيقين ۱۵ والشهداء والصالحين.

اما بعد - باعث تحرير اين سفينه آنکه، چون سلاله' خاندان حشمت و اجلال، و نقاوه دودمان شوکت و اقبال، قطب فلک ابهت، [۲/۲] نيّر آسمان عظمت، نو باوه' گلستان

(۱) ب: براي ساطع و تيغ قاطع. و اين صورت مرجع است.

(١) سخاوت، هزبر بیشه شجاعت، که صیت محامدت (٢)
و معدلت او در اطراف و اکناف عالم سایر است، و ذکر
سخاوت و شجاعت او مثل نیّر اعظم در نصف النهار ظاهر
و باهر- بیت:

ز ترخانیان مثل او گوهري نیاورده بود آسمان دیگري ٥

میرزاي، میرزا محمد صالح ترخان (سلمه
الله تعالی) خلف‌الصدق نواب معلی القاب قبله گاه الواصل
الي رحمته (٣) میرزا عیسی ترخان (٤) (نور مرقده) باخلاق
حمیده و اوصاف پسندیده آراسته و باکتساب کمالات صوری
و معنوي پیراسته بود. در حین حیات پدر بزرگوارش، حضرت ١٠
اعلی خاقاني ظل سبحانی خلیفة الرحماني صاحب قران ثاني (٥)-

رباعي:

شهنشاهي که مهرش ناگزیر است
چو صیت عدل او آفاق گیر است
جهانداري که چشم روزگار است ١٥
جهان را چار فصل از وي بهار است

(خلد الله تعالی ملکه) بالطاف و اکرام بادشاهانه

---

(١) ب: گلشن (٢) ب: تجاهدت (٣) ب: رحمة الله.
(٤) ب: اشاره ایست به میرزا محمد صالح ثانی و میرزا عیسی ثاني (المتوفی ١٠٦٢ هـ)
(٥) ب: اشاره ایست بطرف شاه جهان بادشاه هند.

و عنایت و مراحم خسروانه، بین الاقران سر بلند سلک امراء
عظام انتظامش فرمود- رباعي:

بر افراخت شاهنشهي قدردان سر میرزا صالح از فرقدان
بالطاف شاهانه‌اش سرفراخت میان گروهش سرفراز ساخت

و بعد از رحلت نواب غفران پناه، بکمال عطوفت ٥
و مرحمت شاهانه قائم مقامش کردند (١). و آن جوان بخت
دولت قرین به مسند حکومت و ایالت پدر نامور متمکن
گشته، ایل و الوس و سپاه و رعیت، بانعام عام خود بنواخت،
و اهل الله از سادات کرام و فضلاء عظام و فقرا و صلحا و گوشه
نشینان (٢) را بالتفات و اکرام راضي ساخت. و از روي ١٠
قبیله پروري، میلی تمام و رغبتي مالا کلام بمطالعه احوال
اسلاف عالي نژاد خود داشت، تا حقیقت نسب هر یکي از
الوس و نسب عالی خود را معلوم فرماید، که بکدام یکي
از خوانین بلند مکان میرسد.

بنا بر شفقت و مهرباني طریقه مسلوکه [١/٣] آبا ١٥
و اجداد کرام که باین سلسله فقرا دارند، مبذول فرمود. (٣)
بنا بر این اقل العباد سید محمد (٤) بن میر جلال الدین
حسیني الشیرازي، نامه‌نگارش فرمود که: کتاب "ترخان نامه"
را ارسال نماید! هرچند این خادم فقرا تفحص و تجسس نمود در

---

(١) ب: گردانید (٢) ب: گوشه نشین (٣) ب: فرموده باقل
العباد سید ... الخ (٤) ب: سید جمال بن میر ... الخ.

بلاد سند کتاب مذکور پیدا نشد هیچ کس (۱)، از آن نشان
نداد. و امتثال امر مطاع آن بزرگ بر خود لازم دید، لاجرم
باوجود تعلق خاطر باموري که انتظام مهام این نشاء (۲)
را از آن ناچار است، رجوع کتب (۳) معتبره مثل- "طبري"-
و "روضة الصفا"- و "ظفر نامه تیموري"- و "تاریخ ۵
همایوني"- و "اکبر نامه"- و "نگارستان"- و "تاریخ
طاهري"- و "منتخب بي بدل یوسفي"- و "تاریخ گزیده"-
و "مجمع الانساب"- وغیره نموده، آنچه مطلوب و مرغوب آن
اقبال (۴) و اجلال دستگاه بود، انتخاب نموده شجره آن
بزرگ نژاد تا حضرت نوح علي نبینا و علیه السلام مرتب ۱۰
ساخت (۵). و بتسوید برخی ازاحوال اسلاف کرامش که بر سریر
سلطنت و اریکه خلافت حکم راني کردند، علی سبیل الاجمال
و الاقتصار پرداخت، و آن را مسمی به "ترخان نامه"
گردانیده (۶). بالله التوفیق و علیه التکلان.

لفظ "ترخان" خطابست، و معني آن در لغت بالفتح ۱۵
"خون ریز" و در اصطلاح "مطلق العنان" هر چه خواهد
بکند و از خدمت معاف باشد، و تا نُه پشت هر گناه که از
آنها صادر شود ببخشند. خسرو چنگیز خان جمعي را ترخان
ساخت، از آنجمله که مشهور اند دو پسر کوربان که

---

(۱) ب: و هیچکس (۲) ب: لشه‌را (۳) ب: بکتب (۴) ب: آن
اجلال دستگاه (۵) ب: ساخته (۶) ب: گردانید.

خبري (۱) لشکر اذبک خان (۲) به چنگیز خان رسانیده بودند.
و قوم ترخان در ماوراء النهر و خراسان از نسل آن دو کودک
اند.

و گروهي از اعظم السلاطین حضرت صاحبقران امیر
تیمور گورگان باین خطاب مستطاب سرفرازي یافتند- منجمله
آن، قبیله امیر ایکو تمر از نژاد ارغون خان بن ابقا خان بن ۵
هلاکو خان (۳) بن تولی خان بن چنگیز خان است.
در "ظفر نامه تیموري" مسطور است که چون امیر ایکو تمر
در جنگ تقتمش خان، جان نثار شد [۳/۲] حضرت صاحبقران
تمام قبیله او را که در ان موقف (۴) هولناکي ثبات
قدم ورزیده بودند بخطاب "ترخان" سرفراز ساختند و ترخان ۱۰
که در ولایت سند و قندهار حکومت نمودند از نسل امیر
ایکو تمر اند (۵).

---

(۱) ب: خبر (۲) ب: آونگخان (۳) نسخه ب: نام هولاگو خان ندارد
(۴) ب: درآن مرکب (۵) بعد از دیباچه، از ورق [۴/۱] تا ورق
[۳۱/۱] ترخان نامه، مولف آن، دو مضمون ذیل را آورده است:
۱- نسب نامه از نوح تا ارغونیان و ترخانیان سند.
۲- حالات از نوح تا امیر ایلتمش بن ایکو تیمور از نژاد ارغون خان،
که مشتمل بردو فصل است:
الف: بیان احوال خانان والا شان ترکستان، و خروج چنگیز خان،
و حکومت اولاد نامدارش که در ایران و توران بحکومت
رسیدند.
ب: سلطان اسلام غازان خان بن ارغون خان بن ابقا خان بن
هلاکو خان بنا بر دلائلي که ما در مقدمه بیان کرده
ایم، این جا تکرار مضامین فوق را لازم ندیده و حذف کردیم.
و آنچه در نسخه خطي الف بعد از ورق [۳۱/۲] بود، تمام
آن را درین متن آوردیم.

بیان احوال طائفه از اولاد ارغون خان بن ابقا خان (۱) بن تولیخان بن چنگیز خان که در (۲) قندهار و سند بر سریر سلطنت و ایالت جلوس نموده کامراني و فروغي نمودند (۳)

راویان اخبار و ناقلان آثار چنین نقل مینمایند که : ۵
امیر ذوالنون بن امیر بصري (۴) اولاد ارغون خان (۵) بن
ابقا خان بن هلاکو خان بن تولیخان بن چنگیز خان است (۶)،
که در شجاعت و بهادري از اکثر شجاعان الوس ممتاز بود.
و در زمان ابو سعید مرزا در سلک ملازمان ایشان بسر میبرد
و برزم و پیکار و کارنامه (۷) کوششهاء مردانه از (۸) ۱۰
او بوقوع مي آمد. بنا بر آن منظور نظر عنایت و تربیت (۹)
و رعایت سلطان ابو سعید میرزا بگردیده (۱۰) و باضعاف
انعام و احسان محمود (۱۱) امثال و اقران گشت، و مرتبهٔ
او از اقربا و اخوان بر گذشت. و بعد (۱۲) از شهادت
سلطان ابو سعید در واقعه قرا باغ امیر ذوالنون در ملازمت ۱۵
پدر خود به هرات شتافته (۱۳)، روزي چند در خدمت

(۱) ب: بن هلاکو خان بن تولیخان (۲) ب: ولایت قندهار
(۳) ب: کامراني و سرداري کردند (۴) ب: از اولاد (۵) ب: ترخان
(۶) ب: چنگیز خان، که در (۷) ب: و بروز رزم و کارزار کوششها
(۸) ب: ازو (۹) ب: عنایت و رعایت (۱۰) ب: گردیده
(۱۱) ب: محسود (۱۲) ب: و از شهادت (۱۳) ب: شتافت

سلطان یادگار میرزا نیز بگذرانید. و بعد از آن چون نوبت
سلطنت ممالک خراسان به سلطان حسین میرزا بایقرا رسید،
امیر بصري بعالم آخرت شتافت. امیر ذوالنون ولد امیر بصري
منظور نظر سلطان میرزا حسین (۱) گشته ایالت ولایت
غور و زمین‌داور و قندهار را بوي تفویض فرمودند. ۵
[۲/۳۱] در این ولایت (۲) احشام هزاره و تکدري بر آن
حدود استیلا تمام داشتند. امیر ذوالنون در شهور سنه ۸۸۴ھ
اربع و ثمانین و ثمان مائة (۳) با قلیلي لشکر الوس متوجه
آنصوب گشته، در مدت چهار سال (۴) بآن جماعه محاربات
نموده در همه معرکهٔ معارک مظفر و منصور گشته و (۵) ۱۰
ولایت مذکوره را در حیز تسخیر و تصرف درآورده. احشام
هزاره و تکدري و سائر احشام چون این را مشاهده نمودند
سر انقیاد و اطاعت فرمانبرداري نهاده دیگر پیرامون خلاف
نگشتند. و نیکو خدمتي امیر ذوالنون بموقع قبول افتاد و
سلطان حسین بایقرا زمام رتق و فتق (۶) مملکت قندهار ۱۵
و فره و غور (۷) را در قبضهٔ اقتدار او نهاده (۸). و امیر
ذوالنون (۹) بعد از مدتي در ایالت آن ممالک استقلال تمام
پیدا کرد و دست تسلط بر ولایت شال و مستونگ و توابع
و لواحق نیز دراز کرد. بعد از چهار سال دیگر امیر

(۱) ب: سلطان حسین مرزا (۲) ب: دران ولایت
(۳) ب: اربع و ثمانین و ثمان (۴) ب: چند مدت بانجماعه
(۵) ب: گشته ولایت (۶) ب: زمام رتق مملکت
(۷) ب: وغیره، را در قبضهٔ (۸) ب: نهاد (۹) ب: ذوالنون مصري

ذوالنون جمعیت خوب بهم رسانید (۱) و مردم هزاره و
تکدري و قبچاق و مغول قندهار (۲) با خود متفق ساخت.
چو این خبر بسمع (۳) سلطان حسین بایقرا رسید، فرمان
قضا جریان بطلب امیر ذوالنون صادر فرمود که: باید
بلا توقف خود را بپایه سریر خلافت مصیر حاضر گرداند. ۵
امیر ذوالنون نیز خود را بلا توقف بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر (۴) رسانید و پیشکشهاي لائق بگزرانید. همه مردم
زبان بتحسین و اخلاص دولت خواهي امیر ذوالنون (۵)
کشادند. بنا بر آن سلطان حسین میرزا خلعت (۶) فاخره
و اسپ با زین مرصع و نقاره و علم و حکم منشور ظفر از ۱۰
دیوان اعلیٰ مقرر فرمودند، و حکم اعلیٰ نفاذ یافت که:
امیر ذوالنون فرزند خود را بامراي خود در ملازمت گذاشته
خود به قندهار رود. و بمجرد حکم، امیر ذوالنون فرصت را
غنیمت دانسته پسر خود (۷) و امرا را برگرفته بطریق ایلغار
عازم قندهار گشت، و چندي را باسباب و یراق در منزل(۸) ۱۵
گذاشت. و بعد از سه (۹) روز سلطان حسین فرمودند
که: امیر ذوالنون را باید که تا نوروز توقف نموده عید
نوروز را گزرانیده به قندهار رود. تواچیان (۱۰) چون بمنزل

(۱) ب: رسانیده مردم (۲) ب: قندهار را (۳) ب: این خبر بسلطان
(۴) ب: سلطنت رسانیده پیشکشهاي (۵) ب: امیر کشادند
(۶) ب: به خلعت (۷) ب: خود را (۸) ب: منزل باز گذاشت
(۹) ب: دو سه روز (۱۰) ب: و تواچیان.

امیر ذوالنون رسیدند اسباب [۱/۳۲] و رخوت بحال
خود دیده احوال را معلوم نموده بعرضِ همایون رسانیدند.
بر زبانِ سلطان گذشت که: ذوالنون آنچنان بدر رفت که
ما را بار دیگر نخواهد دید. شاهزادها و امرا بعرض رسانیدند
که: او باز خواهد آمد، چه طویله (۱) و اسپان و شتران ۵
و فراشخانه و سائر اسباب در منزل او بحال خود است.
بادشاه فرمودند که: از کمال عقل و فراست اوست که
ما را بازي داده بدر رفت. و في الواقع چنان بود. امّا چون کار
از دست رفته بود ندامت سودي نداشت. تا در سنه ۹۱۱ه
احدي عشر و تسعمائة سلطان حسین عزیمت ملک جاودان ۱۰
نمود و اختلالِ کلي در مملکت خراسان روي نمود.

و در محرم سنه ۹۱۳ه ثلث عشر و تسع مائة محمد خان
شیباني اوزبک باجنود نامعدود و نمود نامحدود مانند ملخ و مور
از جیحون عبور نموده عازم تسخیر خراسان گشته. بدیع
الزمان میرزا که ابن میرزا سلطان حسین بایقرا بود از توجه ۱۵
محمد خان شیباني بغایت هراسان گشته مسرعي نزد امیر
ذوالنون فرستاد (۲) و صورت واقعه را باز نمود. امیر ذوالنون
باولاد و مقربان خود طریق مشورت پیش آورد (۳). راي
هر یکي بامري قرار گرفت، اما امیر ذو النون فرمود که:
ما را رفتن لازم (۴) است و در این آفت مردي و مروت ۲۰

(۱) ب: طویله اسپان (۲) ب: یرلیغي نزد امیر ذوالنون فرستاده صورت
(۳) ب: آورده (۴) ب: از لوازماتست درینوقت مردي

رخصت تقاعد نمیدهد و باز آمدن من از محالات است، چراکه
لشکر اوزبک در غایت عظمت و شوکت و نهایت قدرت
فوق است و دولت خاندان سلطان حسین بایقرا رو بانهدام
و زوال دارد.

القصه امیر ذوالنون با جمعي از سپاه ارغون و ترخان روانه ۵
آردوي لشکر شهزاده بدیع الزمان میرزا شده، در اندک
فرصتي باردوي شهزاده (۱) رسید. بشرف دست بوس (۲)
مشرف شده باعزاز و اکرام و تعظیم و احترام مفتخر گشت.
هم در آن ایام سپاه اوزبک و ماوراءالنهر از آب عبور
نموده آثار قرب وصول لشکر قیامت اثر محمد خان شیباني ۱۰
باسپاه فزون (۳) از حوادث [۲/۳۲] آسماني ظاهر گشته بمیدان
قتال رسیدند. شاهزاده(۴) نیز به‌تعبیه لشکر پرداخت، (۵) صفوف
را بیاراست. از طرفین خروشیدن بهادران و آواز نفیر
و نقاره (۶) و سواران از ایوان کیوان در گذشت. امیر ذوالنون
با جمعي از شیران بیشه رزم آزمائي بر اسپان باد پاي در معرکهٔ ۱۵
ستیز (۷) وآویز بضرب شمشیر برنائي (۸) نهنگ (؟) جمعي
از سالکان مسالک پهلواني را بغرقاب فنا انداخته بکرات
مرات در لشکر اعدا تاخت. امّا چون عساکر باضعاف‌مضاعف
خراسانیان بسان دریا موج موج فوج فوج از عقب یک
دیگر میرسانید، سپاه شهزاده از مقاومت عاجز گشته عنان ۲۰

(۱) ب: شاهزاده (۲) ب: بشرف دسترس مشرف شده (۳) ب: افزون
(۴) ب: وشاهزاده (۵) ب: لشکر خود نموده (۶) ب: نقاره از ایوان
(۷) ب: ستیز رسیده بضرب (۸) ب: سر رباي

عزیمت بوادي هزیمت تافتند و پریشاني و بیساماني ظاهر شد.
طائفهٔ بطرفي از اطراف ولایت (۱) شتافتند. امیر ذوالنون
ثابت قدم (۲) ورزیده گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله
میکرد. از زخم تیغ و خنجر و سنان خاک معرکه نبرد بخون
پر دلان رنگین ساخته. نهایت جلادت و مبارزت بجا آورد. ۵
آخرالامر اوزبکان از اطراف وجوانب در آمده آن شهسوار
میدان پیکار را از زخم بسیار از اسپ پیاده گردانیده خواستند
که دستگیر کرده نزد محمد خان ببرند، اما امیر ذوالنون
بعجز تن نداده، بهمان دستور محاربه مینمودند تا زماني که
شربت شهادت چشید. ۱۰

---

(۱) ب: از اطراف شتافتند (۲) ب: ثبات قدم

شاه بیگ ارغون

شاه بیگ ارغون بن امیر ذوالنون بن امیر بصري بعد از فوتِ امیر ذوالنون باتفاق امرا و مقربان درگاهِ شاه بیگ بر سریر حکومت و سروري جلوس نموده، هر کسي (۱) را، که در زمان حیات امیر ذوالنون (۲) منصبي داشت بدستور سابق باز گذاشت، و خلعتهاي (۳) بخشید. در عدل و داد بي همتا برآمد. از این ممر مردم سپاه از دل و جان مائل و راغب خدمت (۴) گشته سر بر خط فرمان او نهادند. و شاه بیگ همواره با علمای (۵) و طلبه علم صحبت میداشت.

چون محمد خان شیباني جمیع ولایت خراسان را (۶) مسخر گردانید بنواحي فره رسید (۷) و خیال تسخیر قندهار نموده. بعد از وصول فره (۸) [۱/۳۳] گرم سیر، شاه بیگ ایلچیان نزد محمد خان شیباني فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده بادراک شرف ملازمت وعده فرمود، محمد خان بهمین قدر از او راضي گشته (۹) مراجعت نمود.

بعد از مدتي در سنه ۹۱۵ﻫ خمس و عشر و تسعمائة شاه اسماعیل صفوي ثاني ولایت خراسان را بحیطهٔ تصرف

(۱) ب: و هر کسي که (۲) ب: حیات پدرش (۳) ب: خلعتها بخشیده و در (۴) ب: خدمت او (۵) ب: با علما (۶) ب: خراسان مسخر گردانیده (۷) ب: رسید، خیال (۸) ب: وصول بحدود گرم سیر (۹) ب: شده

در آورد و محمد خان شیبانی در آن جنگ کشته گردید. بادشاه (۱) مذکور استیلاي تمام پیدا کرده، مردم دور و نزدیک از حشمت و غرورِ او ملاحظه تمام نموده اند (۲).

درین اثنا قدس خان (۳) بنواحي فره رسیده لواي حکومت برافراشت. شاه بیگ را اندیشه دست داد (۴)، و بمقربان خود مشورت نمود که: ما میان دو بادشاه باستقلال آب و آتش مثال افتاده ایم. از یک جانب شاه اسمٰعیل ولایت خراسان را بحیطهٔ تصرف آورده (۵) و از جانب دیگر بابر بادشاه در کابل تشریف دارند، و ابواب منازعت طرفین مفتوح شده. ما را از براي خود فکر عاقبت میباید کرد تا اگر روزي از قندهار جدا شویم، توانیم روزي (۶) چند آنجا گزرانیده.

آخرالامر همت بر تسخیرِ ولایت سیوي گماشته در سنه ۹۱۷ﻫ سبع و عشر و تسعمائة از قندهار متوجه شال شده و در شال رحلت اقامت انداخت و استعداد او نموده از شال کوچ نمودهٔ متوجه ولایت سیوي گردید. چون بنواحي سیوي رسید قلعه را محاصره نموده (۷) و اولاد سلطان برولي (۸) برلاس که حاکم سیوي بوده اند، باسه هزار کس از مردم بلوچ و احشام

(۱) ب: و شاه مسطور (۲) ب: نمودند (۳) ب: ورش خان - شاید درمش خان باشد (۴) ب: شاه بیگ را آمدن او درشت افتاد (۵) ب: در آورده (۶) ب: شویم روز چند آنجا توانیم گزرانید (۷) ب: نمود (۸) ب: سلطاني بردلي

دیگر جمیعت نموده، بمحاربه پیش می آمدند (۱) و بین الفریقین
آتش محاربه (۲) اشتعال یافت. آخرالامر نسیم فتح و فیروزي
بر علم لشکر شاه بیگ ورزیده، هزیمت بر لشکر سیوي افتاد،
و بعضي بقتل رسیده (۳) و برخي بجانب سند رفتند.
و شاه بیگ در سیوي در آمده (۴) روزي چند رحل اقامت ۵
انداخته، طرح باغات و عمارات انداخته و قلعه (۵) بنا فرموده
جمعي را با میرزا عیسی ترخان که از امراي عظام بود،
بحکومت آنجا [۲/۳۳] تعین نموده، خود به قندهار معاودت
نموده (۶).

و بعد از چندگاه در سنه ۹۱۹ھ تسع و عشر و تسعمائة ۱۰
حضرت (۷) محمد بابر بادشاه همت بر تسخیر قندهار
گماشته اند (۸) با جمیعت تمام لواي عزیمت بجانب قندهار
بر افراخت. و شاه بیگ آنچه از جنس مصالحه (۹) قلعه داري
بود آذقه وغیره بدرون قلعه کشیده خاطر بر تحصن قرار
کرده برج و باره باهتمام مردم کاري بسپرد (۱۰). چون ۱۵
حضرت ظهیرالدین محمد (۱۱) بابر بادشاه غازي بنواحي قندهار
رسید، آنحضرت را مرضي دست داد و شدت ضعف بمثابه

(۱) ب: پیش آمدند (۲) ب: آتش قتال اشتغال داشت
(۳) ب: بعضي بقتل رسیدند
(۴) ب: آمده (۵) ب: و قلعه را (۶) ب: نمود
(۷) ب: حضرت ظهیرالدین محمد بادشاه (۸) ب: گذاشته با جمعیت
(۹) ب: مصالح (۱۰) ب: سپرده (۱۱) ب: حضرت بابر بادشاه

انجامید که ارکان دولت را دل و دست ازکار ماند (۱).
شاه بیگ بر این (۲) اطلاع یافته پیشکش خوب
مصحوب (۳) اکابر قندهار بدرگاه خاقان جم جاه فرستاده
اساس مصالحه (۴) درمیان انداخت. بادشاه (۵) دانا دل
خواجه جلال‌الدین را با اسپ و سر و پا نزد شاه بیگ ۵
فرستاد و (۶) بجانب کابل مراجعت فرمود.

شاه بیگ بعد از چندگاه به سیوي آمده مدتي در آن
حدود بود (۷)، و با امرا و مقربان خود گفت که:
حضرت ظهیرالدین محمد بابر بادشاه در این مرتبه تشریف
آورده راه قندهار دیده اند، (۸) سال دیگر (۹) لوای ۱۰
عزیمت تسخیر خواهد (۱۰) برافراخت و تا ما را ازین‌جا (۱۱)
بیجا نسازند آرام نخواهند گرفت، ما را فکر خود باید
کرد! پس در اوائل زمستان هزار سوار مستعد ساخته
از سیوی بجانب ولایت (۱۲) سند فرستادند، و آن
لشکر هفتم شهر ذیقعده سنه ۹۲۰ عشرین و تسعمائة قریه ۱۵
کاهان وباغبانان (۱۳) را آمده تاختند. گویند که معموري آن
دیار بحدي بود که درین تاخت هزار شتر از چرخهاي
باغات که کار میکردند برده اند، (۱۴) چیزهاي دیگر بر این

(۱) ب: بماند، و شاه بیگ (۲) ب: برین (۳) ب: بمصحوب
(۴) ب: مصالح (۵) ب: و بادشاه (۶) ب: فرستاده بجانب
(۷) ب: بوده (۸) ب: دیدند
(۹) ب: دیگر البته لواي (۱۰) ب: خواهند (۱۱) ب: ازانجا
(۱۲) ب: بجانب سند (۱۳) ب: باغبان (۱۴) ب: بردند و چیزی

قياس بايد كرد. القصه مدت يک هفته در آن حوالي بسر
برده معاودت نمودند.

و در سنه ٩٢١ احدي و عشرين و تسعمائة حضرت
ظهيرالدين (١) محمد بابر بادشاه كامگار بعزم تسخير قندهار
آمده، قلعه را قبل نموده، در صدد نقيب (٢) كندن شدند. ٥
و محاصره تنگ واقع شده و قحط و گراني غلات درون شهر
روي نموده و نيز در آردوي معلى مرضي (٣) تپ عارض [١/٣٣]
لشكريان شده. بالضرورت مهم بمصالحه قرار يافت، آنحضرت
به كابل معاودت نمود.

هم (٤) درين سال شاه حسن ميرزا از پدر رنجيده ١٠
بملازمت حضرت جم جاه بابر بادشاه رسيد، بنظر عنايت
و عواطفِ بادشاهي (٥) مفخر و مباهي گشته تا دو (٦)
سه سال در ملازمت درگاه بود. حضرت بادشاهي (٧)
ميفرمودند كه: شاه حسن (٨) بملازمت ما نيامده بلكه
آمده كه تورهٔ سلطنت و قانون ايالت را از ما ياد گيرد. ١٥
آخرالامر شاه حسن (٩) برخصت عالي عازمِ قندهار گرديد.

در (١٠) سنه ٩٢٢ھ اثني و عشرين و تسعمائة بارِ
ديگر رايات نصرت حضرت بابر بادشاه بصوب قندهار

---

(١) ب: حضرت بابر بادشاه (٢) ب: نقب (٣) ب: مرض (٤) ب: و هم
(٥) ب: مفتخر (٦) ب: دو سال (٧) ب: حضرت بابر بادشاه
(٨) ب: شاه حسن بيگ (٩) ب: شاه حسن (١٠) ب: و در

در حركت در آمده (١)، هنوز محصول در صحرا بود
كه محاصرهٔ قندهار واقع شد. و شاه بيگ (٢) از آمد
و شد بادشاه به تنگ آمده حضرت شيخ ابو سعيد پوراني را
بمصالحه فرستادند با عهدنامه كه: در سال آينده قندهار
ببندگانِ خاقان بسپارد. و در اين (٣) قرار حضرت بابر بادشاه ٥
به كابل مراجعت نمود و شاه بيگ حسب الموعود در
سنه ٩٢٣ھ ثلث و عشرين و تسعمائة مقاليد قندهار بدست
مير غياث الدين نبيرهٔ خوند مير كه صاحب كتاب
"حبيب السير" است و پدر مير ابو المكارم و جد عبدالله سلطان
است، بدرگاه عالم پناه بابر بادشاه (٤) فرستاد، اين معنى ١٠
شرف اجابت اقتران يافت.

و دو سال ديگر در نواحي شال و سيوي بتنگي و محنت
گزرانيدند و برات سپاه در آن سال به شلغم و زردک و اين
قسم چيزها ميداده اند (٥). آخر الامر شاه بيگ در اواخر
سنه ٩٢٤ اربع و عشرين و تسعمائة استعداد عساكر نموده ١٥
روئ توجه بتسخير سند نهاده اند (٦) و سلطان علي ارغون
و زيبک ترخان را از تغير ميرزا عيسى با جمعي بجهت
محافظت قلعه سيوي و كنجاوه گذاشت و از بهادران لشكر
خود دو بيست سوار همراهي (٧) مير فاضل كوكلتاش پيشتر

---

(١) ب: آمده.
(٢) ب: نسخه ب: «و» ندارد (٣) ب: و برين قرار.
(٤) ب: بدرگاه عالم پناه فرستاد، و اين معني بشرف ... الخ.
(٥) ب: ميدادند (٦) ب: نهادند (٧) ب: همراه.

فرستاد (۱) خود با صد سي (۲) سوار رو براه (۳) آورده [۳۴/۲]
و بعد از وصول بديار سند چون بموضع باغبان رسيدند،
در آن زمان لشكر سميجه در موضع تتي كه چهار كروهي
سيوستان ست با محمود خان ولد دريا خان جمع شده داعيهٔ
جنگ و پيكار نمودند. چون شاه بيگ در موضع باغبان نزول
فرموده (۴) مالك (۵) باغبانان بملازمت شتافته بخانومان
در خدمتگاري كوشيده منظور نظر عاطفت گشتند. آخر الامر
شاه بيگ از كوه لكي بجانب تته عزم نمود (۶) كوچ بكوچ
روانه گرديده بر كنار دريا نزول نموده و دران ايّام دريا از جانب
شمالي تته جاري بود، بنا برآن چند روز توقف نموده متامل بودند
كه ازين دريا بچه كيفيت عبور نمايند كه ناگاه خر باري
از پا به آب گذشته باين (۷) جانب مي آمد. مردم چوكي
او را گرفته تهديد كردند تا او راه را بنمود. عبدالرحمٰن
دولت شاهي اسپ خود را در دريا رانده راه بآن جانب
دريافت و باز آمده اين خبر (۸) را با شاه بيگ رسانيد.

القصه پانزدهم محرم الحرام سنه ۹۲۶ ست عشرين
و تسع مائة شاه بيگ با لشكر خود از دريا عبور نموده
قريب بلده تهته رسيدند. و دريا خان پسر خوانده جام ننده،
جام فيروز را در تهته گذاشته با لشكر با محاربه (۹)

---

(۱) ب: فرستاده (۲) ب: با سيصد (۳) ب: آورد بعد از
(۴) ب: فرمود (۵) ب: ملكان (۶) ب: نموده.
(۷) ب: بدينجانب (۸) ب: اين خبر بشاه بيگ (۹) ب: بمحاربه.

در آمده. بين الفريقين آتش قتال و جدال بر افروخت (۱)،
و جنگي چنان در پيوست كه از شرح آن زبان قاصر است.
آخر نصرت و فيروزى شامل حال امير ستوده حال گرديد،
دريا خان با جمعي (۲) از سپاه سمه بقتل رسيده. جام
فيروز چون برين حال وقوف يافت رو بفرار نهاده تا بموضع
پيرار با دل پاره (۳) هيچ جا توقف ننموده (۴). بيستم ماه
مذكور شهر تهته را تاراج و غارت نموده خاك مذلت
بر فرق ساكنانش بر افشاند، (۵) و مضمون آيهٔ كريمه
-"ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها"- بابلغ وجه (۶) ظاهر
گشت. و بسياري از اهل و عيال مردم (۷) در بند افتاده
اند (۸). آخر بسعي قاضي قاضن كه يكي از فضلاى آن عصر
بود آن نائرهٔ غضب فرو نشست و منادي فرمود كه ديگر
هيچ (۹) كس متعرض احوال و عيال مردم تهته [۳۵/۱] نشود.

الغرض جام فيروز با معدودي در موضع پيرآر توقف
نموده، چه عيال او نيز در تهته بودند و چارهٔ كار خود
منحصر (۱۰) در ملازمت شاه بيگ ديده، مردم سخن دان
را ارسال داشته بزبان عجز و نياز پيغام فرمود (۱۱) كه:

---

(۱) ب: اشتغال يافت.
(۲) ب: با سپاه سمه بقتل (۳) ب: با دل بريان در هيچ
(۴) ب: ننمود تا (۵) ب: بر افشاندند (۶) ب: وجهي
(۷) ب: مردم تهته (۸) ب: افتادند (۹) ب: ديگر كس
(۱۰) ب: خود در ملازمت (۱۱) ب: داد.

اگر گناه این بیچاره بزلال الطاف و آب عفو فرو
شویند هر آئینه حلقهٔ چاکري و انقیاد درگوش کشیده مادام
که حیات باشد قدم از جادهٔ اطاعت بیرون ننهند، و پیمان
را بایمان موکل گردانید . شاه بیگ از عنایت و مرحمت
جبلي و عاطفت اصلي بر عجز و بیچارگي او رحم (۱) نموده ۵
فرستادگان را خلعت نوازش کرد (۲) وسخنان عنایت آمیز
پیغام فرستاد. آنگاه جام فیروز با جمعي از اقربا در اواخر شهر
صفر، شمشیر در گردن آویخته بتواضع و افتقار و انکسارتمام
حاضر گشته بوسیله عظام شرف تقبیل عتبه و دست بوسي
شاه بیگ دریافت. چون زبان باعتذار برکشاده کمال ندامت ۱۰
برحال گذشته ظاهر نمود، شاه بیگ او را بانعام خلعت زر
دوزي که سلطان حسین میرزا به میر ذوالنون داده بودند
مفتخر و مباهي ساخته، حکومت تهته بدو تفویض فرمود .
آن گاه بامراي و مقربان خود بسبیل (۳) مشورت گفت که :
چون مملکت سند ولایت وسیع است از عهدهٔ محافظت تمام ۱۵
آن کما ینبغي نتوانیم برآمد، مناسب آنست که نصف ولایت
ولایت سند بجام فیروز تفویض نمائیم، و نصف دیگر (۴)
بعهدهٔ معتمدان خود باز گزاریم . و راي همه بر این (۵)
قرار گرفته مقرر گردانیدند که : از کوه لکي که قریب

(۱) ب: ترحم
(۲) ب: کرده بسخنان عنایت آمیز پیغام کرد
(۳) ب: برسبیل (۴) ب: دیگر را (۵) ب: برین

به سیوستان است تا تهته، تعلق جام فیروز داشته باشد.
و از کوه لکي بالا تر بندگان ایشان باشد.
و بعد از تمهید قواعد پیمان شاه بیگ کوچ بکوچ به
سیوستان رفت. جمعي که درسیوستان بودند قبل از وصول عسکر
(۱) ظفر پیکر شاه بیگ بجانب موضع تهتي رفته (۲) جمعیت ۵
عظیم نمودند. و مردم سعته و سوده (۳) در آنجا حاضر آمده
بمحاربه پیش آمدند، و بین الفریقین محاربه صعب اتفاق
افتاد و آن مردم منهزم گشته، قلعه سیوستان [۲/۳۵] بتصرف
در آورده، استحکام درون و بیرون (۴) قلعه را ملاحظه نموده،
جمعي از امراء عظام مانند میر علیکه ارغون و سلطان مقیم ۱۰
بیگلار و کیبک ارغون و احمد ترخان را در قلعهٔ سیوستان
تعین نموده، هر یکي را از امراء عظام امر فرموده که :
در قلعه حویلي و منزل براي خود سازند . آنگاه عنان عزیمت
بجانب بهکر معطوف گردانید، و از طي مراحل و قطع منازل
در میدان قصبه سکهر نزول اجلال فرمود . بعد از چند روز ۱۵
شاه بیگ بقلعه بهکر درآمده از دیدن آن قلعه بغایت
خوش حال گشته، منازل و محالات شهر را ملاحظه نموده
میان امرا و سپاهیان قسمت فرمود (۵)، و قلعه را پیموده بخش
کرده بامرا داد تا دست بدست تعمیر نمایند. و قلعه آلُور (۶)

(۱) ب: لشکر ظفر اثر (۲) ب: رفت جمعیتي (۳) ب: سومره
(۴) ب: برون (۵) ب: نموده
(۶) ب: و قلعه الور که از قدیم پایٔ تخت

را که از قدیم‌الایام پایهٔ تخت بود ویران ساخته خشت
پخته آن را ببکهر آوردند و عمارات مردم ترک و سمه که
در حوالي بهکر بودند اکثري را ویران ساخته بعمارت قلعهٔ
بکهر بکار بردند، و در اندک فرصت عمارات قلعه را باتمام
رسانیدند، و ارک قلعه را بجهت خاصه خود میرزا شاه حسن ۵
مقرر ساخته معدودي را از امرا در ارک جائ دادند، مثل
میر فاضل کوکلتاش و سلطان محمد مُهردار وغیره.

بعد از مدت یک سال از عمارات قلعه و انجام مهام
رعایا خاطر جمع نموده، در سنه ۹۲۸ ثمان و عشرین و
تسعمائة پائنده محمد خان را بحکومت بهکر تعین فرمود، ۱۰
و خود با لشکر گران بعزم تسخیر گجرات متوجه شده (۱)،
منزل بمنزل طي کرده (۲)، حوالی هر دو روي آب، از مردم
ناپاک پاک ساخته. چون بمنزل چندوکه (۳) رسید، میر فاضل
کوکلتاش بعارضه مبتلا گشته بعد از چند روز بعالم بقا
شتافت. و بعد از مراسم تعزیت شاه بیگ بزبان آورد که: ۱۵
مردن میر فاضل دال بر مردن ماست، ما هم از عقب وي
خواهیم رفت. ودرین (۴) اثنا خبر رسید که حضرت بابر بادشاه
بحوالي بهره و خوشاب آمده داعیهٔ ملک گیري هندوستان
دارند. روي بحضار مجلس کرده گفتند [۱/۳۶] که:
بابر بادشاه ما را در سند نیز بحال خود نخواهد گذاشت ۲۰

(۱) ب: شد و منزل (۲) ب: نموده (۳) ب: چاندوکه
(۴) ب: درین اثنا

عاقبت این ملک از ما و اولاد ما استنزاع خواهد کرد.
بر ما واجب است که در محکمهٔ دیگر گریزیم. چون
بدین دغدغه افتاد او را دردي در شکم پدید آمد، هر چند
معالجه و مداوا کوشیده (۱) فائده بر آن مترتب نگشت.
شاه بیگ قبل از وصول مملکت گجرات، در شعبان ۹۲۸ھ ۵
ثمان‌وعشرین‌وتسعمائة متوجه سفر آخرت گردید. "شهر شعبان"
تاریخ وفات اوست، مدت ایالت شاه بیگ پانزده سال بود.

---

(۱) ب: کوشیدند

مرزا شاه حسن ارغون

بعد از فوت پدرش شاه بیگ در سنه (۱) مذکور بر مسند
سلطنت و حکومت بنشست، و سادات و قضات و اشراف و
اعیان که بمراسم و لوازم تهنیت جمع آمده بودند، همه را
بانعام و اکرام بنواخت. و چون این امر در آخر (۲) رمضان ۵
که مشرف قدوم فرخنده لزوم عید بود روي نمود(۳)، سائر امرا
و اعیان دولت بعرض رسانیدند که: انسب آن مینماید که
خطبه بنام نامي خوانده شود، بمجرد استماع، استبعاد (۴) نموده
زبان باستغفار بکشاد که: مدتي (۵) از اولاد صاحبقران
کسي بوده باشد (۶) این امر بما نمیرسد و خطبه بنام نامي ۱۰
حضرت ظهیرالدین محمد بابر بادشاه خوانده. ایام عید در (۷)
آن نواحي گذرانیدند.

و در(۸) همین اثنا خبر رسید که جام فیروز و مردم (۹)
تهته از خبر فوت شاه بیگ خوشحالي کرده نقاره نواختند.
بنا برین عرق غیرت میرزا شاه حسن در حرکت آمده نائره ۱۵
غضب شعله زدن گرفت. امراء و اعیان صلاح در رفتن

---

(۱) ب: ۹۲۸ھ (۲) اصل: در اول و آخر؟
(۳) دراصل مغشوش است، ب: که مشرف قدوم فرحت لزوم عید روي نمود
(۴) ب: استعباد (۵) ب: تا زمانی که از اولاد (۶) ب: کسی باشد
(۷) ب: عید آن (۸) ب: در همین
(۹) ب: و مردم او در تهته خبر فوت شاه بیگ شنیده خوشحالی

گجرات ندانسته رایت عزیمت بتسخیر تهته و استیصال
جام فیروز بر افراختند، پس منزل بمنزل طي (۱) بمسافت
فرموده. چون جام فیروز بر آمدن میرزا شاه حسن و حشم و
سپاه نصرت دستگاه (۲) اطلاع یافت، تاب مقابله (۳) و طاقت
مقاتله نداشت. لاجرم قرار بر فرار اختیار نموده، در اندک ۵
(۲/۳۶) فرصتي (۴) شهر تهته را خالي ساخته بآن روي آب
گذشت و خائب و خاسر متوجه ولایت کیچ گردید. و
میرزا شاه حسن بعنایت ذوالمنن با سپاه نصرت دستگاه در
شهر تهته نزول اجلال فرمود، و چون (۵) جام فیروز در
موضع چاچکان و راهمان رسید، قریب پنجاه هزار کس از ۱۰
سوار و پیاده از مردم سند و سمه بهم رسانید (۶) باهنگ
جنگ مستعد و مهیا شده معاودت نمود و غلغله و زلزله
در شهر تهته افتاد.

چون میرزا شاه حسن بر صورت واقعه اطلاع یافت،
جمعي را بجهت (۷) محافظت در شهر تهته گذاشته خود ۱۵
با سپاه نصرت پناه متوجه اعدا گشته، از آب عبور نموده
کوچ بکوچ روانه جنگ جام فیروز گشته. چون نزدیک
بحدود (۸) رسید ترتیب لشکر نموده روان شدند (۹). ناگاه
لشکر مخالفان از پیش نمایان شد. چون آن مردم لشکر مغل

---

(۱) ب: قطع مسافت فرمودند (۲) ب: نگاه (۳) ب: تاب مقاومت
(۴) ب: فرصت (۵) ب: چون (۶) ب: رسانیده
(۷) ب: جهت (۸) ب: بآنحدود (۹) ب: شد

دیدند همه یک بار از اسپ پیاده شده دستارها را از
سر برداشته از (۱) گوشهاي چادر با یک دیگر بسته
در جنگ پیوستند. و این قاعده مردم سند و هند است که
هرگاه که بخود قرار کشتن میدهند از اسپان فرو شده سر و پا
برهنه کرده چادرها و کمربندها را با یک دیگر ۵
میبندند. عاقبت‌الامر، میرزا شاه حسن که آن حالت را
معاینه نمود، مبارکباد فتح بامرا گفت (۲). اشاره نمود که
سپاه دست به تیر وکمان برده، امرا (۳) و سپاه تیغها جلاده
آخته بسرعت تاخته زلزله انداختند. از صباح تا رواح معرکه
قتال و جدال بین الفریقین اشتعال داشت، تا (۴) قریب ۱۰
بیست هزار آدمي در آن میدان افتاده اند (۵). آخرالامر،
جام فیروز منهزم گشته مخذول و منکوب به گجرات رفته
متمکن (۶) گشت، تا زماني که بملک‌الموت ملاقات نمود.

میرزا شاه حسن سه روز در آن حوالی نزول فرموده
غنائم و اسپان و اسباب از آنچه بدست افتاده بود، بر مردم ۱۵
قسمت میکرد (۷) و امراي عظام را بانواع انعام و اکرام
بنواخت و از آنجا شهر تهته نزول فرمود و بفتح و فیروزي
در تغلق آباد سکونت نمود. و بعد از شش ماه عازم بهکر
شد. طي مراحل نموده [۱/۳۷] چون بسي کروه بهکر
رسیدند، امرا و اعیان و اکابر بهکر استقبال نموده بملازمت (۸) ۲۰

(۱) ب: برداشتند و گوشهای
(۲) ب: گفته (۳) ب: برده و تیغها جلاوه آخته
(۴) ب: داشت، قریب (۵) ب: افتادند (۶) ب: متوطن
(۷) ب: کرد (۸) ب: بملازمت مشرف شدند

میرزا شاه حسن متشرف شدند، و میرزا نسبت بآن مردم خیلی
توجه فرموده بانعام و اکرام نوازش فرمود. و در همین سال
جناب شیخ میرک پوراني (۱) از قندهار به سند تشریف آورده
بملازمت میرزا شاه حسن (۲) رسیدند.

بعد از دو سال میرزا شاه حسن را در ۹۳۰ھ ثلاثین و ۵
تسعمائة داعیهٔ تسخیر ملتان شد، حکم فرمود که: امرا و لشکریان
استعداد لشکر بکنند (۳) تا در اوائل ۹۳۱ھ احدي وثلاثین
و تسع مائة (۴) میرزا شاه حسن بعزیمت تسخیر ملتان
متوجه گشت، بخطهٔ (۵) اوچه رسیدند (۶) و مردم بلوچ
و لنگاه بمحاربه پیش آمدند، و سپاه ملتان در آن روز صد ۱۰
چندان لشکر میرزا شاه حسن (۷) بود و میرزا شاه حسن
توکل بر حضرت ذوالمنن نموده بعزم رزم سوار گشته در
تعبیه سپاه لوازم اهتمام بتقدیر میرسانید. چون این دو لشکر
جلادت اثر برابر یک دیگر بایستادند سپاه مغل بر (۸)
اشتعال آتش قتال پرداختند، و سپاه لنگاه و بلوچ دست به تیر ۱۵
و کمان برده محاربهٔ صعب اتفاق افتاده. آخر الامر،
میرزا شاه حسن نصرت یافت، و اکثر لشکر لانگاه بقتل

(۱) در نسخه ب بجاي پوراني، بولاقي نوشته شده است که غلط است
در تاریخ سند میر معصوم نیز پوراني مرقوم است
(۲) ب: بملازمت میرزا رسیدند (۳) ب: کنند
(۴) ب: ... تسع مایة بعزیمت تسخیر ملتان متوجه شدند
(۵) ب: و بخطه اوچ (۶) ب: رسیده مردم
(۷) ب: مرزا بود، و مرزا توکل (۸) ب: با

رسیده (١) برخي منهزم گشتند، و قلعهٔ اوچه مفتوح شده (٢) بتخریب و انهدام عمارت اوچ حکم شد.

و چون (٣) خبر غلبه میرزا شاه حسن بسمع سلطان محمود لنگاه حاکم ملتان رسید، مردم باطراف و سرحدها فرستاده و لشکر جمع نموده در عرض یک ماه هشتاد هزار سوار و پیاده از مردم بلوچ و جت و رند و دادي و سائر قبائل فراهم آورده عازم میدان رزم و پیکار گشته، بغرور تمام از ملتان برآمده. ومیرزا (۴) شاه حسن خبر جمعیت سلطان محمود لنگاه (٥) را شنیده (٦) در کنار آب کهاره فرود آمده انتظار میکشید. و سلطان محمود یک ماه در بیرون ملتان توقف نموده بسیاري از اسباب و ادوات حرب ترتیب داده روانه شده [٢/٣۷]. چون بمنزل یک (ب : نپک) رسیدند باد نخوت در سرش افتاد (۷). شعر (٨) :

بیخبر زانکه نقشبند قضا در پس پرده نقشها دارد

اتفاقاً شیخ شجاع بخاري که نسبت دامادي بسلطان محمود لنگاه داشت، در امور ملکي و مالي دست او قوي بود، و بعضي (٩) اهل خدم و خاصه خیلان خیانت کرده

(١) ب : رسید و (٢) ب : شد
(٣) ب : چون خبر غلبه میرزا بسمع سلطان حسین لانگاه
(۴) ب : و میرزا خبر (٥) ب : محمود شنیده
(٦) ب : سلطان محمود شنیده
(۷) ب : افتاده (٨) ب : بیت (٩) ب: ببعضی

بود، بسمع سلطان لنگاه (١) رسید، نائرهٔ خشم و اشتعال (٢) آمده، و شیخ مذکور حیات خود منحصر در مردن سلطان محمود دانسته زهر هلاهل که بقصد دیگران در خزانه نهاده بود (٣) در حق سلطان محمود بکار برد، و وي از نیم جرعه آن (۴) چنان مست شد که دیگر سر بر نه داشت. بعد از وقوع این قضیه (٥) که اکثري لشکري مردم بلوچ بودند بهم برآمدند.

مردم (٦) لنگاه، پسر (۷) سلطان محمود، سلطان حسین را بر مسند حکومت نشانده (٨) جز مصالحه چاره ندیدند. بنا بر آن مخدوم زادهٔ شیخ بهاؤالدین را بالتماس صلح درمیان کرده اند (٩). چون شیخ بملازمت میرزا شاه حسن رسیده التماس نمود، ملتمس شیخ بمعرض قبول افتاد. میرزا (١٠) شاه حسن مراجعت نمود، در اوچ تشریف فرموده حکم کردند که قلعه دیگر بسازید (١١). در این اثنا لنگر خان از امراء سلطان محمود بملازمت میرزا آمده تحریک نمود که: سلطان حسین پسر سلطان محمود خورد سال است، و از دست او کاري بر نمي آید، فتنه و فساد و جور

(١) ب : بسمع سلطان رسید (٢) ب : نائره خشم او باشتعال آمده
(٣) ب : بودند حق سلطان بکار کرد وي (۴) ب : جرعه چنان
(٥) ب : آن لشکر که اکثر مردم (٦) ب : و مردم
(۷) ب : سلطان حسین پسر سلطان محمود را (٨) ب : لشالدلد
(٩) ب : کردند (١٠) ب : میرزا مراجعت نموده
(١١) ب : بسازند، دربن

و تعدي و بيداد در ملتان پديد آمده، ازين جهت اكابر و اهالي و عامه برايا طالب حاكم ديگر اند، و ميرزا را بر آن داشت كه باز متوجه تسخير ملتان شده. لشكر (۱) لنگاه متحصن شده و ميرزا شاه حسن در تضيق محاصره بكوشيد و هر روز جنگ و جدل ميكردند، و در شهر ملتان قحط عظيم رو نموده چنانچه كلهٔ گاو به ده تنكه رسيد (۲)، و قيمت يک من غله بصد تنكه رسيد (۳). عاقبت الامر، جمعي به تير و گرز وقت سحر دروازه را شكسته در آمدند، و دست بغارت و تاراج بر آورده از سكنه شهر هفت ساله تا هفتاد ساله اسير گشتند، و مردم لنگاه [۳۸ ا] اكثري كشته شدند. و بعد از آن ميرزا شاه حسن از روي ترحم حكم فرموده (۴) بقيه مانده را متعرض نشوند. مخدوم زاده شيخ بهاؤالدين سلطان حسين پسر سلطان محمود مع خواهر او (۵) بخدمت ميرزا شاه حسن آورده، بخاطر شيخ زاده امان دادند و از سر خون آنها درگذشتند (۶). بعد از دو ماه در ملتان اقامت نمود (۷) دوست ميرزا و خواجه شمس‌الدين با دو يست سوار و صد پياده و صد توپچي بحكومت ملتان تعين نموده، عرضداشت بپايهٔ سرير سلطنت مصير حضرت ظهيرالدين

---

(۱) ب : ولشكر (۲) ب : كله كاويده بتنكه؟ (۳) ب : رسيده
(۴) ب : فرمود كه (۵) ب : سلطان حسين را مع خواهرش بخدمت ميرزا آورده (۶) ب : در گذشت
(۷) ب : بعد از دو ماه اقامت در ملتان، دوست ميرزا.

محمد بابر بادشاه ارسال داشته، ملتان را (۱) پيشكش كرده عنان مراجعت بجانب بهكر معطوف گردانيد. و از بهكر جانب تهته متوجه شده، چون بنواحی تهته رسيد، از اطراف و جوانب خاطر جمع نموده در شهر نزول فرمود.

مدت پانزده سال (۲) بفراغ بال بلوازم عيش و عشرت ميكوشيد، تا در رمضان ۹۴۹ه تسع و اربعين و تسع مائة حضرت جنت آشياني نصيرالدين همايون بادشاه بواسطهٔ مخالفت شهر خان (۳) از لاهور متوجه سند گرديده قصبهٔ لهري را مضرب خيام عالی گردانيد (۴)، و بادشاه بنفس نفيس خود در چار باغ بيرلو كه در نزهت و لطافت نظير نداشت نزول اجلال فرمود. سلطان محمود ولايت بهكر ويران ساخته (۵) در قلعه متحصن شد. حضرت جنت آشياني امير طاهر صدر و سمندر بيگ را پيش ميرزا شاه حسن به تهته فرستاد و مواعيد عنايات و مواثيق اخلاص و يكجهتي او كه در حضور حضرت فردوس مكاني حضرت بابر بادشاه بين‌الجانبين بود اظهار فرمودند، ميرزا (۶) شاه حسن فرستادهاي بادشاهي را بادب و اعزاز ديده، قرار داد كه: اگر بندگان حضرت بتسخير گجرات متوجه شوند، بعد از

---

(۱) ب : را به پيشكش (۲) ب : پانزده سال بلوازم عيش و عشرت
(۳) ب : افغان (۴) اين تاريخ مشكوک است. زيرا همايون بتاريخ ۸ ماه رمضان ۹۴۷ه مطابق ٦ جنوري ۱۵۴۱ع به لوهري رسيده بود
(۵) ب : ساخته خود در (٦) ب : و ميرزا

تهميد قواعد عهد و پيمان بملازمت ايشان مشرف شده با حشم و
لشكر خود در ركاب همايون خواهيم بود. از هاله كندي
تا به شوره آن طرف آب بخرچ بيوتات بادشاهي پيشكش
ميكنم، و بعد از تسخير آن مملكت مراجعت خواهم نمود.
بهمين قرار داد جناب شيخ ميرک پوراني [۲/۳۸] و ميرزا ۵
قاسم طغائي را بپيش كش (۱) لائق بخدمت (۲) حضرت
بادشاه فرستاد، و ايشان بملازمت حضرت بادشاه مشرف گشته
حقيقت اخلاص و التماس ميرزا شاه حسن را بعرض (۳)
همايون بادشاه رسانيده عرضداشت گذرانيد. بعد از چند
روز، اياچيان ميرزا شاه حسن را رخصت فرمود، منشور عالي ۱۰
بخط شريف خود مزين ساخته (۴) اند كه: شاه حسن
بعد از سلام آنكه آنچه التماس نموده بودند، بموقف قبوليت
افتاد، بشرطيكه از روي عقيدت ملازمت كند. والسلام.

و ميرزا شاه حسن عزم ملازمت و مطاوعت جزم داشت،
اما چون امراي ارغون، ميرزا را بحال خود نگذاشته درين (۵) ۱۵
كنگاش موافقت نكردند و از راهِ حيله و تدبير چارهٔ كار
خود كرده وادي منازعت در پيش گرفتند، و آن عزيمت در
عقد تاخير انداختند. و حضرت بادشاه در آن باغ پنج ماه بسر
برد كه شايد ميرزا شاه حسن توفيق ملازمت يافته قواعد

---

(۱) ب: با پيشكش (۲) ب: بملازمت
(۳) ب: بعرض رسانيد عرضداشت (۴) ب: ساختند بدين مضمون كه
(۵) ب: د

خدمات و بندگي بجا آورده (۱) اطاعت و متابعت پيش
گيرد. چون از داعيهٔ ارغونيان وقوف يافته در غرهٔ
جمادي الاول ۹۴۸ھ ثمان و اربعين و تسعمائة رايات ظفر
آيات بصوب سيوستان در حركت آمدند. چون قريب سيوستان
رسيدند كار بر اهل حصار تنگ گرفتند، ميرزا شاه حسن ۵
چون اين خبر را شنيد از تهته به سن آمده خندق كنده
رحل اقامت انداخت. و حضرت همايون بادشاه حكم فرمود
كه نقب زنند، از نقب پارهٔ برج پريده امّا اهل قلعه
في الحال ديواري ديگر كشيدند. چون حضرت جنت آشياني
معلوم نمودند كه كار ارغونيه استحكام كلي دارد و آلات ۱۰
قلعه كشائي حاضر نيست، مدت هفت ماه محاصره واقع شد،
و هوا مخالفت كرد و طغيان آب و كم رسيدن غله بمعسكر
كار بر سپاه تنگ شد. و درين اثنا عرضداشت راجه مالديو
جودپوري بموقف عرض رسيد كه: من غائبانه حلقهٔ
چاكري در گوش كشيده مترصد قدوم بهجت لزوم [۱/۳۹] ۱۵
بادشاهي ميباشم، اگر موكب همايوني اين حوالي را مشرف
گرداند، اين بنده با بيست هزار راجپوت در ملازمت حضرت
بادشاهي (۲) بهر جا كه نهضت فرمايند بجان و دل (۳) و
مال خدمتگاري بجا خواهد آورد.

حضرت بادشاه در ربيع الاول ۹۴۹ھ تسع و اربعين و ۲۰

---

(۱) ب: راه اطاعت (۲) ب: بادشاه (۳) ب: بجان و مال

تسع مائة جانب راجه مالديو عنان عزيمت انعطاف داده (۱)
بعد از قطع منازل و طي مراحل نزديک ملک راجه رسيدند.
بعضي از مردم آن نواحي بندگان و ملازمان حضرت بادشاه
را از غدر راجه مالديو خبردار کردند، که : مالديو بواسطهٔ
مواعيد خداع انگيز (۲) شير خان افغان لشکري را تعين ۵
نموده که سر راه اردوي (۳) گرفته دست اندازي بکنند.
بادشاه ازين خبر برهم خورده، متفکر شده، بعد از مشورت
عنان عزيمت از جانب جودپور گردانيده بسرعت تمام تر
به ساتلمير رسيدند، و از آنجا نيز بسرعت و استعجال متوجه
جيسلمير شدند، و از آن جا نيز کوچ بکوچ بجانب عمرکوت ۱۰
نهضت فرموده بعد از عسرت و تنگي آب به عمر کوت
رسيدند، ناوبر سال (۴) که مهتري (۵) آنجا بود با مردم
خود باستقبال برآمده بدولت رکاب بوس بادشاه رسيد، و
درون قلعه خالي کرده، چند روز بادشاه در آن قلعه تشريف
داشتند. و از مردم تهته جناب سيادت ماب سيد علي شيرازي ۱۵
که 'شيخ الاسلام' آن وقت بود، ملازمت (۶) اختصاص
يافت و هدايا از قسم فواکه و عطريات، بوقت گذرانيد.
درين اثنا کوکب اقبال از افق اجلال طلوع نمود، و در
شب يکشنبه شهر رجب (۷) ۹۴۹ھ تسع و اربعين و

(۱) ب : داد (۲) بٔ : اينکه؟ (۳) ب : اوردو
(۴) ب : تا دير سال (۵) ب : مهتر (۶) ب : بشرف ملازمت
(۷) ب : در يکشنبه پنجم رجب

تسع مائة حضرت شهنشاهی جلال‌الدين محمد اکبر بادشاه
متولد شد. و حضرت بادشاه از تولد فرزند ارجمند بغايت
خوش حال و خوش وقت گشته، و لباس نور اقتباس اول
حضرت عرش آشياني برسبيل تبرک از پيراهن سيد مذکور
مرتب فرموده (۱). و چون عمر کوت جاي برداشت بادشاهي ۵
نداشت، ناچار راي امراي بادشاه بجانب [۲/۳۹] سند قرار
گرفت. از آن جا متوجه شده به قصبه جون رسيدند آن معموره
بر کنار دريا مسمي به رين واقع شده، از کثرت حدايق و
انهار و لطافت و نزاهت در بلاد سند ممتاز است. چند گاه
درظاهر قصبه مذکور درميان بساتين طرح اقامت انداختند (۲). ۱۰
و ميرزا شاه حسن در حوالي آن قصبه بجمعيت خود فرود
آمده اقامت نمود. در اطراف قصبه مذکور پيوسته ميان لشکر
بادشاهي و لشکر ارغونيه محاربات واقع شد، تا روزي تيمور
سلطان و شيخ علي بيگ و تردي بيگ خان با جمعي بتاخت
قلعه که مملو از غله بود توجه نمودند. از طرف ميرزا ۱۵
شاه حسن، سلطان محمود خان بهکري خبردار شده باجمعيتي
کثير وقت سحر بر ايشان ريختند. شيخ علي بيگ مع اولاد
ثبات قدم ورزيده در عرصهٔ رزم بکار آمدند، و جمعي ديگر
نيز از دلاوران درين کار راز رخت وجود بعالم بقا کشيدند،
و از مردم شاه حسن نيز چندي مقتول شدند. از (۳) حدوث ۲۰

(۱) ب : فرمود، چون عمر کوت (۲) ب : انداخت (۳) ب : و از

این واقعه خاطر اشرف بادشاه مکدر شد. دل (۱) از سند سرد کرده عزم توجه جانب قندهار مصمم ساختند.

در خلال این ایام در هفتم ماه محرم ۹۵۰ھ خمس و تسع مائة بیرم خان از حدود گجرات تنها خود را بملازمت بادشاه رسانیدند. مرهمي بر خاطر بادشاه نهاده سخن مصالحه درمیان آورد. و میرزا شاه حسن این معنی را غنیمت شمرده راضي گشته صد هزار مثقال نقد و سائر اسباب سفر مهیا ساخته معه سیصد راس اسپ و سیصد نفر شتر بملازمت عالي فرستاد و پُلي در برابر قصبه جون بستند، و تاریخ مصالحه و بستن پل را همایون بادشاه "صراط مستقیم" (۹۵۰ھ) یافتند که سنه خمسین و تسعمائة است. و حضرت بادشاه در هفتم ربیع الآخر سنه مذکور بجانب قندهار نهضت فرمود، و میرزا شاه حسن به تهته مراجعت نموده.

گویند که: میرزا شاه حسن در اواخر ایام بمرض فالج مبتلا گردید. و اکثر مردم [۳۰ ا] اوباش و ارزال و اجلاف به محرمیت و قرب او اختصاص یافتند، و مردم مغول و ارغون و ترخان و سائر ایماق از ملازمت او محروم گردیده بمنازل خودمي بودند، و کارمردم اوباش روز بروز درترقي بود. چنانچه در اوائل سنه ستین و تسع مائة اربابي بلده تهته به عربی گاهي (۲) قرار گرفت، و زمام مهام رعایا بید اختیار اسمعیل بهاره مقرر شد (۳). در اواخر سنه مذکور

(۱) ب: و دل از (۲) ب: بلده به عربی گاهی (۳) ب: شده

میرزا شاه حسن عربي گاهي را در تغلق آباد جانشین خود کرد (۱). محافظت شهر به 'شبیه' و 'رفیق' که غلامان زرخرید و معتمد علیه بودند تفویض فرموده (۲)، مردم مغل و ارغون و ترخان وغیره تابع او ساخته خود به بهکر متوجه شده (۳). کار بجائي رسید که پسران عربي گاهي دست تعدي دراز کرده آزار و ایذا به مغول میرسانیدند، و ازین ممر مردم ارغون و ترخان مدتي حیرت زده در تهته مغموم مي بودند. مع ذالک عربي گاهي باتفاق رفقاي خود به میرزا شاه حسن عرضداشت نمود که: مردم ارغون و ترخان از جادهٔ انقیاد و اطاعت شما بیرون افتاده اند، اندیشهاي باطل بخاطر دارند، و این ملک از دست میرود، و خبر شرط است. و (۴) آتش غضب میرزا شاه حسن بر افروخت، در جواب آنها (۵) نوشته که: این چند فتنه جو ارغون، مثل میر فرخ و میر کیبک و میر تیمور و میر فاضل و میر خله وغیره را مهماني (۶) نموده در قلعه بکُشند، باقي مردم همه مطیع و منقاد شما خواهند بود. و از روي غدر به مغلان نیز منشور مشتمل بر عنایات صادر کرده که: شما برادر و الوس مائید و این مردم در معني نوکر و غلام شمایند (۷)، ما برغم مردم سمه چندي این مردم ارزال را برداشت

(۱) ب: کرده (۲) ب: نموده (۳) ب: شد و کار
(۴) ب: آتش غضب (۵) ب: در جواب نوشته
(۶) ب: مهمانی در قلعه نموده بکشند (۷) ب: شما اند

نموده باین مرتبه رسانیدیم، اگر شما در اجراي حکم ما
کوشیده اطاعت آنها مي کنید، و عزت مي دهید، این مردم
معزز بوده سرگرم خدمات مرجوعه خواهند بود. القصه هردو
منشور بدست مغولان مي افتد، و بر غدر [۳۰/۲] حکم
کشتن خود واقف شده از میرزا شاه حسن روگردان گشته (۱) ۵
و عربي و رفیق و شبیه و اسمٰعیل را در اول ماه محرم
سنه ۹۶۱ھ احدي و ستین و تسع مائة بقتل رسانیدند (۲).
ماه بیگم حرم میرزا شاه حسن مع خاصه خیلان را محبوس
کرده مشورت کردند که: از یک سردار گریز نیست،
اولاً یکي را بسرداري باید قبول نمود، تا کار توانیم پیش ۱۰
برد. ازین بزرگان هر یکي گمان سرداري بخود داشته
بسرداري دیگر راضي نمي شد که بوجود ما این امر خطیر
بدیگري نمي رسد. آخر الامر قرار بدین دادند که ما مردم
ارغون یک دیگر را سلام و کورنش نمي کنم، مصلحت
آنست که: از قوم ترخان یکي سردار خود سازیم، و ۱۵
لیاقت این امر رفیع میرزا (۳) عیسي ترخان که حاکم قصبه
فتح باغ است و وي، مرد دانا و مدیر و سردار زاده است،
از گفته ما بیرون نخواهد بود. میرزا مذکور را از فتح باغ
طلبیده اظهار این مدعیٰ نمودند، و میرزا عیسیٰ از روي
پختگي تواضع (۴) بسیار و ایستادگي نموده، حکمي او را ۲۰

---

(۱) ب: شده (۲) ب: و ماه بیگم حرم میرزا را با خاصه خیلان
(۳) ب: بمیرزا (۴) ب: تواضع و ایستادگی

گرفته بر مسند حکومت و ایالت و سریر سلطنت ولایت تهته
نشانده باو متابعت نمود (۱) و آداب کورنش و تعظیم
سلاطین بجا آورده نطاق بندگي بر کمر جان بسته
دور دور (۲) میرزا عیسي ترخان گفته نقاره نواختند. و میرزا
مذکور دست بخزانه دراز کرده زر وافر به سپاه داده، ۵
جمعیت خوب بهمرسانیده ید اقتدار خود را بر ایل و الوس
قوي گردانید. باستماع این خبر نائرهٔ (۳) غضب میرزا
شاه حسن اشتعال نموده جماعه ارغون و ترخان که در
بهکر بودند، مثل میر جاني بیگ ترخان و میر احمد ترخان
و میر حمزه بیگلار و میر مراد حسین بیگ (۴) وغیره ۱۰
هرهمه را مقید ساخت (۵)، با لشکر گران بداعیه محاربه
و مقاتله ارغون و ترخان عازم تهته گردید. چون دو کروهي
شهر تهته رسید، بر کنار ناله ساپناه انعقاد جیوش
بین الطرفین [۳۱/۱] واقع شد. و دو سه دفعه محاربه و
مقاتله دست داد، و هر (۶) دفعه جمعي کثیر از طرفین ۱۵
بقتل رسیدند.

چون آتش جدال و قتال از جانبین افروخته شده (۷)،
درین اثنا میرزا شاه حسن بمرض الموت مبتلا شده و سلطان
محمود خان بهکري که از امرایان عظام میرزا شاه حسن

---

(۱) ب: نمودند (۲) ب: و آواز دور میرزا عیسي ترخان گفته
(۳) ب: تازه (۴) ب: بیگلار (۵) ب: ساخته
(۶) ب: هر دفعه (۷) ب: شد

و سپه سالار لشکر او بود، پسر میر فاضل کوکلتاش است،
و وي پسر عاقل خواجه بن احمد (۱) از ملوک حیز (؟)
اصفهاني است. در زماني که (۲) صاحب قران امیر تیمور
گورکان بتسخیرعراق نهضت فرموده، ملوک اصفهان سرکشي
کرده در مقام اطاعت و انقیاد نیامدند. صاحب قران حکم ۵
بقتل و تاراج آنها فرموده و فوجي از افواج قاهره تعین نمودند
در آن تاخت احمد خواجه پدر عادل خواجه بدست میرحسن
بصري که پدر میر ذوالنون باشد، و میر مذکور او را پسر
خوانده نظر تربیت و رعایت بر وي گماشت. و احمد خواجه
بسه واسطه بملک محمود خان مي رسد، و ملک محمود خان ۱۰
بکثرت جود و سخاوت مشهور است، و به نوزده واسطه به
عدي بن حاتم (۳) میرسد. و الحق سلطان محمود خان
بهکري نیز شائبه جود او داشته و در شجاعت و دلاوري
بي نظیر بود، و در خدمت میرزا شاه حسن ترددات نمایان
بکرت و مرت (۴) ازو بظهور آمده بود، دید که میرزا ۱۵
شاه حسن عازم سفر آخرت است و هر روز جمعي ازمسلمانان
کشته مي شوند (۵)، بعد از فوت میرزا شاه حسن کار بر

(۱) ب: احمد خواجه که از ملوک جیره اصفهان است، این کلمه
در اصل حیز و در (ب) جیره است، شاید صحیح آن حویزه باشد که
در غرب ایران در خاک کنونی عراق واقع بود (ر ک: حبیب‌السیر
۳/۳۹۸ عباسنامه ۱۶۸) (۲) ب: که حضرت صاحب قران
(۳) ب: حاتم طائی (۴) ب: بکرات و مرات (۵) ب: شود

ما تنگ مي گردد، و برآمدن ازین ورطه از اشکال نخواهد
بود، بنا بر آن خفیه به میرزا عیسي ترخان کس فرستاد
که: شاه حسن (۱) مهمان چند روز است و بغیر ما و شما
کسی (۲) درمیان نیست، انسب آن ست که طریق مصالحه
پیش باید گرفت، و از ولی نعمت خود رو گردان نباید شد، ۵
مادامی که میرزا شاه حسن در قید حیات اند [۳۱/۲]
باو سرکشي نداریم، بعد از آن این مملکت بالمناصفه میان
ما و شما مقسوم خواهد بود، چنانچه از لکي تا آب شور
تعلق بشما دارد، و از کوه لکي تا بهکر بمن. صباح آن،
باشارت سلطان محمود بهکري، جناب شیخ عبدالوهاب پوراني ۱۰
و میرزا قاسم بیگلار آمده عذر خواهي نمودند که: بواسطه
بي ادبي مردم ارغون که نسبت بغلامان میرزائی واقع شده،
مرزا عیسی شرمنده و منفعل است. اگر رقم عفو بر تقصیر
او کشیده مردم ارغون و ترخان که محبوس اند ازو گردانند،
امیدوار رحمت شده بملازمت می آید. میرزا شاه حسن ۱۵
بر سر رحمت آمده ارغون و ترخان را از بند برآورده پیش
میرزا عیسي بفرستاد. و میرزا عیسی ماه بیگم را با خاصه
خیلان میرزا باردوي میرزا مذکور رسانید. روز دوم میرزا
قاسم بیگ با نشان مرحمت عنوان پیش میرزا عیسی ترخان
آمد، مضمون نشان آن بود که: نبایست این ملامت ۲۰
(ب: ملازمت) بخود گرفت و به بدنامي طرفین راضي شده

(۱) ب: میرزا شاه حسین (۲) ب: کسی دیگر درمیان

مضی ما مضی، الحال امیدوار عنایت بوده بخاطر جمع، ملازمت نماید و یا پسر خود را بفرستد که تا دیده و دانسته از روي مهرباني بلده حکومت تهته باو تفویض نموده بجانب بهکر مراجعت مي نمایم.

۵ چون مردم ارغون و ترخان و سپاه از روي عاقبت اندیشي رفتن میرزا عیسی را صلاح ندیدند، میرزا عیسی روي به پسر (۱) محمد باقي نمود، فرمود که: ترا باید رفت! او ابا نموده بعرض رسانید (۲) اگر: بنده را کشتني است خود بکشند، بدست دشمن چرا میدهند! بعد از آن روي ۱۰ بمیرزا صالح پسر دوم خود نمود، او برخواسته تسلیم نمود که: خاطر اشرف جمع می باشد (۳)، بنده مي رود، خالي ازین دو سخن نیست، یا بوعده خود وفا مي کند یا نه، اگر کرد، فهو المراد. اگر طور دیگر واقع شد، سلامتي شما مطلوب است [۳۱-۲] فداي شما مي گردم و مرتبهٔ شهادت ۱۵ مي رسم! میرزا عیسي ترخان جرات او را (۴) دیده از روي عاطفت پدري او را معانق ساخته رخصت فرمود. میرزا محمد صالح (۵) با هشت جوان کار آزموده (۶) در تاریخ چهارم شهر ربیع الاول ۹۶۱ھ احدی و ستین و تسع مائة همراه میرزا محمد قاسم بیگلار بخدمت میرزا شاه حسن

---

(۱) ب: پسر کلان میرزا باقي نموده (۲) ب: رسانید که
(۳) ب: جمع باشد (۴) ب: او دیده (۵) ب: میرزا صالح
(۶) ب: جوان کار زار

رسید (۱) و پیشکش گذرانید. میرزا شاه حسن برسر مرحمت آمده بر حسن عقیدت و جرات او آفرین کرده او را پسر خوانده، بخلعت فاخره و کمر بند و خنجر مرصع و اسب زرین (۲) لجام و طرهٔ مرصع و علم طوق و نقاره مرحمت نموده حکومت ۵ تهته بدو تفویض داشته رخصت فرموده. او سالماً و غانماً نقاره نواخته به تهته آمده آنچه یافته بود پیش کش پدر نامدار کرده، چاکر وار در لوازم خدمتگاري قیام نمود.

و میرزا شاه حسن همان ساعت بجانب بهکر مراجعت نمود، تا آنکه دوازدهم ماه مذکور سنه الیه، در موضع ۱۰ علي پوتره بیست کروهي تهته برحمت حق پیوست، و سلطنت او سي و دو سال بود. ماه بیگم و شیخ عبدالوهاب نعش او را به تهته برده در کوه مکلی بطریق امانت مدفون ساختند، و بعد از دو سال میرزا (۳) عیسی ترخان نعش میرزا شاه حسن را بدست جناب میر سید علي شیرازي و ۱۵ ماه بیگم مذکور به مکهٔ معظمه فرستاد تا در جنب قبر پدرش شه بیگ بخاک سپردند.

---

(۱) ب: رسیده پیشکش (۲) ب: اسپ مع زین و لجام طلا مرصع و طوق
(۳) ب: دو سال میرزا شاه حسین را بدست

میرزا عیسی ترخان

بن میرزا عبدالعلي ترخان بن میرزا عبدالخالق ترخان
بن ارغون خان (؟) بن ابقا خان بن هلاکو خان بن تولیخان
بن جنگیز خان است. بعد از میرزا شاه حسن ارغون برسریر
سلطنت و ایالت تهته جلوس نمود. و میرزا عیسي بصفات ۵
حمیده و سمات پسندیده اتصاف داشت و در رواج اسلام
کوشش می کرد [۳۲/۱] و تعظیم و توقیر سادات عظام
و مشایخ کرام بجا مي آورد، و علما و فضلا دوست بود،
با اهل الله و صلحا باعتقاد و اخلاص درست سلوک مي کرد،
و با سپاه و رعیت در مقام ملائمه بوده، فراخور هر کس ۱۰
رعایت مي نمود.

و میرزا صالح ترخان از پسران خود ولي عهد ساخته
زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط امور ملکي بید اقتدار
او سپرد، و جزنام سلطنت بخود نگذاشت. و میرزا محمد صالح
در شجاعت و سپاه گري بي نظیر بود، و کسي نبود که ۱۵
درمیان نبرد باو همسري کند، و در خدمت و اطاعت پدر
و ضبط و ربط ملک و رفاهیت رعیت و رعایت سپاه و تنبیه
و تادیب مفسدان دقیقه فرو نمي گذاشت. ازین جهت
تمام ایل و الوس و سپاه و رعیت (۱) ازو رضامند بوده،
در اطاعت و موافقت (۲) او بجان میکوشیدند. بندوبست ۲۰

(۱) ب: و سپاه ازو رضامند (۲) ب: موافقت و مرافعت

ملک چنانچه مي باید در اندک نمود.

از اطراف و جوانب تهته خاطر جمع ساخته (۱)، میرزا
جان بابا را که از برادران باو یک جهت بود، بجاي خود
در خدمت پدر نامدار گذاشته، با جمعي دلاوران در تاریخ
چهاردهم شهر شوال ۹۶۱ه مذکور جانب سیوستان تاخت ۵
نموده. بتاریخ بیست و یک شهر مذکور قلعه سیوستان را
از مردم محمود خان بهکري زود (۲) گرفته بتصرف خود
آورد. و چون خبر به سلطان محمود خان رسید، لشکر را
جمع نموده از بهکر برآمده تا دست بردي بر میرزا صالح
ترخان نماید (۳). باستماع این خبر میرزا عیسي ترخان از ۱۰
تهته با لشکر گران متوجه تسخیر بهکر شد. و در اوائل
محرم الحرام سنه اثني و ستین و تسع مائه (۴) [۹۶۲ه]
در حوالي بهکر نزول نمود. سلطان محمود با جمعیت خوب
مستعد محاربه و مقاتله شد. آتش جنگ جانبین افروخته دو
سه جنگ واقع شدند، [۳۲/۲] و جمعی کثیر طرفین بقتل ۱۵
رسیدند (۵). سلطان محمود را چون (۶) تاب مقابله و
مقاتله نماند در قلعه بهکر متحصن گشت، و میرزا عیسي
ترخان تضیق محاصره نمود، چنانچه کار بر مردم قلعه تنگ
گردید. لاجرم سلطان محمود خان بهکري، سید میر کلان،
جد میر معصوم بهکري مي باشد، نزد میرزا عیسي ترخان ۲۰

(۱) ب: نموده (۲) ب: زده (۳) ب: بنماید
(۴) ب: ستین— اصل: سبعین (۵) ب: رسید
(۶) ب: را تاب مقابله نماند

فرستاد، و حقوق آشنائی و دوستی و اخلاص و دولتخواهي
خود ظاهر نموده، التماس نمود (۱) که: بهکر باو گذارند (۲)
که بر سرحد هندوستان واقع است، و در معني از ایشان
است، و سیوستان مع توابع و لواحق نیز تعلق به میرزا (۳)
عیسي ترخان داشته باشد. ٥

درین اثنا خبر رسید که مردم فرنگ که از بندر لاهوري
بکومک لشکر میرزا عیسی ترخان مي آمدند، شهر تهته
از لشکر خالی دیده غارت کرده اند، و در شهر آتش زده
مردم را اسیر کرده رفتند. بنا بر آن میرزا عیسی ترخان
ملتمس سلطان محمود بهکري را قبول نموده تجدید عهد کرده، رفع ١٠
منازعت ساخته، مراجعت فرموده، کوچ بکوچ در اندک مدت
به تهته رسیده در عمارات و آباداني آن ملک کوشیده،
بفراغ بال بر مسند کامراني مي کردند (٤).

در اوائل ٩٦٧ه سبع و ستین و تسع مائة میرزا
محمد باقي سرکشی نموده باغي گشت که من پسر کلانیم ١٥
بوجود من، ولي عهدي بمرزا صالح نمي رسد، و کار بمحاربه
کشید. بعد از جنگ و جدال شکست خورده میرزا محمد باقي،
بجانب ونگه که مسکن سوده است، توجه نموده از آنجا
بهمراهي بعضي مردم ارغون که با او موافق بودند، از راه
عمر کوت و جوسلمیر به بهکر آمد، و سلطان (٥) محمود خان ٢٠

(۱) ب: نمودند (۲) ب: بگذارند (۳) ب: بمیرزا داشته باشد
(٤) ب: کامرانی نشسته (٥) ب: بسلطان

بهکري ملاقي شد. و خان مومي الیه در اعزاز و احترام
میرزا محمد باقي کوشید (۱) و رعایت و مراقبت احوال او
بواجبي مینمود. و میرزا عیسی [۱/٤٣] ترخان بواسطهٔ
خاطر جوئی میرزا محمد صالح ترخان، فرزند محمد باقي را
نیز از تهته اخراج نموده به بهکر فرستاد. میرزا محمد باقي ٥
هر چند تلاش نمود که عازم هندوستان شود، سلطان محمود
نمیگذاشت، و اندیشه مي کرد که مبادا لشکر از هندوستان
باین حدود بیارد، ناچار عبور آن لشکر از بهکر خواهد شد،
اما (۲) خلل درینجا واقع مي شود. بهرحال تسلي میرزا
محمد باقي نموده مانع مي آمد. ١٠

تا در ٩٧٠ه سبعین و تسع مائة میرزا محمد صالح
ترخان مذکور که از شجاعان آن عصر بود و در اکثر
حروب و کارزار لوازم شجاعت و جلادت اظهار کرده
فتوحات نموده، داد مردي و دلاوري داده، شربت شهادت
چشید، از دست بلوچي مرید نام که قوم و قبیلهٔ او را ١٥
میرزا مذکور بواسطه قطاع الطریقي کشته. و آنچنان بود
که مرید بدبخت برسم داد خواه عرضه‌داشت بدست گرفته
بسر راه میرزا ایستاده، داد! داد! وا نمود. میرزا مذکور
او را نزدیک طلبیده از اسپ خم شده میخواست که عرضداشت
بگیرد که آن بد بخت دست در گردن میرزا کرده خنجر ٢٠

(۱) ب: اعزاز و احترام کوشیده (۲) ب: اولاً

را در شکم میرزا زد، و بآن (۱) زخم کاري برحمت حق پیوست. و تاریخ شهادت او "ظلم" ۹۷۰ھ که نهصد و هفتاد است یافتند .

و بعد از شهادت میرزا صالح ، میرزا عیسی ترخان ، میرزا جان بابا را ولیعهد خود گردانید . و بعد از چند گانه (۲) سلطان محمود بهکري (۳) گناه میرزا باقي را درخواست نمود ، بمعرض قبول نیفتاد . بعضي امرا که طرف میرزا محمد باقي داشتند ، خاطر نشان میرزا عیسی ساختند که : درگفت و شنود خوب نیست که پسر تو نوکر سلطان محمود باشد. با میرزا عیسی را از (۴) سر غیرت آورده مهربان ساخته با (۵) جناب شیخ عبدالوهاب پوراني و میر یار محمد که خواهر زاده میرزا عیسی ترخان بود بطلب میرزا محمد باقي فرستادند . چون میرزا محمد باقی را آورده (۶) بخدمت میرزا عیسی [۳۴/۲] مشرف ساختند . قصبه سوستان را بجا گیر او مقرر فرموده رخصت نمود .

چون میرزا عیسی مرد با تحمل و بردبار بود، رعایت الوس بسیار میکرد ، مردم ارغون در مقام عصیان و طغیان آمده قدم جرات در میدان مخالفت نهادند . در حیني که مردم ارغون از آب میگذشتند کسان میرزا عیسي ترخان

---

(۱) ب : بآن زخم برحمت (۲) ب : چند گاه
(۳) ب : سلطان محمود خان (۴) ب : بر سر غیرت (۵) ب : تا
(۶) ب : محمد باقی آمده بخدمت میرزا عیسي مشرف گشته

آتش بازي را سر دادند. کسان بسیار از آن مردم تلف شدند، باقي مانده ارغون پریشان و محزون بجانب بهکر شتافتند، و از سلطان محمود استدعاي کومک کردند، و سلطان محمود هر کدام را اسپ و خلعت داده جمعي از ملازمان خود را همراه ساخته بحوالي سیوستان فرستاد . و آن جماعه باتفاق ارغون قلعهٔ سیوستان را محاصره نمودند و یک دو دفعه بر بُرج برآمدند (۱)، امّا کاري نساختند. و میرزا عیسی ترخان با لشکر گران از تهته برآمده جمعی را پیش فرستاد که این مردم از قلعه دور ساخته و تعاقب (۲) آنها نمودند . و در موضع "رفیان" بین‌العسکرین آتش جدال و قتال بر افروخت و مردم خوب (۳) سلطان محمود مقتول شدند ، و فتح از طرف غیبی (۴) رو نمود . و متعاقب میرزا عیسي آمده در برابر قصبه دربیله نزول فرمود (۵). و سلطان بمدد مردم خود از بهکر برآمده در برابر قصبه دربیله نزول نمود (۶)، قلعه ساخته بمراسم جنگ اقدام نمود. و عاقبت الامر بصواب دید ماه بیگم و شیخ عبدالوهاب پوراني صلح واقع شده ، میرزا عیسي ترخان به تهته مراجعت نمود (۷) .

در ۹۷۴ھ اربع و سبعین و تسع مائة میرزا عیسي ترخان

---

(۱) ب : برج برآمدند (۲) ب : ساخته تعاقب
(۳) ب : خوب از سلطان کشته (۴) ب : وفتح بمیرزا عیسي روي نمود
(۵) ب : نموده و سلطان (۶) ب : نموده
(۷) ب : فرمود و سلطان محمود به بهکر آمد

رخت هستي را بدار (١) بقا كشيد، و در حين ارتحال اراده
نمود كه مردم ارغون و ترخان و امرا و اركان دولت
و اعيان حشمت طلبيده كه از سر نو با ميرزا جان بابا ولي عهد
متابعت نمايند [٤٤/١] اما ماه بيگم مانع آمده ، نگذاشت
كه : بوجود ميرزا محمد باقي كه پسر كلان است، اين امر ٥
بديگري نميرسد! و ميرزا عيسي گفت كه : اين مرد ظالم
طبعيت است، ايذا و آزار بخلق الله و الوس خواهد رسانيد
و تو نيز از دست او هلاك خواهي شد! آخر همچنان بظهور
آمده كه بر زبان او رفت. ماه بيگم مردم را بتعجيل پيش
ميرزا محمد باقي فرستاد. چون ميرزا در گذشت، فوت او را ١٠
بنا بر مصلحت مخفي داشتند. ميرزا محمد باقي آمد. بعد از
آن در مقبرهٔ كه جهت او ساخته بودند مدفون نمودند. مدت
سلطنت او چهارده سال بود.

---

(١) ب: بدارالبقا

ميرزا محمد باقي ترخان

بعد از فوت پدر نامدار بر سرير حكومت و سلطنت جلوس
نموده، اوحاكم جابر بود. در (١) اوائل سلطنت، زمام اختيار
بيد اقتدار از امراي امثال ميرقاسم بيگلار و ميرجوجك (٢)
وغيره سپرد. چون اول سلطنت بود، آثار قهر و سياست از وي ٥
معائنه نكرده بودند و مهابت و خوف او در دلهاي ايشان
جا نكرده بود. مردم ارغون از بيباكی و كوته انديشي
بي روشيها ميكرد (٣) ميرزا باقي بتغافل ميگذرانيد، و بنصائح
و توبيخ زباني از افعال ناهموار خود باز نمي آمدند، تا كار
بجائي رسيد كه كسان شحنه ميرزا محمد باقي را از محله ١٠
مغلواره، و ميرزائي، و اگر، منع كردند كه : كسان ميرزا
محمد باقي در اين (٤) محالات نيامده باشند، كه نصف
شهر از بازار ميرزائي طرف شمال تعلق به ميرزا محمد باقي
دارد! و نصف ديگر از بازار مذكوره جانب جنوب بما (٥)!
و از پرده برآمده پيغام صريح (٦) او را به ميرزا محمد باقي ١٥
نمودند كه اگر: خزانه و ملك بالمناصفه بما ميدهيد (٧)،
او را ، بسروري (٨) خود قبول داريم و الاّ آماده جنگ

---

(١) ب: و در (٢) ب: خوجك، (٣) ب: ميكردند و ميرزا
(٤) ب: درين (٥) ب: بمايان (٦) ب: صريح بميرزا
(٧) ب: ميدهد (٨) ب: بسرداري قبول

باشید. میرزا محمد باقي ترخان حیران شده متفکر گردید، و نظام (۱) ملک در اقتضاي آن دیده (۲) نائیره غضب (۳) و اشتعال آورده درصدد هلاکت آنها گشت. مشورت با امرای خاصه خیل خود میان خلیل مهردار و خسرو خان وغیره نمود که، دو هزار جوان جنگی از احشامات سندي و ماهیگران پرگنات آورده در قلعه مخفی نگاه دارند، و از روي عذر و تواضع و ملائمت جواب پیغام مردم ارغون فرستاد که: خزانه و ملک تمام تعلق بشما دارد و ما دست گرفته شمائیم، اگر فرمایند بجان امان بدهد (۴)، خزاین و ملک تسلیم ایشان نموده خود به سیوستان رود، اگر از روي مهرباني خزانه چیزي التفات می فرمایند کمال احسان است. مردم ارغون باور داشته بملازمت آمده باز به میرزا محمد باقی پیغام فرستادند که: شما صاحب قدردان و ولي نعمت زاده مائید، و ما نوکر و دولتخواه و جان نثار شمائیم، خزانه و ملک بکار نمي آید، در معني خزانه و ملک برادرانند، انشاء الله تعالیٰ در خدمت شما ده برابر ملک تهته، ملک دیگر مي گیرم. بالفعل چون مغلان بیخرچ اند، نصف خزانه براي ایشان ارسال فرمایند، تا تسلي آنها شود. میرزا محمد باقي کلیدهاي خزانه براي ایشان فرستاد (۵) که: ما را چه یارا که بي شما دست بخزانه دراز کنم (۶)،

(۱) ب: صلاح ونظام (۲) ب: دید (۳) ب: نایره غضب در اشتغال
(۴) ب: دهند (۵) ب: فرستاده (۶) ب: کنیم

روز دیوان آمده اولاً خزانه قسمت فرمائید. بعد از آن ملک نیز قسمت خواهند (۱) فرمود. و مردم خود را امر کرد: تا صندوقها سر بمهر با غلافها (۲) مخمل و اطلس آورده در دیوانخانه نهند. روز دیوان مردم ارغون بطمع زر و جواهر و اقمشه از نقیر و قطمیر (۳) کلهم اجمعون سوار شده، چون نزدیک قلعه رسیدند میرزا محمد باقي با امراي خاصه خیل حکم فرمود که: دروازه قلعه را ببندند (۴) و میان خلیل مهردار از دریچه برون (۵) رفته خاطر نشان نماید که میرزا از شما بجان خود می ترسد و این جمعیت شما را با سلاح دیده زهره ترق خواهد شد، چون مطلب قسمت خزانه است [۲/۴۴] چند کدخدا آمده حصه مردم ارغون تقسیم نموده بگیرند. مردم ارغون باهم قیل و قال نمودند. هرکدام گفت من خواهم رفت، آخر قرار کردند که: همه را دران وقت قسمت مي باید حاضر باشند تا یکي بدگمان نشود! میان خلیل گفت: اگر خواه نخواه (۶) بجمعیت باید آمد، پس بي سلاح هر قدر که خواهید (۷) بیائید! بعضي ارغون (۸) و ترخان ذوفنون گفتند که: بي سلاح در قلعه رفتن مناسب نیست! و اکثر از غرور گفتند: آیا شما ازین "سندي بچه" میترسید؟ ما هم از عهدهٔ او خواهیم برآمد، و

(۱) ب: خواهید (۲) ب: غلافهاي (۳) ب: از نقیر تا قطمیر
(۴) ب: قلعه بندند (۵) ب: بیرون (۶) ب: خواه مخواه
(۷) ب: هر قدر که خواهید بیائید (۸) ب: بعضی ارغون ذوفنون

اصلا مصلحت نیست که وقت قسمت زر و جواهر درمیان
برادران سلاح باشد. بعد از آن از کمال (۱) حرص و طمع
قریب پانصد ارغون نامي بي سلاح در قلعه آمدند، و در
خدمت مهرزا محمد باقي آداب کورنش و سلام بتقدیم
رسانیده هر کسی (۲) بجاي خود بنشست (۳). چون صندوقها ۵
بقفل سر بمهر دیدند بیتاب شده گفتند: شمردن زر و قسمت
نمودن جواهر بطول میکشد! صندوقها سر بسته قسمت باید
نمود، و قرعه باید انداخت به بخت و طالع هر کس! میرزا
محمد باقي گفت که: قاشق آش تیار است، اولاً نوش جان
بکنید. بعد از آن هر چه بخاطر (۴) برادران میرسد بعمل ۱۰
مي آید. چون آش و طعام آوردند، و هر کس دست بطعام
دراز کرد، میرزا محمد باقي پیش دستي کرده چند لقمه
نوش جان فرمود، بعد از آن رومال برگرفته (۵) برخواست
که استفراغ خواهد کرد. باین بهانه میرزا محمد باقي
بیرون آمد، و مردم سندي و ماهي گران از چپ و راست ۱۵
دست بشمشیر کرده درآمده ارغونیان را مقتول ساختند،
چنانچه آش و خون از ناودانها جاري شد. پس از آن حکم
بقتل عام ارغون فرموده (۶)، سر ارغون به پانصد مهر مقرر
کرده. ازین ممر بسیار مردم غیر ارغون که صورت مغلي
داشتند مقتول گشتند. گویند که آن روز (۷) هزار آدم ۲۰

(۱) ب: بکمال (۲) ب: هر کدام (۳) ب: نشست
(۴) ب: بخاطر میرسد (۵) ب: گرفته (۶) ب: فرمود
(۷) ب: قریب هزار

بقتل رسید و بقیة السیف گریخته در بلاد و ولایت متفرق
و منتشر گشتند، و اکثر به بهکر رفتند. بعد از آن میرزا
محمد باقي بخاطر جمع بر مسند ایالت و فرماندهي کامران
و فرمان فرما گشت، و سپاه و رعیت و احشام ازو هراسنده
مطیع و منقاد شدند. ۵

و درین اثنا ناهید بیگم از هندوستان بقصد ملاقات
مادر خود ماه بیگم آمده. گویند که: ماه بیگم دختر
محمد مقیم برادر شاه بیگ ارغون بود که قبل ازین در
قندهار بدست لشکریان حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه
افتاده بود، و بادشاه او را در سلک ازدواج میرزا قاسم کوکه ۱۰
درآورده، دختر ناهید بیگم ازو تولد شد. بعد از آن ماه بیگم
از کابل گریخته تنها به قندهار آمد، و میرزا شاه حسن
او را در سلک ازدواج خود کشید. و بعد از فوت میرزا
شاه حسن که نعش میرزا مذکور به مکهٔ معظمه رسانیده
بزیارت حرمین مشرف شده، باز به تهته آمده. ماه بیگم ۱۵
مذکور را میرزا عیسي ترخان در حبالهٔ نکاح در آورد (۱).
در آن ولا که حضرت جلال‌الدین اکبر بادشاه هندوستان را
تسخیر نمود، ناهید بیگم برخصت حضرت بادشاه بجهت
ملاقات والده خود آمده به حاجي ماه بیگم مادر خود ملاقي
شد. میرزا محمد باقي از آمدن او متوهم شده طرح خصومت ۲۰
به حاجی ماه بیگم و ناهید بیگم انداخته در صدد هلاکت

(۱) ب: آورده

آنها شد ، تا آنکه (١) رائحه بیگم دختر ناهید بیگم که
سابقاً درحباله ٔ نکاح میرزا محمد باقي در آمد درمیان ایشان
صحبت برار کرد و از طرف ناهید بیگم خاطر جمع شد از
سر هلاکت بیگمان در گذشت .

و در همین سال سلطان محمود بهکري بترغیب و ٥
تحریص مردم ارغون متوجه محاربه میرزا محمد باقي ترخان
گردید . چون در نواحي نصرپور رسید ، هنوز التقاي جیوش
بین‌الطرفین واقع نگشته بود ، باستماع تشریف آوردن
حضرت بادشاه به پتن شیخ فرید بداعیه زیارت مشایخ ملتان،
متوهم شده کشتیها و اسباب زبادتي خود را سوخته از راه ١٠
خشکي کوچ بکوچ به بهکر باز گردید .

در سنه ٩٧٥ھ خمس و سبعین [٣٥/٢] و تسع مائة
میرزا جان بابا که ولي عهد میرزا عیسی ترخان بود، باتفاق
میرزا شادمان که از شجاعان روزگار بود (٢)، داماد میرزا
محمد باقي بود ، و از جانب پدر به سلطان قلي برادر میر ١٥
ذوالنون ارغون میرسید، علم دعوي سلطنت بر افراخت . و
از اطراف و جوانب جمعیت خوب بهم رسانید (٣)، در حوالي

(١) ب : تا آنکه رایحه بیگم دختر ناهید بیگم که سابقاً در نکاح میرزا
نجابت خان بود و درمیان ایشان تفریق واقع شد، در نکاح میرزا محمد
باقي درآمد و درمیان ایشان صحبت برار کرد ، و از طرف ناهید بیگم
خاطر جمع نموده از سر هلاکت بیگمان در گذشت .
تاریخ معصومي : رایحه بیگم

(٢) ب : روزگار و داماد (٣) ب : رسانیده

تهته برابر اردوي میرزا محمد باقي خندق کنده، مقام ساخته،
آغاز محاربه نمود. چون آتش جنگ و جدال طرفین افروخته
شد و التقاء جیوش در میدان رزم واقع گشته (١) ، اتفاقاً
شکست درلشکر میرزا جان بابا افتاد، و میرزا جان بابا خود
را بگوشه کشیده شبخون بر آورد ، و میرزا محمد باقي ٥
در (٢) موضع واله آباد بود . شاه قاسم بیگلار با جمعي
دلاوران روزگار بر کشتي خاصه میرزا محمد باقي بر آمده
قصد کشتن میرزا مذکور کرد. میرزا محمد باقي آگاه شده
شمع را کشته ، شمعدان طرف شاه قاسم انداخت، اثر زخم
آن، بر روي شاه قاسم تا مردن ظاهر بود ، و رایحه بیگم ١٠
خود را درمیان انداحته دروازه بالا خانه کشتي بسته زور
زده ایستاد ، و میرزا محمد باقي در عقب کشته خود را در
آب افکند، و به زورقچه که در عقب کشتي ایستاده کرده
بودند، رسیده بدر رفت . و شاه قاسم از درون دروازه شمشیر
سیخچه کرده تا بشکم رایحه بیگم خورد و بآن زخم بیفتاد ١٥
و دروازه وا شد . چون تاریکي بود شاه قاسم دانست که
کاري کرده، با همراهان جان بابا گفت که : میرزا محمد
باقي کشته گردید ، و غلغله و ولوله قتل میرزا محمد باقي
درمیان افتاده و تفرقه ٔ عظیم در اردوي میرزا محمد باقي
واقع شد . چون میرزا محمد باقي بسلامت از آب گذشته ٢٠

(١) ب : گردید (٢) ب : رو در موضع واله آورده، شاه قاسم

نقاره کرد (۱)، دانستند که ميرزا محمد باقي سلامت است. اهل اردوي دست بشمشير کردند و مردم خوب ميرزا جان بابا بقتل رسيدند، و از کسان ميرزا محمد باقي نيز جمعي کثير مقتول گشتند، و ميرزا جان بابا با معدودي از اردوي بر آمده طرف احشام [۳۶/۱] مردم سميجه متوجه شدند، و يک سال در آن گوشه گذرانيد.

تا در ۹۷۶ھ ست و سبعين و تسع مائة ناهيد بيگم داعيه سفر هندوستان کرده، ميرزا محمد باقي صبيه عفيفه خود را در سلک مخدرات حجرات شاهنشاهي انتظام داده مصحوب حاجي ماه بيگم و ناهيد بيگم باهتمام يادگار مسکين ترخان و جمعي از مخصوصان و محرمان خود روانه درگاه فلک بارگاه گردانيد، و اشيا و رخوت وافر و جهاز متکاثر از هر قسم که لائق کارخانهٔ سلطنت باشد مهيا نموده همراه ساخت. چون اين مردم بحدود لکعلوي رسيدند، ميرزا جان بابا بايشان پيوست و يادگار مسکين ترخان و بيگمان را بر همين آورد که: چه معني دارد که شما از سند بر آئيد و حکومت و ايالت بطريق استعلا به ميرزا محمد باقي قرار گيرد؟ اين اسباب و جهاز و پيشکش را برهم زده بر سپاه و احشام قسمت کردند و بر محاربه ميرزا محمد باقي خود را مستعد گردانيدند. و حاجي ماه بيگم بر فيل سوار گشته علم دعوي ايالت برداشته صفوف مقابله

(۱) ب: کرده

در ميدان مقاتله بياراست. چو التقاي جيوش طرفين واقع شد، نسيم فتح بر پرچم علم ميرزا محمد باقي وزيد، و لشکر حاجي ماه بيگم قرار بر فرار اختيار کردند (۱). و ميرزا جان بابا بيادگار (۲) مسکين ترخان در اول تاخت بجانب ککراله کناره آب شور بدر رفتند. ناهيد بيگم نيز بجانب بهکر با معدودي چند خود را بگوشه کشيد، و حاجي ماه بيگم دستگير شده. و ميرزا محمد باقي بعد از فتح بمدارالملک تهته مراجعت نموده، حاجي ماه بيگم را معاقب (۳) و محافظت ساخته محبوس گردانيد، و آب و طعام ازو باز داشته تا بآن حالت از (۴) گوشهٔ حبس رخت بکنج لحد کشيد.

و مردم ارغون که در بهکر بودند، باستصواب سلطان محمود بهکري همراه ناهيد بيگم بدرگاه خلائق پناه رفتند. ميرزا محمد باقي متوهم [۳۶/۲] گشت که البته لشکري حضرت جلال‌الدين محمد اکبر بادشاه بر ما خواهد (۵) آورد، نوازش ارغونيان نموده در تربيت ايشان جد و اهتمام تمام بجا آورده، مردم ارغون که در بلاد منتشر (۶) و متفرق شده بودند جمع آورده فراخور هر کس پرداخت (۷) احوال نمود، بجاگير و منصب و علوفه بنواخت.

بيگه بيگي آغا بنت ميرزا عيسي ترخان که در خانه

(۱) ب: کرده (۲) ب: و يادگار (۳) ب: معاتب ساخته
(۴) ب: در (۵) ب: خواهند (۶) ب: منتشر بودند
(۷) ب: فراخور هر کس پرداخت و بجاگير

ياد گار مسكين (١) بود، پيغام به ميرزا جان بابا و ياد گار
مسكين نمود كه : وقت است اگر شما هم بيائيد. چون ميرزا جان بابا
را جمعيت متفرق شده و از صحرا نوردي ملول گشته بود، رفيق غلام
كه از محرمان ميرزا بود، خفيه پيش ميان سيد علي شيرازي
كه از اكابر عظام و "شيخ الاسلام" بود فرستاد كه :
اگر ميرزا محمد باقي از سر تقصيرات ما بگذرد و سوگند ٥
مصحف مجيد بخورد كه آسيب جان بما نخواهد رسيد
بملازمت او مي آئيم ! و ميان (٢) مذكور شمه ازين مقدمه
به ميرزا محمد باقي اظهار نمودند. ميرزا محمد باقي از روي
مكر و غدر آب در چشم كرد و گفت كه : ميرزا جان بابا
و يادگار مسكين ترخان دو بازوي من اند ، سوگند بكلام ١٠
رباني (٣) مصحف مجيد برداشت كه : بعد از ملاقات آسيب
جاني و مالي به ميرزا جان بابا و يادگار مسكين ترخان
نخواهد رسيد، در رعايت و تربيت ايشان دقيقه فرو گذاشت
نخواهم كرد . بنا بر آن در سنه ٩٧٩ هـ تسع و سبعين و
تسع مائة (ب : ٩٨٩ هـ) ميان (٤) مذكور درميان شده ، ١٥
ميرزا جان بابا و يادگار مسكين ترخان بريمين ميرزا محمد باقي
اعتماد نموده بملازمت (٥) ميرزا باقي آمدند . باين كيفيت
ايشان را بدست آورده بدرجهٔ شهادت رسانيد . چون اين
قضيه نا مرضيه بوقوع آمد بيگه بيگي آغاز گريه و نوحه

(١) ب : يادگار مسكين ترخان (٢) ب : و جناب مذكور
(٣) ب : سوگند بكلام رباني برداشت (٤) ب : جناب مذكور
(٥) ب : بملازمت آمدند

كرده نفرين بميرزا محمد باقي ميكرد . معاندان بسمع ميرزا
رسانيدند (١) ، بسگان عقور دوزخي هوتي و نوتي جلادان
امر نمود ، تا شب بدزدي بخانه بيگه بيگي آغا رفته مع
دو پسر صغير او را خفه كردند .

چون ميرزا محمد [١/٤٧] غالب پسر ميرزا محمد صالح، ٥
او پسر (٢) ميرزا عيسىٰ، را كه خورده (٣) بود، و جدهٔ او
درون خانه پرورش مينمود و از خود جدا نميكرد، چون بعنفوان
رسيد و قبيله كشّي ميرزا محمد باقي معاينه كرد ، از ترس
جان ، غلامان و سپاهيان خود را امر كرد كه شبها گرد
حويلي او مي نشستند و حراست ميكردند ، و هرگاه بسلام ١٠
مي آمد بجمعيت بوده (٤). مردم بد بخت به ميرزا محمد باقي
خاطر نشان نمودند كه ميرزا محمد غالب دغدغه باغيگري
دارد . او را بيكي از دختران خود نامزد كرد ، و مهرباني
بسيار از روي مكر و فريب (٥) مي فرمود ، تا ميرزا
محمد غالب خود را مامون دانسته گاه بيگاه درخدمت ١٥
ميرزا محمد باقي مي آمد . روزي او را پيش خود طلبيده
معانق ساخت، و بوسه برسر و روي داده فرمود كه : جاگير
تو زبون است، بخرچ سپاه و مردم شما وفا نميكند، هر پرگنه
كه شما را خوش آيد بجاگير شما مقرر فرمائيم. و بعقدمان (٦)

(١) ب : رسانيد (٢) ب : ابن (٣) ب : خورد
(٤) ب : بجمعيت ميبود . و مردم (٥) ب : مكر مينمود
(٦) ب : و بمتصديان خود امر كرد

مهمات خود امر کرد که : حقیقت جمیع پرگنات خاطر نشان
میرزا محمد غالب بکنید. ملا منشي اشارت بمیرزا صالح
نمود که بدفتر خانه (١) آمده حقیقت پرگنات معلوم نماید.
در اندرون خانه دیوان خانه او را برده حواله سگان جهنمي
هوتي و نوتي جلادان کرد که میرزا محمد غالب را خفه ٥
کرده (٢) شربت شهادت بکام او بخشیدند. و میرزا
محمد باقي حکم فرمود که : مال و اموال میرزا محمد غالب
را بخالصه ضبط نمایند، و جده ضعیفه و خواهر صغیره او را
حبس بکنند (٣)، و فرداي آن گوش و گردن هر دو ضعیفه
خالي کرده در قلعه حویلي براي سکونت آنها دادند، و ١٠
روزینه که ازو قوت لایموت آنها میشد مقرر نمود.

و در همان ایام، ملا جان محمد معلم حرم میرزا
محمد باقي که همسایه میرزا جوهر ولد میرزا عیسی ترخان
بود، فریادي شد که میرزا جوهر دختر بکر او را بزور
تصرف نمود. حکم فرمود [٧٤/٢] که میرزا جوهر را گرفته ١٥
محبوس سازند. و مردم میرزا جوهر نواله بحرّاسیان داده،
میرزا جوهر را از بندیخانه کشیده فراري شدند. و میرزا (٤)
محمد باقي هر طرفي (٥) لشکري تعین نموده تا او را گرفته
آوردند، حکم بقتل کرد (٦).

(١) ب : بدفتر رفته حقیقت پرگنات (٢) ب : کردند و شربت شهادت
بکام او ریختند (٣) ب : کنند (٤) ب : میرزا
(٥) ب : طرف (٦) ب : کردند

و از برادران و برادرزادها خود کسي را زنده
نگذاشت، الا میرزا ناصر ولد میرزا عیسی که لنگ و شل
و توتله بود. او از ترس میرزا محمد باقي خود را گنگ
وا نمود، باشارت و ایما سخن میکرد، و همیشه بر بستر
افتاده بود. امتحاناً مکرراً او را برداشته مي آوردند، و گرفته ٥
مینشاندند، میفرمود که او را بگذارید که بطور خود بنشیند،
میرزا ناصر خود را دیده دانسته طفل سان بطرفي مي افگند،
ازین جهت از سر هلاکت او در گذشت.

و جناب میرک عبدالرحمن بن شیخ میرک که از
جملهٔ اشراف و اکابر بود بخمر (١) متهم داشته بجمعي امر فرمود ١٠
تا وقت مراجعت از عیدگاه در راه نزدیک بحویلي او بضرب
شمشیر شهید ساختند.

و مردم طالب علم و ملایان تهته منسوب بجادوگري
نموده از شهر تهته اخراج نموده، بیرون شهر تهته خندق
ساخته محبوس و نظر بند داشت. از ممر تظلمهاي او مردم ١٥
اهالي و موالي و سپاه و رعیت و جمهور سکنه ولایت تهته
بتنگ آمده، نه شب قرار و نه روز آرام بود (٢).

در (٣) اواخر حیات واهمه برو مستولي شد که لشکر
جلال الدین اکبر (٤) بادشاه می آید، افسوس هزار افسوس
که من دست و بازو (٥) خود را بریدم، امر نمود تا آذقه در قلعه ٢٠

(١) ب : بچیزي (٢) ب : داشتند (٣) ب : و در
(٤) ب : محمد اکبر (٥) ب : بازوي

جمع کنند و توب خانه و تواره را تزک سازند. آخرالامر
واهمه او بجنون انجامید. و مدتي بیخواب و آرام گشته
ساعت بساعت فریاد کرده برمیخواست که: اینک میرزا
جان بابا و یادگار مسکین ترخان، و میرزا محمد غالب
و میرزا جوهر، و مردم ارغون که کشته بود، نام بنام یاد ۵
میکرد که صفوف آراسته بر مي آیند! و دم بدم سپر برو
کشیده پهلو به پهلو خم میشد، مردم خدمتگاران و امرایان
عرض مینمودند که: سلطان عالم خاطر جمع دار [۱/۳۸]
که این جماعه مرده اند، و از اینها کسي نیست، این
وسوسهٔ شیطاني را صاحب از خاطر مبارک دور سازند. ۱۰
بآواز بلند میگفت: مردگان (۱) شما کور شدید (۲)، نمي
بینید که میرزا جان بابا دروازهٔ قلعه را شکسته برین خانها
آمدند و اینک ما را زخمي میرسانند و خود را زیر سپر پنهان
مي ساخت. تا در سنه ۹۹۳هـ ثلث و تسعین و تسعمائه
خود را بزخم شمشیر و خنجر مجروح نموده جان بقابض ۱۵
ارواح سپرد. و مدت سلطنت و حکومت او هفده سال بود.

---

(۱) ب: میگفت که شما کور (۲) ب: شده اید

میرزا پاینده بیگ ترخان

بعد از فوت میرزا محمد باقي قرعه دولت و
سلطنت بنام میرزا پائنده خان (۱) افتاد. چون میرزا پائنده
مجذوب (۲) و از دنیا و مافیها خبري نداشت،

میرزا جاني بیگ ترخان ۵

در حین حیات پدر بر مسند ایالت و سلطنت جلوس
نمود (۳)، و امراي و اعیان و ارغون و ترخان باوجود فرزندان
صلبی میرزا محمد باقي، به میرزا جانی متابعت نمودند،
چرا که میرزا مذکور در عنفوان جوانی باخلاق حمیده و
اوصاف پسندیده اتّصاف داشت. قبیله پرور و علماء و فقرا ۱۰
دوست بود. و مجلس اوخالي از علماء و فقرا نبود (۴)،
و در تعظیم و توقیر سادات عظام و مشایخ کرام میکوشید
و مانند ابر نیسان زر و جواهر که اجداد او سالها سال در
خزاین جمع اندوخته بودند، بر فرق ایل و الوس و سپاه و
اهل الله وعامه رعایا و برایاه مي افشاند. وخلق الله در ظلال ۱۵
حکومت و دولت او بغایت مرفه‌الحال و فارغ البال
آسوده گشتند. و قرار و آلام ولایت تهته بر نهجي پدید آمد
که، مزید بر آن متصور (۵) نیست. و مردم ولایت سند

---

(۱) ب: پاینده بیگ (۲) ب: مجذوب بود
(۳) ب: نموده، امراي (۴) ب: نبوده (۵) ب: متصور نتوان کرد

که هرگز شبي از ترس ميرزا محمد باقي بفراغت بخواب(۱) نرفته بود، در سلطنت اين جوان بخت در مهاد امن و امان(۲) و راحت غنودند.

و ميرزا عيسىٰ ترخان بن جان بابا ترخان (۳) که از ملاحظه ميرزا محمد باقي در احشام سميجه مختفي بود، بهزار تملق و دلاسا[۳۸/۲] باعزاز و اکرام در تهته آورده عمهٔ خود را در حبالهٔ نکاح او آورده و جاگير و منصب مقرر نمود. و چون به هندوستان رفت، ميرزا شاه بابا ابن ميرزا جان بابا ترخاني را يافت، او را اعزاز و اکرام نموده سامان و سر انجام لائق باو داده روانه تهته نمود، و امر کرد که عمه خود او را در عقد نکاح او در آوردند (۴).

و بعد از(۵) جلوس باندک مدت در ربيع الاول سنه۹۹۴ھ اربع و تسعين و تسع مائه حضرت شاهنشاهي اکبر بادشاه، صادق محمد خان را بحکومت بهکر (٦) تعين نمود، و خذمت تسخير تهته فرمود. خان مذکور چند گاه بمعاملات بهکر پرداخت، و ميرزا جانى بيگ ترخان پيشکش لائق کارخانه بادشاهى بدست معتمدان خود، بدرگاه خلائق پناه فرستاد. و جناب سيادت ماب مير جلال‌الدين بن امير سيد علي شيرازي که "شيخ الاسلام" ولايت تهته و بجميع(۷) فضائل و کمالات صورى و معنوي آراسته بود، تبرکاً

(۱) ب: خواب نکرده بودند (۲) ب: امن و راحت غنودند
(۳) ب: جان بابا که از (۴) ب: و منصب جاگير براي او مقرر نمود
(۵) ب: بعد از (٦) ب: ولايت بهکر تعين نموده
(۷) ب: بجميع کمالات و فضائل صوري و معنوي

و تيمناً همراه پيشکش نمود (۱). و صبيه ميرزا محمد صالح بن عيسىٰ ترخان که عمه ميرزا جاني مي شد در حبالهٔ نکاح سيد جلال‌الدين مذکور در آورد.

و چون صادق محمد خان (۲) در ذى حجه (۳) سنه مذکور عازم تسخير سيوستان گرديد، ميرزا جاني ترخان بعد از استماع اين خبر جمعي از دلاوران لشکر خود باستقبال روان گردانيد. در موضع پاتر التقاء بين‌العسکرين واقع شد و جنگي صعب (۴) افتاد، و مردم بسيار از طرفين کشته شد. و از طرف ميرزا جاني ترخان چند جواني نامي مثل، سلطان محمود پربندق و مير کوچک بن سبحان قلي وغيره‌هما مقتول شدند، و رستم پدر دستم دستگير شده. فتح از جانب محمد صادق‌خان جلوه گر گشته، و سبحان قلي ارغون مذکور که سردار لشکر بود بر کنار دريا قلعچه ساخته ادوات و آلات آراسته، و غراب کشتي بسيار در زير قلعه جمع نموده بار ديگر در غراب سوار شده بعزم محاربه برآمد و جنگ عظيم نمود. از جانبين کس بسيار مقتول شد، و سبحان قلي سردار با دو غراب بدست مردم صادق [۳۹/۱] محمد خان (۵) دستگير شد. و بعد (٦) ازين فتح، محمد صادق خان آمده قلعه سيوستان را محاصره نمود، و چون(۷)

(۱) ب: نموده (۲) ب: محمد صادق خان
(۳) ب: ذى‌الحجه (۴) ب: اتفاق افتاد
(۵) ب: محمد صادق خان (٦) بعد ازين (۷) ب: چون

مدت محاصره بطول کشید (۱)، نقبی کنده دروازه فصیل پیش
قلعه را برداشتند. اهل قلعه دست بدست دیواري دیگر
استوار ساخته دست بتوب و تفنگ کرده، لشکر محمد صادق
را یک کروه از قلعه دور ساختند. و درین اثنا میرزا جاني
بیگ ترخان با لشکر گران بر و بحر (۲) آراسته در برابر ۵
مهران که شش کروهي سیوستان است رسید، و محمد صادق
خان متوجه محاربه میرزا جاني بیگ گشته. چون محاذي
کوه لکي رسید، میرزا جاني ترخان غرابهاي برابر اردوي
محمد صادق خان آورده توب و تفنگ رها کردند. مردم
بسیار از طرف محمد صادق خان تلف شدند، و چند روز در ۱۰
برابر یک دیگر نشسته بلوازم محاربه میکوشیدند، و میان (۳)
ایشان محاربات سخت واقع شد و داد مردانگي طرفین میدادند.
و مکرر فوج (۴) میرزا جاني بیگ ترخان بر اردوي محمد
صادق مي تاختند، و در روز روشن میر ابوالقاسم بیگ‌لار
در اردوي محمد صادق در آمده طناب خیمه‌هاي خاصه او ۱۵
بریدند و فتوحي خوب بدست آورده. آتش جنگ و جدال
طرفین در اشتعال بود، و محمد صادق خان نتوانست که
از کوه (۵) لکي قدم پیش نهد، و از تاخت و باخت افواجهاي
میرزا جاني بیگ (۶) متفکر بود. و چون (۷) عرضداشت
محمد صادق خان که در حین برآمدن دروازه و فصیل قلعه ۲۰

(۱) ب: رسید (۲) ب: بروي بحر آراسته (۳) و درمیان
(۴) ب: فوج میرزا بر اردوي (۵) ب: درکوه لکی
(۶) ب: میرزا متفکر بود (۷) ب: چون

سیوستان معروض نموده بودند، بدرگاه معلی رسید بمضمون
آنکه: قلعهٔ سیوستان را فتح نمودیم، الحال عازم محاربه (۱)
جاني بیگ شدیم. باقبال بادشاهی امروز فردا او را دستگیر
میکنیم و یا میکشیم. در خدمت‌حضرت اعلی مجراي کلان
محمد صادق خان گردید، و همه امرایان تسلیم نموده ۵
مبارکباد گفتند. حضرت از ایلچیان میرزا محمدجاني پرسید که:
هیچ نوشته شما بتازگی رسیده؟ میر جلال‌الدین شیرازی
عرض [۳۹/۲] نمود که: نوشته از آنجا بما نیامد (۲)،
اما آن (۳) بنده‌هاي را میدانم، آنچه محمد صادق خان نوشته
است، اگر مقرون بصدق است، چندین هزار بنده‌هاي حضرت ۱۰
از طرفین (۴) ضایع شده باشد. بعد از چند روز حقیقت از
قرار واقع و نفس‌الامر بعرض مقدس رسید که، آنچه محمد
صادق نوشته بود خلاف واقع است. کاری دلخواه از دست
او بر نمي آید، بنا بر آن (۵) ایلچیان میرزاجاني را رخصت‌فرمودند،
و سر پا فاخره و یک زنجیر فیل بجهت (۶) میرزا جاني ترخان ۱۵
عنایت نمودند. به محمد صادق خان فرمان عالیشان صادر
گشت که: میرزا جاني پیشکش لائق بدرگاه معلی فرستاد
و زبان عجز و اخلاص و نیاز کشاد، باید که دست از جنگ
باز داشته مراجعت نماید. چون فرمان واجب‌الاطاعت (۷)
به محمد صادق خان رسید مراجعت به بهکر نموده. ۲۰

(۱) ب: محاربه و جنگ (۲) ب: نیامده
(۳) ب: اما آنقدر میدانیم که (۴) ب: حضرت ضایع شده
(۵) ب: ایلچیان (۶) ب: بمیرزا جاني (۷) ب: الاطاعت و الاذعان

میرزا جاني بیگ ترخان بخلعت فاخره و فیل بادشاهي مفتخر
و مباهي شده بدستور سابق بر سریر ایالت و سلطنت ولایت
تهته کامران و فرمان (۱) روا گردید .

و در سنه ۹۹۸ ثمان و تسعین و تسع مایة حضرت
جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه ظل اقامت به دارالسلطنت ۵
لاهور انداخت. معاندان غرض گوي حقیقت میرزا جاني بیگ
به عرض مقدس رسانیدند که : او دم استقلال میزند که
لشکر بادشاهي منهزم ساخته گردانیدم. تا عرق غیرت
بادشاهي در حرکت آمده نواب خان خانان را با لشکر انبوه
بتسخیر ولایت تهته تعین فرمود. و نواب (۲) خان خانان ۱۰
به بهکر آمده اولاً بمهمات معاملات (۳) تهته پرداخت ، و
بواسطهٔ گرمي هوا و طغیان آب ، چند گاه درآنجا توقف
نمود. چون هوا باعتدال آمد (۴) بعزم (۵) ولایت تهته
متوجه گردیده (۶) نزدیک سیوستان رسیده، بامرایان کنکاش
کردند که : چه باید کرد ، روبرو بر سر جاني بیگ برویم ۱۵
یا اول مهم سیوستان بانصرام رسانیده (۷) پیش بگزریم ؟
راي همه امرایان قرار بر آن گرفت که : سیوستان سر راه
ما ست، و عبور مردم [۱/۵۰] و کشتیهاي ما از آن جا ست،

(۱) ب : فرمانفرما (۲) ب : و نواب مذکور
(۳) شاید بهکر باشد، ولي د هر دو نسخه تهته است
(۴) ب : رسید (۵) ب : بعزم تسخیر (۶) ب : گردید
(۷) ب : بانصرام رسانیم

انسب و اولی آن مي‌نماید که اولاً فتح سیوستان نموده
پیش برویم. پس همین قرار، از آب گذشته آمده (۱) محاصره
قلعه سیوستان کردند ، و مرچلها قسمت نمودند. درین اثنا
خبر رسید که : میرزا جاني بیگ با شصت هزار سوار و
سیصد غراب و کشتیهاي بسیار پر عزم (۲) مرد جنگي مع ۵
توپخانه و ادوات و آلات مستعد از تهته متوجه محاربه است.
باستماع این خبر ترک محاصره نموده متوجه میرزا جاني بیگ گشتند،
و میرزا جاني بیگ بالاتر از نصرپور در موضع لوهري بکنار دریا طرح
قلعهٔ انداخته مستحکم گشت. چون خانخانان بشش کروهي آن
قلعه رسید ، میرزا جاني بیگ با مردم ترخان و ارغون و ۱۰
امرایان خود کنکاش نمود که : لشکرهاي بادشاهي را
نهایت نیست ، جمعیت خان خانان روز بروز زیاده خواهد
شد ، و جمعیت ما همین است که فتح آسان (۳) نیست ،
انسب (۴) که توکل بر خدا کرده یکبارگي از راه بحر و
بر ، بر اردوي خانخانان بتازیم (۵)، بعد از آن هر چه رضاي ۱۵
خدا است بشود (۶). همه رای صواب نماي میرزا جاني بیگ (۷)
را پسندیدند و الحق کنکاش درست بود. مقرر فرمودند که
فردا خسرو خان با چند امرا و غرابها و کشتیها پر از مردم
جنگي از راه بحر روانه شود ، و ما از راه خشکي هر دو روي

(۱) ب : گذشته محاصره (۲) ب : پر از مردم جنگي
(۳) ب : آسمانیست (۴) ب : انسب آنست
(۵) ب : بریزیم (۶) ب : میشود (۷) ب : میرزا را پسندیده

دریا لشکر گرفته وقت دوپهر بر اردوي خانخانان می افتیم.
چون صباح شد، خسروخان با جمعي از امراي دولت غراب
کشتیهاي بسیار پر از مردم جنگي با توب و تفنگ و ادوات
و آلات حرب همراه گرفته روانه شد، و افواج هر دو روی
دریا آراسته کردند. بعضي امراي منافق از روی تقاضت (۱) ۵
خسرو خان، میرزا جاني را بازي داده خاطر نشان ساختند
که: در جنگهای سلطاني تعجیل درکار نیست. جمعیت و
استعداد جنگ خشکي خان خانان زیاده از ماست و استعداد
و اسباب [۰۵/۲] جنگ بحر خانخانان معلوم. اولاً جنگ
بحر باو میکنم، بعد از آن جنگ خشکی. امروز امراي شما ۱۰
باستعدادی که میرود ثلث بلک ربع آن خانخانان ندارد،
و انشاءالله تعالیٰ کار خوب کرده خسرو خان خواهد آمد.
بنا بر آن لشکر خشکي موقوف شد، و خسرو خان وقت دوپهر
موعود، نزدیک اردوي (۲) خانخانان رسیده معلوم نمود (۳)
که خانخانان یک ربع کروه از اردوي پیش بکنار دریا در پنج ۱۵
شش بیگه قلعه ساخته، میرزا محمد مقیم بخشی با چندی
امرای تعین نموده. وقلعه جائي واقع شده (۴) که در مقابلهٔ
آن روي دریا آب چهله (۵) عظیم بود، بان واسطه عبور

---

(۱) اصل: تعاصب ؟ ب: تقاضت
(۲) ب: باردوي (۳) ب: نموده
(۴) ب: شد (۵) ب: چهله

غراب و کشتي آن روي دریا آب متعذر، ناچار از پهلوي
قلعه باید گزشت (۱). خسرو خان در برابر قلعه توقف
پذیر (۲) بر تیر چوبهاي کلان کشتي ملاحان سوار نموده که
لشکر خشکي را به بیند (۳)، اثر لشکر خشکي بر آنها ظاهر
نشد، و از قلعه توب وا شد. و آن روز تا شب انتظار لشکر ۵
خشکي کشیده جنگ توب نمود. اگرچه مردم بسیار از لشکر
خسرو خان بتوب مقتول شدند، اما ثبات قدم ورزیده شب
همانجا مقام کرده (۴) و پیش‌رو غراب و کشتیها بر کنار
دریا قلعچه از بوریا پر از ریگ دست بدست ساخت، و برمرچها
توب نگاهداشته تمام شب حراست غراب و کشتیها نمود. ۱۰
چون لشکر خشکی بمدد او نرسید، ناچار فردای وقت چاشت
تیر چوبها غراب و کشتي فرود آورده بر گشت. و غرابهاي
خان‌خانان تعاقب (۵) آن نمودند، و لشکر خشکي از هر
دو روي آب بر ایشان هجوم آورد. اما خسرو خان سرداري (۶)
خوب کرده غراب خود را عقب نگاه داشته غرابها و کشتیهای ۱۵
دیگر در پیش کرد. و چند غراب که مردم فرنگي جنگي
و بعضي سپاهان در آن بودند بدست مردم خان‌خانان افتادند
و بغراب خسرو خان رسیده قلاب انداختند که میان سائیدنه
چرکس بضرب شمشیر آن قلاب آهن برید، و اتفاقاً در درون

---

(۱) ب: گذاشت (۲) ب: نموده
(۳) ب: را بیند (۴) ب: کرد
(۵) ب: تعاقب نمودند (۶) ب: هشیاري

خانه غراب [۱/۵۱] خانخانان، آتش افتاد که (۱) غراب
جمعي که در آن بودند سوختند، باین سبب غراب خسروخان
و غرابهاي ديگر نجات يافتند. و آن روز فتح عظيم نصيب
خانخانان شد، و خسرو خان بسيار مردم بقتل داده باردوي
ميرزا جاني بيگ رسيد.

روز دوم خانخانان کوچ کرده عزيمت قلعه (۲) ميرزا
جاني بيگ نمود (۳). او قلعهٔ مستحکم ساخته و پاره جهله
در دور (۴) قلعه بود، گرفتن آن اشکال تمام داشت.
چون ايام محاصره بامتداد کشيد، و هر روز جنگ توپ
و تفنگ طرفين بود (۵)، و خانخانان و امرا ديدند که کاري
ساخته نمي شود، باتفاق از اطراف و جوانب، بر سر قلعه
هجوم آوردند. چون قلعه مضبوط بود و اهل قلعه آتش بازی
سر دادند، از سپاه خانخانان مردم بسيار سوختند، و کار
نا کرده باردوي خود مراجعت نمودند. بعد از آن با هم
مصلحت کردند که: بالفعل گرفتن اين قلعه اشکال
کلي دارد، و ناحق مسلمانان از طرفين هر روز تلف ميشوند
و برسات و آب کلانی رسيده آمد، بايد که يک جا انتخاب
کرده آب کلاني گزرانيده، انشاء الله تعالىٰ در اول زمستان
باز مهم جنگ در پيش خواهم کرد. درين اثنا گريه (۶)

(۱) ب: و غراب و جمعی (۲) ب: قلعچه (۳) ب: نموده، و
(۴) ب: و پاره جهله که بر دور ديوار بود (۵) ب: بود خالخانان
(۶) ب: مهته گريه (در اصل گهوريه يا گربه)

که از دره که مدارالمهام ميرزا جاني بيگ بود، حرام‌نمکي
کرده خفيه بخدمت خانخانان کسي فرستاد که: اگر مي
خواهيد که ميرزا جاني بيگ و اين ملک بدست شما آيد،
مصلحت آنست که از محاصرهٔ اين قلعه که گرفتن آن
از محالات است، در گذشته لشکر را منتشر گردانيد (۱)،
و خاطر جمع فرمائيد که سپاه سند همه درينجا هست و در
سند و پرگنات سپاه نيست، ما (۲) ميرزا جاني را بحيله ازين
جا بر آريم، چون او را در ميدان آوريم خود حريف شما
نميتوان شد. خانخانان و جميع امرا اين کنکاش را
پسنديدند.

بعد از آن نصف لشکر را خانخانان گرفته طرف تهته
بقصد تسخير قلعهٔ تغلق آباد که فرزندان و اهل و عيال
ميرزا جاني بيگ و امرايان او در آن قلعه بودند متوجه (۳)
شد [۲/۵۱] پارهٔ لشکر طرف بدين و جون فرستاد (۴).
شاه بيگ خان با فوج خوب بتسخير قلعه شاه گر که
شاه قاسم بيگ لار ساخته بود، و نزديک قلعه ميرزا جاني‌بيگ
بود، تعين (۵) نمود. باقي لشکر را همراه بختيار بيگ و امراي
ديگر به تسخير سيوستان فرستاد. چون بختيار بيگ به سيوستان
رسيد قلعه آن را قبل کرده کار بر اهل قلعه تنگ ساخت.

(۱) ب: مکنيد (۲) ب: تا مرزا جاني را ما ازينجا
(۳) ب: شده (۴) ب: و شاه بيگ خان (۵) ب: متعين

اهل قلعه به میرزا جاني پیغام فرستادند که : اگر بما
رسید بد فبها، و الا" ما کشته‌میشویم و قلعه از دست شما میرود !
و میرزا جاني (١) فرمود که : میر ابول و سلطان فاضل ارغون
و چند امرا دیگر با ده هزار سوار، بکومک سیوستان بروند.
مهته گریه (٢) و بعضي دیگر از حرام نمکان از روي مکر ٥
و غدر خاطر نشان میرزا جاني (٣) ساختند که : از طرف
فرزندان او قلعه تغلق آباد خاطر جمع است، شهر تهته (٤)
ما خود ویران کرده ایم و مردم پرگنات از اطراف و جوانب
رفتند و اهل قلعه آذقه سه چهار ساله دارند و توپخانه
و آلات و ادوات حرب مکمل در آنجا است که بدو کروهي ١٠
کسي نزدیک و دور آن قلعه نمیتواند (٥) شد، و قلعه
سیوستان (٦) ده این ملک است، اگر از دست میرود
دروازه این ملک وا میشود، آن را باید از دست نداد (٧)،
و وقت آبکلاني و برسات رسیده اند، و بودن این جا (٨)
مشکل است، و عبث براي چه باید فرستاد (٩)، و لشکر ١٥
خانخانان در ملک منتشر شدند، صلاح دولت در آنست که
خود بدولت به سیوستان متوجه شوند، و در قلعه سیوستان

---

(١) ب : و میرزا فرمودند (٢) در اصل گوریه یا گربه
(٣) ب : میرزا ساختند (٤) ب : تهته را ما
(٥) ب : نمیتوانند (٦) ب : سیوستان و تهته؟
(٧) ب : آنرا از دست نباید داد (٨) ب : درینجا (٩) ب : باید کرد

بنشینند و بحر را زیر قلعه نگاه دارند، درکاني (؟) کوه
لکی تنها مضبوط بنشانند، و آنجا قلعه سازیم، در معنی
لشکر خانخانان در قید میشود، و نمي توانند ازینجا گذشت،
و کسي از هندوستان بایشان نمي رسد! باین قسم حرفهاي
میرزا جانی را بر آن داشتند که بسرعت تمام متوجه سیوستان ٥
شد. هر چند بعضي امرا، چنانچه شاه قاسم بیگ لار و
خسرو خان (١) منع کردند، نصیحت کسي نشنید. چون
میرزا جاني بیگ از لوهري برآمد، في‌الحال شاه بیگ خان
[١/٥٢] از شاه گر گردیده (٢) قلعه لوهري ویران ساخت،
و این خبر به خانخانان و امرایان دیگر که در پرگنات منتشر ١٠
بودند نوشت. و خانخانان و باقي امرایان (٣) متوجه محاربه
میرزا جاني شدند.

و خانخانان جمعي امرای با لشکر گران بکومک
بختیارخان پیش فرستاد. و چون میرزا جاني به بیست کروهي
به سیوستان رسید، بختیار خان ترک محاصره قلعه سیوستان ١٥
نموده متوجه محاربه میرزا جاني شد، و نزدیک کوه لکي
کومک خانخانان باو رسید. و میرزا جانی از جمله شصت هزار
سوار که باو بودند ده هزار از آن انتخاب نموده با پیاده
سراهنگ بسیار از راه کوه لکي از جانب دریا غرابها با توب

---

(١) ب : وغیره منع (٢) ب : دویده
(٣) ب : امرا از هر طرف متوجه

مستعد شده آمد (۱)، قریب شش کروهي رسید . بختیارخان
و امراي دیگر افواج راست کرده متوجه میرزا جاني شدند،
و میرزا نیز افواج راست کرده. وقت روان تلاقي عسکرین
واقع شده ، جمعي از لشکر بادشاهي ثبات قدم (نه) ورزیده فرار
نمودند (۲)، و لشکر جانی‌بیگ تعاقب نموده. باقبال بادشاهي ۵
فیل مست میرزا جاني فیلبان را انداخته در لشکر میرزا جاني
افتاده افواج میرزا جاني (۳) برهم زد ، و میرزا قریب (۴)
با دو هزار سوار در میدان استاده داد (۵) مردانگي داد ،
و بذات خود ترددات نمایان بتقدیم رسانید (۶) .

از آنجمله یکي آنکه به راجه داروجی که منصب پنج ۱۰
هزاري داشت و از شجاعان روزگار و دلاوران نامدار وجوان
یکبار باو هم زخم شد ، سه چهار زخم ازو برداشته او را در
میدان انداخت. چون از آن طرف افواج قاهره بادشاهي هجوم
نمودند (۷) و فوج در پي فوج میرزا جاني مي افتادند ، میرزا
جاني ثابت (۸) قدم ورزیده بنوبت بهر کدام جنگ میکرد ، ۱۵

---

(۱) ب : آمد
(۲) ب : فرار نموده نزد لشکر جاني بیگ تعاقب نموده باقبال لشکر بادشاهی
(۳) ب : افواج میرزا را (۴) ب : و میرزا با دو هزار
(۵) ب : داد مردي و مردانگي داده (۶) ب : رسانید
(۷) ب : کردند (۸) ب : ثبات

و سه چهار دفعه جنگها عظیم واقع شد. (۱) در آتش قتال
و جدال بین‌الفریقین تا غروب آفتاب در اشتغال داشت ،
و از امراي [۲/۵۲] نامدار و منصبدار و سپاه طرفین مردم
بیشمار مقتول شدند، چنانچه آن روز قریب هشت هزار آدم
در میدان افتادند. القصه نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم ۵
لشکر (۲) بادشاهي ورزید ، و میرزا جاني خود را از جنگ
گاه کشیده به بحر خود را رسانید ، موضع انرپور که بیست
کروهي جنگ گاه بود ، رسیده ، در همان شب دست بدست
قلعه ساخته آنجا مستحکم شد (۳). و لشکر بادشاه (۴) و امرا
آمده آنجا را محاصره نمودند. و بعد از چند روز نواب‌خانخانان ۱۰
نیز مورچها ساختند ، و هر روز نائره جنگ بین‌الفریقین شعله
مي‌زد و از طرفین کس بسیار کشته می‌شد.

آخرالامر میرزا جاني ترحم (۵) بر مسلمانان نموده (۶)
در مقام صلح آمده قرار نمودند و ایلچیان را پیش خانخانان
فرستاد که : ما صلح میکنم ، و الحال سي غراب و قلعهٔ ۱۵
سیوستان بشما میدهم و خود به تهته رسیده بعد از آن شما
را خواهم دید . نواب خانخانان از امرا کنکاش طلبیده (۷)،
همه امرا اتفاق کرده گفتند که : چون کار بر او تنگ
شده (۸) صلح میکند، ما کار بامروز و فردا رسانیدیم ، و

---

(۱) ب : و آتش (۲) ب : علم بادشاهی
(۳) ب : گشت (۴) ب : بادشاهی
(۵) ب : رحم (۶) ب : آورده
(۷) ب : نموده (۸) ب : شد

درین صلح احتمال دارد که میرزا جانی بیگ به تهته رسد و باز راي او منقلب شود. خانخانان گفت: مردم خوب از طرفین کشته میشوند ما صلح میکنم، و همچو خودي پنج هزاري بخدمت بندگان حضرت (۱) میرسانیم. پس ایلچیان قول و قرار نموده، غرابها را آوردند، و کس به سیوستان فرستادند که قلعه را بدهند، و میرزا جاني بیگ (۲) به تهته متوجه شد. و خانخانان ایام آبکلاني را در موضع (۳) من گزرانیده در ابتداي زمستان متوجه گشتند (۴).

قریب جوئبار بسي کروهی تهته (۵) رسیده بودند که میرزا جاني بیگ با جمعیت خوب آمده. خانخانان و میرزا جاني بیگ با یک دیگر [۵۳ ۱] ملاقات نمودند، و از (۶) همدگر خرم و شادمان گردیده اند (۷). و میرزا جاني بیگ ضیافت تکلیف تمام نمود، خانخانان با جمیع امرا بادشاهي باردوي مرزا آمده. و دوم روز آن نواب خانخانان ضیافت خوب نموده میرزاجاني باردوي خانخانان آمد، و جمیع امرایان بادشاهی در آن صحبت حاضر بودند.

القصه صحبت خانخانان و میرزاجاني (۸) خوب برانده هم عهد و پیمان گشتند که تا زنده اند خیرخواه و دوستدار (۹) باشند.

---

(۱) ب: حضرت بهم میرسانیم (۲) ب: و میرزا به تهته
(۳) ب: در سن (۴) ب: متوجه گردیدند
(۵) ب: بسی کروهی رسیده اند (۶) ب: از همدیگر
(۷) ب: گردیدند (۸) ب: و میرزا براز نموده هم عهد و پیمان کشتند
(۹) ب: دوست

و خانخانان وعده نمود که این ملک حضرت بادشاه بازبشما عنایت خواهد (۱) فرمود. بعد از آن باتفاق بدیدن (۲) شهر تهته و قلعه تغلق آباد متوجه شدند. و از آنجا بسیر (۳) و شکار بندر لاهوري تشریف فرموده (۴) سیر دریا بخاطر آورده (۵) بقصد دیدن موضع منهره (۶) که درمیان آب شور بیست کروهي بندر واقع است، در کشتیها نشسته روان شدند. و در اثناي راه باد تند برخاست و دریا در تلاطم و امواج آمد، و کشتیها پست و بالا مي شدند. چون مردم خانخانان قبل ازین این صحبت ندیده بودند، استفراغ کرده تغیر حال بهم رسانیدند، و نواب خانخانان متوهم شده بخود سنجید که این حرکت از تدبیر بسیار ابعد بود. و کسان میرزا جاني بعرض رسانیدند که: به ازین وقت نخواهم (۷) یافت. اشاره شود که کشتیٔ خانخانان را غرق بکنند. میرزا جاني بیگ (۸) بآواز بلند استغفار گفتند که: خدانخواسته (۹) باشد که از ما نقض عهد بوقوع آید، جان ما همراه خان خانخانان است، کشتي ما را بکشتیٔ او متصل بکنند (۱۰). چون کشتیٔ میرزاجاني را نزدیک (۱۱) می آوردند واهمه نواب خانخانان زیاده

---

(۱) ب: خواهند (۲) ب: بشهر لهته و قلعه تغلق آباد
(۳) ب: بسیر بندر (۴) ب: تشریف سیر دریا
(۵) ب: آورد و بقصد (۶) جزیرهٔ منوره که مقابل بندر کراچی است
(۷) ب: نخواهیم (۸) ب: میرزا باواز (۹) ب: استغفرالله
(۱۰) ب: کنید (۱۱): ب چون کشتی میرزا را نزدیک کشتی خانخانان می آوردند

میشد. آخرش چون کشتیها بهم پیوست (۱)، میرزا جانی
با دو خدمتگار از کشتیِ خود برآمده، در کشتیِ (۲)
خانخانان آمد [۲/۵۳] و بحرف و حکایت و خواندن اشعار
مناسب حال صحبت را گرم داشت، و نواب خانخانان را
بخود مشغول ساخت، تا از آن تلاطم و امواج بساحل رسیدند. ۵
و آن روز و شب در همان تپه (۳) مقام نموده با هم صحبت
گرم (۴) دا ته اند، و تماشاي درياي شور و مد و جزر
آنجا نمودند. و فرداي آن، باز در يک کشتي سوار شده به
بندر رسیده مراجعت تهته نمودند. و درین اثنا فرمان طلب
رسید که خانخانان و میرزا جانی باتفاق عازم درگاه گردند. ۱۰
بنا برآن باتفاق خانخانان، میرزا جانی بیگ با اهل و عیال
و خاصه خیل خود، از تهته برآمده ملک را حوالهٔ مردم
بادشاهي نمود.

ایام دولت باستقلال و حکومت مردم ارغون و ترخان
در سنه ۱۰۰۰ هـ الف باختتام انجامید. همگي حکمراني این ۱۵
جماعه در سنه نود و چهار (۵) سال، از آنجمله هفتاد و
چهار سال باستقلال و بیست سال در امراي آن ملک.
"البقاءلله الملک المجید و الحمید".

---

(۱) ب: پیوستند (۲) ب: بکشتی
(۳) ب: مقام تبه مقام نموده (۴) ب: باهم صحبت داشتند
(۵) ب: همگی حکمرانی این جماعه نود چهار سال باستقلال و بیست در امرائی آنملک

و چون به بهکر رسیدند، فرزندان و عیال و اهل را
همانجا گذاشته خود همراه خانخانان بتاریخ مذکور بشرف
پابوس مشرف گشتند. و حضرت بادشاه توجه و عنایات
در باره (۱) میرزا جانی مبذول داشته کمال عاطفت و اشفاق
بظهور آورد، و او را بمنصب پنج هزاري سر فراز فرمودند و ۵
ولایت در و بست بجاگیر او مقرر فرمودند. و حکم شد که:
مردم و اهل و عیال و فرزندان خود را میرزا جانی به تهته
رخصت بکند، و خود در خدمت حضور موفور السرور
مسرور باشد.

و در ملازمت بادشاه بمیرزا جاني اعتبار و رعایت تمام بود، چنانچه ۱۰
شاهزاده خسرو را بدامادي او مقرر فرمود، تا آنکه در اوان
که حضرت بادشاه متوجه دکن بودند و فتح احمد نگر و
قلعه اسیر شده، در رجب سنه ۱۰۱۱ احدي و عشر و الف
هجري (۲)، میرزا جانيبیگ بعلت سرسام متوجه جهان جاودان
گردید. مدت [۱/۵۴] حکومت او در تهته هژده سال ۱۵
بود، هفت سال باستقلال و یازده سال بامراي گذرانیده.

---

(۱) ب: بحال میرزا مبذول (۲) این تاریخ وفات در تاریخ معصومي
۲۷ رجب ۱۰۰۸ هـ چاپ شده و محشي مرحوم اشاره میکند، که در اصل
متن ۱۰۱۱ هـ بود

میرزا غازي بیگ ترخان

بعد از فوت میرزا جاني بیگ ترخان، حضرت اکبر بادشاه بالتماس نواب خانخانان، میرزا غازي را غائبانه بمنصب پدرش سرفراز نموده (۱). ولایت تهته را بدستور سابق در و بست جاگیر باو مرحمت فرمود (۲) بشرطي که در ۵ ملازمت حاضر خواهد شد.

و چون (۳) میرزا غازی که با اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده مستظهر بود در آغاز جواني در سنه هفده سالگي بر مسند حکومت تهته بجاي پدر متمکن شد. دست جود او مانند ابر بهاري، زر و جواهر بر فرق عام و خاص نثار ۱۰ میکرد، ایل و الوس و سپاه و رعیت بانعام عام او، بهره مند بوده مرفه‌الحال و فارغ البال بآسایش تمام میگذرانیدند. فضلا و علما دوست بوده (۴)، همیشه صحبت بایشان میداشت، و علما را در حضور به بحث علم معقول مي انداخت، و خود نیز کمال فهم (۵) و استعداد از صحبت آنها بهم رسانیده ۱۵ که آنچه علما میگفتند مدعا طرفین فهمیده منصف میشد(۶). و بسادات‌عظام و مشائخ کرام و درویشان و گوشه نشینان

(۱) ب: فرموده (۲) ب: فرموده (۳) ب: چون میرزا
(۴) ب: بود و همیشه (۵) ب: ملکه و استعداد تمام داشت که آنچه (۶) ب: میشد

اعتقاد تمام داشت، و فراخور احوال هر کس رعایت و پرداخت مینمود.

چون طبعش موزون بود و مشق شعر گفتن میکرد و صاحب دیوان شد، و شعرا را میخواست، از هر طرف مردم صاحب طبع بخدمت او شتافتند. و (۱) درین اثنا ۵ جمعي از شعراء، ملا اسد و ملا رشید وغیره در لباس فقرا از ولایت ایران آمدند. ملا اسد وجیه و قصّه خوان و فصیح بود. میرزا از صحبت ایشان محظوظ گردیده همه را بمنصب و جاگیر سرفراز ساخته. ملا اسد را بمعلمي خود ممتاز گردانید. و شان و شوکت بادشاهانه (۲) را [۲/۵۴] بخود قرار داد. ۱۰ و بعضي امراي (۳) قدیم مقدمات از روي دل سوزي و دولت خواهي بگستاخي (۴) بعرض میرسانیدند، و بطبع عالي میرزا بد میخورد (۵)، و برغم آنها مردم جدید را "خان" ساخته در سلک امراي انتظام داد. چنانچه خوجگي احمد سوداگر (۶) فرنگ را بخطاب "اعتماد خاني" سرفراز ۱۵ ساخته وزیر اعظم خود کرد. و شهبازي که (۷) خدمت کبوتر بازي (۸) داشت بخطاب "شهباز خاني" سر بلند

(۱) ب: درین اثنا (۲) ب: بادشاهانه بخود
(۳) ب: امرایان قدیم که میرزا در دست آنها خورد و کلان شد بعضي مقدمات (۴) ب: گستاخانه
(۵) ب: میرزا میخورد، برغم (۶) ب: سوداگر را بخطاب
(۷) ب: که او (۸) ب: کبوتری

نموده مهر دار ساخت، و بوله هندو خدمتگار را به "دولت رای" و ملا مرشد را به " مرشد خاني " برداشت . و این مردم نودولت بر امرا و خوانین سابق توفیق میجستند، و از ملاحظه خسرو خان که (۱) از امراي نامدار با وقار و زبردست بود نمیتوانستند . بنا برآن خاطر نشان میرزا غازي نمودند که : این مردم قدیم بسیار بي ادب اند، و هیچ ملاحظه از شما ندارند، بوجود آنها ما نمیتوانیم در کار خود مستقل شد، و سر آمد همه خسرو خان است، اگر (۲) درمیان نباشد مهابت شما در دلهاي جمیع مردم (۳) این ولایت جا میکند ! از روي غضب فرمودند که : چون خسرو خان بسلام آید او را دستگیر بکنند ! و میرزا عیسیٰ ترخان در آنجا حاضر بود، نخواست که این قسم امرا ضایع بشود (۴)، از آنجا برخواست . اتفاقاً سر دروازه قلعه به خسرو خان در خورد و (۵) اشارت کرد، از راه برگشت . و میرزا عیسیٰ متوهم شد که مبادا کسی این مقدمه به میرزا غازي رساند از تهته برآمده متوجه دربار عالم مدار گردید، باقي حقیقت میرزا عیسیٰ نوشته خواهد شد .

و در اثني و عشر و الف هجري (۱۰۱۲ھ) سلطان ابوالقاسم بن شاه قاسم بیگلار علم مخالفت بر افراخته

---

(۱) ب : که امیر نامدار و زبردست (۲) ب : اگر او درمیان

(۳) ب : در دلهاي جمیع مردمان خواهد بود

(۴) ب : شود (۵) ب : باو اشارت

باغي شد، و جمعي از مردم سوده وغیره جمع نموده، و نواب میرزا با لشکر بسیار متوجه او شد . چون لشکر میرزا غازي بیگ نزدیک (۱) بجوئبار رسید و میرزا ابوالقاسم در جوئبار بود [۵۵-۱]، دید که این حریف (۲) لشکر نخواهد شد، بنا بر (۳) از آنجا کوچ کرده رو بقلعه شاه گر نمود . چون لشکر میرزا بدانجا رسید تاب مقابله نداشت ، ناچار درون قلعه متحصن گشته . بعد از اندک مدت از محاصره (۴) تنگ آمده، امان خواسته ملازمت نمود . و میرزا غازي باستصواب شاه قاسم خان وزیر او هر دو چشم ابوالقاسم (۵) را میل کشیده کور ساخته همراه خود گرفته، بفتح و نصرت به تهته مراجعت نموده، و بعیش و عشرت مشغول شد . و در همین اثنا سعید خان بطلب میرزا غازي از دربار عالي مدار رسیده و میرزا غازي همراه او شد .

در ثلٰث عشر و الف هجري (۱۰۱۳ھ) متوجه درگاه عالم پناه گردید، بشرف پابوس اکبر بادشاه و شاهزاده (۶) مشرف شد. و بعد از اندک مدت حضرت اکبر بادشاه متوجه بعالم بقا شد (۷)، و حضرت نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

---

(۱) ب: میرزا غازي بیگ بجوئبار رسید

(۲) ب : حریف این لشکر (۳) ب : بنابران (۴) ب : بتنگ

(۵) ب : سلطان ابوالقاسم. نسخه ب (وزیر او) ندارد

(۶) ب : اکبر بادشاه مشرف شد (۷) ب : ملک بقا شد

بر سریر سلطنت و خلافت جلوس فرمود. اول کسی که
بسعادت مبارکبادي استعاد یافت میرزا غازي بود، بعد از
آن امراي دیگر.

و در همان ایام سلطان خسرو باتفاق جمعي از امرا از
قلعه اکبر آباد فرار نمود (۱). و حضرت جهانگیر بادشاه ۵
تعاقب او نموده، بیرون آمده، از امرایان کلان یک یک راطلبیده
کنگاش پرسید که: چه باید کرد؟ خود باید متوجه شد
یا لشکر (۲) فرستاده آید؟ امرایان موافق یک دیگر بعرض
رسانیدند که: حضرت (۳) بدولت در دارالسلطنت باشند،
ولشکرهابفرستند (۴). حضرت ظل الله، میرزاغازي را یادفرمودند ۱۰
که: ازو هم بپرسم که سردار زاده یک جا (۵) ست در
تدبیر غلط نخواهد کرد. یکی از امرایان گفت که: طفل
چه خواهد گفت؟ چون میرزا حاضر شد ازو پرسیدند [۵۵-۲]
که چه (۶) باید کرد؟ میرزا بعرض رسانید که: کنگاش
آنست که بخاطر مبارک رسیده باشد، اما چون از بنده ۱۵
کمینه خود پرسیدند، بدولت سوار شوند تا جواب بعرض
رسانم. حضرت جهانگیر نظر مرحمت (۷) به میرزا غازي
انداخته بامرایان رو کرده که: نمیگفتم سردار زاده در
تدبیر غلط نمیکند! بعد از آن سواري فرمودند و خسرو را

(۱) ب: نموده (۲) ب: متوجه شد یا کدام امرا فرستاده آید
(۳) ب: که خود بدولت (۴) ب: بفرستند (۵) ب: که سردار زاده
است تدبیر (۶) ب: پرسیدند، میرزا بعرض (۷) ب: رحمت

دستگیر کردند.

درین اثنا عرضداشت شاه بیگ خان از قندهار آمد که:
سپاه قزلباش محاصره (۱) قلعه تنگ کرده، اگر کومک
بزودي نمیرسد قلعه از دست میرود! حضرت بادشاه قرا بیگ
خان بهادر را سردار کرده با چند امرا دیگر تعین فرمودند، ۵
میرزا غازي را نیز همراه او ساخت. چون به ملتان رسیدند
بقضاء الٰهي قرا بیگ خان بمرگ مفاجات جان سپرد. امرایان
باتفاق یک دیگر میخواستند که عرضداشت بدرگاه نمایند
و منتظر جواب باشند، و میرزا غازي حکم فرمود که: نقاره
کوچ بکنند! و خود نیز (۲) از دریا عبور نموده مردم سپاه ۱۰
قرا بیگ خان را دلاسا کرده علوفه آنها ده پانزده اضافه
فرموده نوکر خود ساخته روان شد. امرایان ناچار در عقب
او روانه شدند، و کوچ بکوچ خود را به قندهار رسانید.
چون به پنج کروهي قندهار رسید فوجها آراسته قصد محاربه
قزلباش نمود، و سپاه قزلباش نیز صف آراسته باشتعال آمدند. ۱۵
چون التقا عسکرین واقع شد، باقبال جهانگیري دهشت و
خوف و رعب، در دلهاي قزلباش افتاد، بدیدن فوجهاي
میرزا غازي رو بفرار کرده (۲) منهزم شدند، و بسیار اسپان
و اسباب و یراق (۳) که وقت فرار مردم قزلباش میگذاشتند
[۱/۵۶] بدست سپاه میرزا غازي افتاد. و تا سه چهار کروه ۲۰

(۱) ب: بمحاصره (۲) ب: خود از دریا
(۳) ب: نهادند و (۴) ب: و یراق بدست سپاه

تعاقب آنها نموده، در درون قلعه بفتح و فیروزي آمده نزول نمود. و میرزا شاه بیگ خان و باقي امرایان که در قلعه بودند، همه آمده بملاقات میرزا غازي مسرور شدند، و باتفاق نوید فتح را عرضداشت نمودند. و از اشعار خود این دو بیت در آن مرقوم ساخته اینست (۱). قطعه تصنیف میرزا :

آنانکه دعويٌ لمن‌الملک داشتند
چون یافتم ز لطف تو بر قندهار دست
از هول جان گریزان گشتند آنچنان
بر اسپ شان نیافت تو گوئي غبار دست

حضرت جهانگیر بادشاه جرات و چستي و چالاکي میرزا غازي پسندیده بر سر عنایت و عاطفت (۲) آمده، او را بخطاب فرزندي و منصب پنج هزاري او را (۳) به دوازده هزاري سرفراز فرموده بر ولایت تهته مملکت قندهار را (۴) در جاگیر او اضافه فرموده (۵) و حکومت قندهار باو تفویض فرمودند. فرمان (۶) بدستخط خاص صادر شد که : فرزند غازي امیدوار بود، بداند که او را بخطاب فرزندي سرفراز ساختیم و آنچه که لوازم شهزادها ست از سلام و قور و فیل جنگي وغیره میکرده باشد، و حکم فرمودیم که از بندهاي ما تا هزاري روز دیوان پیش او دست بسته استاده باشد، و از هزاري بالاتر از مسند شما دور تر (۷) بادب

(۱) ب : مرقوم ساخته رباعی (۲) ب : عاطفت او را بخطاب
(۳) ب : پنجهزاري و دوازده هزاري (۴) ب : قندهار در
(۵) ب : فرمود (۶) ب : وفرمان (۷) ب : مسند شما و زیر بادب

بنشینند. و زمام اختیار حل و عقد و عزل و نصب آن مملکت، و مردم تعینات آنجا بید اقتدار او دادیم، اگر احدي را هزاري و هزاري را احدي بکند منظور است!

القصه روز بروز شان و شوکت میرزا غازي زیاده میشد، و آن جوان بخت دست همت در سخاوت [۲/۵۶] و جود کشاده مانند ابر، زر فشاني (۱) مینمود. ازین جهت فضلا و شعراء روزگار (۲) از ایران و توران رجوع بخدمت او نمودند، و مجلسش (۳) بهشت آئین همواره (۴) مجمع فضلا و شعراء روزگار بود. و همیشه بعیش و طرب میکوشید، چنانچه هر روز سپاه و رعیت روز عید و هر شب، شب برات از دولت آن جوان بخت داشتند. و غائبانه اکثر مدرسان و شعرا و گوشه نشینان ایران را نام بنام سالیانه مقرر فرموده بود که هر سال بآنها میرسید. ازین ممر همه مردم مداح او بودند، و دربار او نمونه دربار بادشاهي بود. و ضبط و ربط آن مملکت نوعي نمود که مردم ایران را مطیع خود ساخت، و والي ایران ازو اندیشناک (۵) بود، و ایلچیان درمیان آمد و رفت میکردند، و میرزا غازي را والي ایران نیز فرزند (۶) میگفته بتحف آنجا یاد میفرمود.

و بعضي امرایان از (۷) حسد و غرض بعرض مقدس

(۱) ب : زر افشانی (۲) ب : شعرا از ایران (۳) ب : مجلس
(۴) ب : آئین او مجمع (۵) ب : اندیشه ناک
(۶) ب : فرزند خود گفته بتحائف (۷) ب : از روی حسد

حضرت جهانگیر بادشاه رسانیدند که : میرزا غازي هواي
باغي گري در سر کرده به والي ایران ایل گردیده امروز
فردا سرکشي آغاز خواهد کرد! بنا برآن امتحاناً فرمان
طلب به میرزا غازي صادر گشت که : بداک چوکي خود
را بملازمت رسانید! و میرزا از اخلاص درست، بساعتي که ۵
فرمان معلی رسید، روانه دربار عالم مدار گردید، و درمدت
هفده روز از قندهار آمده بشرف قدم بوسي اعلحضرت در
نواحي لاهور در شکار گاه (۱) مشرف شد. و از (۲) آمدن
او خاطر مقدس من کل الوجوه از طرف میرزا غازي (۳) جمع
گشته، آنچه مردم بخلاف واقع بعرض رسانیده بودند محمول ۱۰
بغرض گردید، و میر غازي را بانواع (۴) انعام و اکرام
نواخته مشمول عنایات [۵۷/۱] وعاطفت شاهنشاهي گردانیده،
چند پرگنه از صوبه پنجاب عوض قندهار در تنخواه جاگیر
او مقرر فرموده (۵)، مملکت قندهار باز بطریق انعام باو
مفوض داشته، رخصت بقندهار فرمودند. ۱۵

و میرزا غازي تا هفت سال باستقلال تمام بر مسند
حکومت قندهار بکامراني جلوس نموده. داد جود (۶) و
دهش و مروت و سخاوت و شجاعت و مردانگي داد. درین
مدت اندک باحسان تعام عام، نام نامي خود را در

---

(۱) ب: بشکارگاه (۲) ب: از آمدن
(۳) ب: از طرف میرزا جمع شد (۴) ب: باز از لو به انعام
(۵) ب: نموده (۶) ب: جود وسخاوت و شجاعت و مردي و مردالگي

اطراف (۱) و اکناف ملک ایران و توران و چهار دانگ
هندوستان بنیک نامي مشهور گردانید.

و در سنه (۲) عشرین و الف هجري (۱۰۲۰ هـ) شب جمعه
(۳) از شهر صفر برحمت حق پیوست. عمر شریفش
همگي بست و هفت سال بود، و ایام حکومتش ۵
ده سال، سه سال در تهته و هفت سال در قندهار.
چون بجز نیکنامي خلفي نگذاشت باغي بهائی خان
ولد خسرو خان بعد از رحلت میرزا، خیال فاسد قائم مقامي
میرزا بخاطر رسانیده آواهاي جنگ نمود. مردم او را متهم
داشتند که از روي حرام نمکي آقاي خود را خفه کرد- ۱۰
و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و الماب.

و در آن ایام خسرو خان را از تهته تغیر نموده به
قندهار طلب فرموده بودند. چون خسرو (۴) فوت میرزا شنید
به تهته مراجعت نمود. میرزا عبدالعلي بن میرزا فرخ
بن میرزا شاه رخ بن میرزا محمد باقي که از نبائر محمد باقي ۱۵
همون مانده بود، براي گفت و شنید (۵) بر مسند حکومت
تهته نشانده ملک و حکومت بدست خود آورد.

بعرض اقدس (۶) رسید که خسرو خان، غلام میرزا غازي
بی حکم اقدس از ابناي میرزا محمد باقي [۵۷/۲] خورد سالي

---

(۱) ب: اطراف ایران و توران
(۲) سال احدي و عشرين و الف درست است
(۳) ب: یازدهم صفر
(۴) ب: خبر فوت مرزا شنیده (۵) ب: شنود (۶) ب: چون بعرض

را بدستي کرده باغي شد. میرزا رستم قندهاری را صاحب
صوبه تهته نموده، با چند امراي دیگر بر سر خسرو خان
تعین فرمودند. و میر عبدالرزاق معموري را بخشی و دیوان
ساخته پیش از میرزا رستم به تهته فرستادند که، خسروخان
را دلاسا کرده ملک تهته را ضبط نماید. میر عبدالرزاق ۵
معموري به تهته رسیده و خسرو خان را پانصدي منصب
تجویز نمود. و بتاریخ (۱) شهر محرم الحرام سنه احدي
و عشرین و الف هجري (۱۰۲۱ ه) متعاقب عبدالرزاق،
میرزا رستم به تهته آمده میر عبدالعلی و خسرو خان و عیال
و متعلقان میرزا غازي ارغون و ترخان و سپاه همه را از ۱۰
تهته بر آورده همراه میر عبدالرزاق معموري روانهٔ درگاه خلائق
پناه ساخت، و میر عبدالرزاق همراه این جماعه بدربار رسیده
خطاب "مظفر خاني" یافت.

چون عبدالعلي خان ترخان و خسرو خان وغیره منسوبان
میرزا غازي خان که در تهته و قندهار بودند، بنظر اشرف ۱۵
اقدس گذشته اند (۲)، حکم شد که: عبدالعلي و خسروخان
و پسرش را محبوس سازند! اکثر نوکران عمده میرزا غازي
بمنصب سرفراز شدند و به عیال میرزا غازي مدد معاش
مرحمت فرمودند. باقي کل ارغون و ترخان و سپاه رجوع
بخدمت نواب میرزا عیسي ترخان نمودند. نواب موسي لیه ۲۰
از کمال همت پرداخت نموده هر کس را فراخور (۳) استعداد

(۱) ب: دهم شهر محرم الحرام (۲) ب: گذشتند
(۳) ب: درخور

درخدمت خود نگاهداشت. و خسرو خان در بندي خانه
فوت شد، و میرزا عبدالعلي و لطف الله پسر خسرو خان
که بائیخان باشد، بشفاعت مهد علیا نور جهان بیگم خلاص
شدند. عبدالعلي ترخان را روزینه [۱/۵۸] کرده حوالهٔ
آصف خان نمودند، و لطف الله را بپانصدی (۱) سرفراز ۵
ساختند، و عبدالعلي را چون (۲) جوان شد بجزوي منصب
نواختند تا درسنه تسع و ثلثین و الف (۱۰۳۹) هجري برحمت
حق پیوست (۳). و از نبائر محمد باقی کسي نماند،
و سلسلهٔ او بانتها رسید ـ البقاءُ لله الباقي المجید.

(۱) ب: بپانصدي منصب (۲) ب: و عبدالعلی چون
(۳) کتیبه تاریخ وفات وي ۹ رجب ۱۰۴۰ ه است

نواب میرزا عیسی ترخان

بن جان بابا بن میرزا عیسی ترخان که شمهٔ از احوال
خیر مال او که سابقا مسطور است که مردي خلیق و ادیب
و حلیم و بردبار، صاحب همت و غیرت، قبیله پرور، سپاه
دوست، آبادان کار. در جواني کسب کمالات نموده در
علوم دستگاهی هم رسانیده، بجمیع مکارم اخلاق آراسته و ۵
پیراسته شیوهٔ عدالت و سخاوت شعار خود داشته (۱) در
شجاعت و دلاوري نظیر نداشت.

چون در سنه اثنی و عشر و الف (۱۰۱۲) هجري بشرف
اقدام بوسي حضرت اکبر بادشاه مشرف شده (۲)، اعلیحضرت
عنایت و مهرباني بسیار شامل حال او داشته، خلاف ضابطه ۱۰
آن وقت، از روي رعایت و شفقت، ده سي زیاده منصب
باو مرحمت فرموده در سلک امرایان انتظام داده.

چون حضرت جهانگیر بادشاه بر سریر سلطنت و خلافت
جلوس فرمود، میرزاعیسی ترخان را مشمول عنایات و عاطفت
بادشاهانه گردانیده نوازشها فرمود. و در ایام سلطنت ۱۵
جهانگیر بادشاه مدارالمهامي اکثر بوسائل بود. و میرزا
عیسی ترخان از کمال جمعیت و همت و غیرت بغیر از
بادشاه بکسی سر فرو نمي آورده (۳)، و بارکان دولت توسل

(۱) ب: دالسته (۲) ب: شد
(۳) ب: آورد

نمي جست، لاجرم ارکان [۲/۵۸] دولت در مقام نزاع
او بوده، او را در جاهاي سخت زور طلب تنخواه جاگیر
میکردند. میرزا مذکور جمعیت خوب همراه داشت، از روي
تهور قبول نموده بهر صوبه که میرفت، ترددات نمایان نموده
بانعام و اکرام و اضافهٔ منصب بي منت عمرو و زید، سربلندي ۵
مي یافت.

و میرزا را در خدمت (۱) شاهجهان بادشاه از ایام
شاهزادگي نسبت بندگي و اخلاص بود، چون حضرت جهانگیر
بادشاه در کشمیر برحمت ایزدي واصل (۲) شدند، و حضرت
شاهجهان بادشاه در بیجاپوردکن تشریف داشتند، میرزاعیسی ۱۰
درصوبهٔ گجرات جاگیر داشت، از کمال اخلاص و دانائي بي
استصواب و رخصت صوبه دار گجرات، خطبه بنام همایون حضرت
صاحبقران ثاني در عیدگاه احمدآباد خوانده، روانه خدمت
گردید، و برکناره دهي که سي کروهي احمدآباد است،
بشرف اقدام بوسي مشرف شد، و بسعادت کورنش مبارکبادي
سلطنت بیش از امرایان تعینات آن صوبه استسعاد یافت. ۵۱
مجراي او خوب شده، و حضرت بادشاه ظل الله در بارهٔ
میرزا، کمال عنایت و مرحمت فرمودند. در حیني که از
احمدآباد بدارالسلطنت اکبر آباد متوجه شدند از نهایت
رافت و عاطفت صوبه تهته به میرزا عیسی ترخان شفقت
فرموده حکم کردند: که میرزا به تهته رفته شریر الملک ۲۰
را دستگیر کرده روانه درگاه عالم مدار سازد، تا بخرابي

(۱) ب: حضرت شاه جهان (۲) ب: ایزدي پیست

کردار و افعال شنیعه خود برسد، و اگر جنگی بکند او را بکشد. و میرزا عیسی ترخان با هزار سوار مرزا عنایت‌الله پسر کلان خود را همرکاب همایون نموده، با دویست سوار روانه تهته شد. و شریر الملک سپاهی [۱/۵۹] اول و از شجاعان روزگار (۱) و دلیران اوان بود، و جمعیت خوب ۵ داشت. اما باقبال بادشاهي لشکر از اطراف و جوانب جمع نموده بر سر او آمد، و بعد از جنگ و جدال او را دستگیر ساخته روانه درگاه فلک بارگاه نمود، و مجرائي عظیم میرزا شد، و میرزا را صاحب نوبت ساخته بانعام یک لکه روپیه نقد و هزاري اضافه منصب سرفراز فرمودند. و همچنین در ۱۰ صوبها (۲)دیگر خدمات پسندیده میرزا عیسی ترخان بتقدیم رسانید (۳). و بادشاه قدردان تربیت میرزا نموده اولاً از امراي عظیم‌الشان گردانید، و منصب میرزا عیسی ترخان با پسران به هشت هزاري ذات و هفت هزار سوار و دو اسپه و سه اسپه رسید، و خدمت صاحب صوبگی گجرات و سورت ۱۵ متعلق او بود.

چون در تاریخ ۱۲ (۴) شهر محرم الحرام سنه احدي و ستین الف ۱۰۶۱ هجري میرزا عیسی ترخان برحمت حق پیوست، میرزا صالح محمد خلف الصدق میرزا عیسی را قائمقام پدر فرمودند. و پسران خورد میرزا عیسی ترخان و ۲۰

(۱) ب: شجاعان و دلیران روزگاربود

(۲) ب: صوبه (۳) ب: میرسانید (۴) ب: ۱۳

نبیرهاي و اقربا و عاجزه‌هاي میرزا، جدا جدا بمنصب و مدد معاش سرفراز ساختند. عمر شریفش نود و پنج سال بود. زهي توفیق که، این همه عمر بطاعات الٰهی در امرائي بعیش و عشرت و کامراني بگذرانید (۱)، و نام نامي او در چهار دانگ هندوستان بعدالت و شجاعت مشهور هست. ۵

تمت بالخیر (۲)

---

(۱) ب: گذرانید (۲) در نسخه ب، بعد از تم" این دو بیت ثبت است:

ما یلوح الخط فی القرطاس دهرا و کاتبه رمیم فی التراب
غرض نقشی ست کز ما یاد ماند که هستي را نمی بینم بقائي

۸ـ اسمای اقوام و قبائل

فهارس

۱ـ فهرست رجال

۲ـ اماکن جغرافی

۳ـ نامهاي كتب

فهرست مصادر

از كتابهاي زير جهت نوشتن نسب نامها استفاده شده است:

۱ـ معجم الانساب زامباور (ترجمه عربي) قاهره ۱۹۵۱ع
۲ـ ظفرنامه علي يزدي بنگال ۱۸۸۷ع-۱۸۸۸ع
تهران ۱۳۳۶ شمسي
۳ـ بابرنامه (تركي) A.S. Beveridge لندن ۱۹۰۵ع
۴ـ بابرنامه (ترجمه انگريزي) W. Erskine لندن ۱۸۲۶ع
۵ـ بابرنامه (ترجمه انگريزي) A.S. Bevaridge (دو جلد)
لندن ۱۹۲۲ع
۶ـ بابرنامه (فارسي) ترجمه خان خانان بمبئي ۱۳۰۸ه
۷ـ بابرنامه (اردو) ترجمه ميرزا نصيرالدين دهلي ۱۹۲۴ع
۸ـ جامع التواريخ رشيدالدين فضل الله=دكتر بهمن كريمي
(دو جلد) تهران ۱۳۳۸ش
۹ـ تاريخ گزيده حمدالله مستوفي=براؤن
لندن ۱۹۱۰ع
۱۰ـ تاريخ گزيده حمدالله=دكتر عبدالحسين نواي
تهران ۱۳۳۹ش
۱۱ـ مطلع السعدين عبدالرزاق سمرقندي=مولانا محمد شفيع لاهوري،
(جلد دوم) لاهور ۱۳۶۰ه
۱۲ـ عجائب المقدور (فارسي) ابن عربشاه=محمد علي نجاتی
تهران ۱۳۳۹ه
۱۴ـ روضة الصفا (ج ۵ و ۷) مير خواند تهران ۱۳۳۹ش
۱۵ـ حبيب السير (ج سيوم) خواند امير تهران ۱۳۳۳ش
۱۶ـ تاريخ مغول عباس اقبال تهران ۱۳۴۱ش

۱۷- روضات الجنات (دو جلد) اسفزاري=محمد كاظم امام
تهران ۳۸-۱۳۳۹ش

۱۸- قنديه ملا عبدالحكيم(؟)=ايرج افشار تهران ۱۳۳۴ش

۱۹- سمريه ابو طاهر سمرقندي=ايرج افشار تهران ۱۳۳۰ش

۲۰- همايون‌نامه گلبدن بيگم=A.S, Beveridge لندن ۱۹۰۲ع

۲۱- مكاتيب (خطي دو جلد) دانشگاه سند

۲۲- شعر فارسي در عهد شاهرخ دكتر يار شاطر تهران

۲۳- اويماق مغول محمد عبدالقادر خان امرتسر ۱۹۰۲ع

۲۴- آثار هرات (دو جلد) آقائي خليلي افغاني هرات ۱۳۰۹ش

۲۵- آبدات نفيسه هراة محمد سرور گويا كابل ۱۳۱۶ش

۲۶- تاريخ سند مير معصوم بكهري=دكتر دائود پوته
بمبئي ۱۹۳۸ع

۲۷- تاريخ طاهري محمد طاهر تتوي (نسخهء خطي ملک نگارنده)

۲۸- بيگلرنامه ادراكي بيگلاري (نسخهء خطي ملک نگارنده)

۲۹- تحفة‌الكرام مير علي شير قانع (نسخهء خطي ملک نگارنده)

۳۰- تاريخ افغانستان درعهد گوركاني هند عبدالحي افغاني
كابل ۱۳۴۱هـ

۳۱- ذيل كتاب ظفرنامه شامي حافظ ابرو=دكتر بهمن
تهران ۱۳۲۸ش

۳۲- روضة‌السلاطين فخري هروي=حسام‌الدين راشدي
ادبي بورد

۳۳- مجالس‌النفائس علي شير نواي=علي اصغر حكمت تهران

۳۴- ارمغان مولوي محمد شفيع مرحوم لاهور

۳۵- خيابان فكري سلجوقي كابل ۱۳۴۳هـ

۳۶- گازرگاه فكري سلجوقي كابل ۱۳۴۳هـ

مقالات

۱- آثار هرات كا نقشه مولانا محمد شفيع مرحوم مجله اورنتيل كالج
مئي ۱۹۴۷ع

۲- هرات كے آثار قديمه مترجم مولوي عصمت الله پاني پتي
مجله برهان اپريل و مئي ۱۹۴۱ع

۳- امير علي شير نواي فكري سلجوقي مجله آريانا كابل
نمبر ۳۷-۳۸-۳۹

۴- مينا تورهاي عصر نواي
مترجم مير غلام محمد مجله آريانا كابل نمبر ۳۹

Mohammadan Dynasties S. Lane-poole Paris 1925
History of the Mongols 4 Vols London 1876-88
The Mongols and Russia London 1953
Four Studies on the History of Central Asia 3 Vols Leiden 1956:62
The Mongol Empire M. Prawdin London 1961
The Rise of Chingis Khan and His Conquest of North China H.D. Martin Baltimore 1950
The Secret History of the Mongols A. waley London 1963
The Secret History of the Mongol Dynosty W. K. Sun Aligrah 1957
The Earth Shakers (Tamerlane) H. Lamb Doubleday
Babur H. Lamb London 1962
Ain-I-Akbari Blochmann Calcutta 1927

Notes on the city of Hirat C.E. yate 1887

پیغمبر نوح تا تومنه خان (A-I)

ترخان نامه:

حضرت **نوح** نجي الله - **یافث** - **ترک** - (ترکان او را یافث اغلان گویند و جمیع ترکان از نسل اویند) - **النجه خان** - **دیب باقو خان** - (۱) - **ایلجه خان** - **مغل خان** - **قراخان** - **اغوز خان** - (مسلمان شد و در رواج اسلام میکوشید و جمعیت اولادش بجائي رسید که بیست و چهار شعبه شدند و اکثر ترکان از نسل اویند) - **آي خان** - **یلدوز خان** - **منکلي خان** - **تنگیز خان** - **ایل خان** - **قیان** - (۲) - **منکلي خان** - **یلدوز خان** - **جومنه خان** (؟) - **الانقوي** - **بوذنجر** - (چون به سن تمیز رسید مادرش تخت و افسر بد و سپرد) - **بوقا خان** - **تومنین خان** - **قایدو خان** - **بایسنقر خان** - **تومنه خان** (۳).

---

(۱) حبیب السیر: بین دیب و ایلجه نام کیوک ثبت است

(۲) حبیب السیر: بین قیان و منکلي نام تیمور تاش دارد

(۳) از ترتیب نامها پیدا است که مؤلف ترخان نامه نسب را عیناً از حبیب السیر گرفته است.

پیغمبر نوح تا تومنه خان (A-II)

جامع التواریخ:

نوح - یافث - ابو بجه خان یا ابولجه خان (۱) - **دیب باقوي** (۲) - **قراخان - اوغوز** (۳) - **دیبگیزخان** (۴) .... **آلان قوا** (زن دوبون بایان) (۵) **بوذنجر** (یا بود و نجرخان - پدر هشتم چنگیزخان) - **دوتوم منین** (۶) (بمغولي دو تاقون یعني جد هفتم چنگیزخان) **قایدوخان** (بمغولي بورقو جد ششم ...) - **باي سنقور** (بمغولي بوداوکور جد پنجم ...) - **تومنه خان** (بمغولي بودتوکو جد چهارم ...) (۷).

(۱) ترکان یافث را **ابوبجه خان** خوانده اند؛ و محقق نمیدانند که این ابوبجه خان پسر نوح بوده یا فرزند زادهٔ او...... تمامت مغولان و اصناف اتراک و صحرا نشیان از نسل وي اند. (ص ۲۹) چون عهدي بعید و روزگاري مدید گذشته، و امتداد ایام، سبب نسیان احوال میباشد، و اتراک را کتابي و خطي نبوده، تواریخ چهار پنج هزار سال را ضبط نتوانستند کرد، و تاریخ مصحح قدیم ندارند. مگر بعضي حوادث، که بزمان حال نزدیک تر است، بطریق تواتر به ایشان رسیده، و فرزندان را آن معاني تلقین کرده اند. (ص ۱۱۳).

(۲) **دیب**: موضع تخت و جائ منصب. **باقوي**: بزرگ جمهور قوم. دیب باقوي چهار پسر داشت - **قراخان** - اورخان - کرخان - کزخان. (ص ۳۰) (رک: پا ورقي ص ۳)

(۳) این خدا پرست شد. دختران کزخان و کرخان یکي بعد دیگري در ازدواج آورد؛ وي هرد و خدا پرست نشدند؛ بدختر اورخان نکاح کرد که او خدا پرستي قبول کرده بود. (۳۰-۳۱) و ازین زن شش پسر بوجود آمد... کون خان - آیخان - یولدوزخان - کوک خان - طاف خان - **دینگیزخان**. اولین سه را بنام **بوزوق** خوانده اند و سه آخر را **اوجوق** (ص ۲۵-۳۸-۴۳) — **اوغوز** را لقب **اوي غور** دادند که بترکي معني دارد: بهم پیوستن و مدد کردن. و این اسم بر تمامت آن طایفه و شعب و فرزندان و اروغ ایشان اطلاق کردند (ص ۱۰۵)

(۴) در جامع تا اینجا بتواتر است و گفته است که: بواسطهٔ طول مدت کیفیت اشعاب قبایل و شعب ایشان، بر وجهي که اصل هریک مسمي و مفصل باشد، معلوم نشده (ص ۱۰۵)

(۵) **الانقوا** را از این شوهر دو پسر شد: **بالکونوت** و **بوکونوت**. شوهرش در جواني مرد و بي شوهر ماند... وقتي که درخانه خفته بود، از روزن خرگاه، نوري در آمد و بشکم او فرو رفت. و بعد از مدتي حامله شد و سه پسر در وجود آورد. (ص ۱۷۰-۱۷۱) پسر مهین **بوقون قتقي** که تمامت **اقوام قتقي** از نسل وي اند؛ پسر میانین **بوسون سالجي** که جد **اقوام سالجیوت** بود؛ و نام کهین **بوذنجر خان** (۱) که خلاصهٔ ثمر آن شجر بود... نسب **چنگیزخان** با و پیوست میشود (ص ۱۷۱ تا ۱۷۶) اقوام مغول (لفظ **مغول** در اصل **مونک اول** بود؛ یعني فرو مانده و ساده دل) بر دو قسم اند. **مغول در لکین و مغول نیرون**؛ و مراد از مغول **درلکین** مغول عام است؛ و مراد از **نیرون** آنکه از اصل طاهر باشند؛ یعني از نسل وصلب **الان قوا**. و ایشان اقوامي اند از سه فرزندان که از نور پیدا شدند. و این اقوام سه اند: (رک: پا ورقي ص ۴)

اول: **نیرون:** که از نسل **الان قوا** تا بطن ششم او **قبل خان** بوده باشند. (تمامت این جماعت را از پسران و پسرزادگان و اروغ ایشان مطلقاً نیرون گویند؛ و برادران قبل خان و اروغ ایشان را نیز، هم چنین نیرون گویند.

دوم: **قیات:** طائفه اند که از لسل **قبل خان** پدید آمده اند.

سوم: **قیات بورجقین:** ایشان از پسرزادهٔ **قبل خان، یسوکای بهادر** (پدر چنگیزخان) در وجود آمده اند. (ص ۱۱- ۱۱۲)

(۶) میگویند **بون نجر** دو پسر داشت. یکي **بوقا** و دیگر **ناجین.** (یا بوقتائي ص ۱۷۳) و **دوتوم منین** پسر **بون نجر** نبود بلکه پسر **بوقا** بود. هر دو روایت گفته شد که تا هیچکدام مهمل نباشد (ص ۲۱۸) **دوتوم منین** را نُه پسر بوده اند. وهشت ازان بقتل آمد و نام ایشان معلوم نشد. یکي مانده بنام **قایدوخان** (ص ۱۷۶) مادر این همه پسران **مونولون خاتون** بوده که مونولون ترغون نیز گفته میشود. یعني فربه (ص ۱۷۷). **قایدوخان** سه پسر داشته: **بایء سنقور** و **جاورجین** و **جرقه لینکقوم** (ص ۱۸۰)

(۷) رک: جامع ۲۱۸ و ۱۷۳ تا ۱۷۶ - در ترخان نامه است که او را بایدوخان نیز گوینه. بمغولي جد چهارم را بود توکو (یا بوداتو) گویند. و این نه پسر داشت: جاقسو- باریم شیر بوقا- قاجولي- (قوم برلاس از لسل وي است)- سم قاجیون- بات کلکي- (این پنج پسر از یک مادر بوجود آمدند). قبل خان- (جد چنگیزخان)- اودور بایان— بوذ نجار- دو قلان- جنتائ. این را جوجي ناغو نیز گفتة اند- (۸۵-۱۸۶)

پیغمبر نوح تا تومنه خأن (A-III)

روضة الصفا: (بروایت مقدمه ظفرنامه و کتاب سید جمال الدین عرب)

نوح - یافث- ترک- (یافثا غلان یعني پسر یافث)- **النجه خان- دیب باقوي خان- گیوک خان- آلنجه خان- مغول خان- قراخان- آغوزخان- .... الانقوي- بونجر- بوقاخان- دومین خان- قاید و خان- بای سنقور- تومنه خان.**

(ص ۳ تا ۲۷ ج پنجم)

حبیب السیر: (بروایت: مقدمه ظفرنامه- جامع اعظم و روضة الصفا و تاریخ که بنام اولوغ بیگ نوشته شد)

نوح- یافث- ترک (یافث اغلان)- **النجه خان** (؟)- **دیب باقوي** (دیب: تخت و جاه و منصب. باقوي: بزرگ)- **کیوک- النجه خان- مغول-** (مونگ اول: فرو مانده و ساده دل)- **قراخان- اغوز** (بخدا ایمان آورد مادرش هم مسلمان شد؟ وقتیکه پدرش برخداپرستي او آگاه شد با او جنگید و کشتة شد)- **آي خان** (یعني: ماه)- **یلدزخان** (یعني: ستاره)- **منکلي خان- تنکرخان** (یعني: ریاست و کشتي دولت)- **ایل خان- قیان** (یعني: سیل قوي- اولاد قیان را قیات گویند)...... **تیمور تاش-**

منکلي خواجه- یلدزخان - (از نسل قیان) **جونیه** (زن)_ **الانقوا** (دختر جونیه، بروایت مقدمه ظفرنامه. این زن سه پسر از نور بوجود آورد که اولاد ایشان را نیرون گویند، و نیرون آن را گویند که از نسل طاهر ظاهر شده باشد_ **بوزنجر قآن** (دو پسر یادگار گذاشت بوقا (جد هشتم چنگیز، و قراچار نویان) و دیگري توقیا که (فرزندي داشت ماچین نام)_ **بوقاخان- دوتومنن-** (زنش منولون که بغایت عاقلي بود و او نه پسررا بوجود آورد. و ازان نه، هشت پسر کشتهٔ گشتند ویک پسر باقي ماند)_ **قایدو-** (سه پسر گذاشت: بایسنقر، که جد چنگیز و قراچان نویان است. جرقه لنکوم جد قوم تایجوت. جارچین جد قبیلهٔ سنجوت)_ **بای سنقر- تومنه** (دو منکوحه داشت. ازیکي هفت پسر در وجود آمده و از دیگري دو پسر بیک شکم متولد شد. قبل خان جد سوم چنگیز، و قاچولي بهادر پدر هشتم امیر تیمور گورگان) (ص ٤ تا ١٣ جلد سوم جزو اول)

(B)

تومنه قان یا تومنای خان
(بمغولی: بودتوکو)

قبل خان (٢)
(بمغولي: الینجیک)

نُه پسر داشت

امیر قچولای

برتان بهادر متوفي ٥٣٦ه‍/١١٤١ع
(بمغولی: ابوکه)

یسُوکای بهادر
(بمغولی: ایجکه (ایجیکه) رئیس و خان قبیلهٔ قیات)

چنگیز خان (تولد٥٦٢ه‍/١١٦٧ع+(٣)رمضان٦٢٤ه‍/١٢٢٧ع
(بمغولي: تموچین)

رک: C

امیر ایرذمجي بارولا

امیر سوغوچچن

قراچار نویان

امیر ایجل

امیر ایلنگیز

امیر برکل

امیر ترغای

شیرین بیگ آغا

امیر تیمورگورگان (١)
تولد ٢٥ شعبان ٧٣٦ه‍=٩- اپریل ١٣٣٦میلادي

قتلغ ترکان آغا (٤)

رک: 1

(١) رک: تحقیق نسب امیر تیمور از زکي وليدي طوغان (ارمغان لاهور) و دیگر کتب. نسب از امیر تومنه تا تیمور برسنگ مزار تیمور ثبت است. امیر تیمور با سه زن ازدواج کرد. اولجائی ترکان آغا و تولون آغا که مادر عمر شیخ میرزا بوده است و تورمش آغا. (زکي وليدي ارمغان ص ١١٠)

(٢) رک: جامع‌التواریخ ج ١ ص ٢١٨

(٣) تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ٣ ص ۴

(۴) یک همشیره تیمور شیرین بیگ آغا در نکاح امیر موید آرلات بوده. همشیره دیگر قتلغ ترکان آغا در نکاح امیر سلطان دوغلت و بار دیگر در نکاح امیر داؤد دوغلات بود. این دو غلاتها امرائ شرق تورکستان در اطراف کاشغر و ایسیق کول بوده اند (زکي وليدي ارمغان ص ١١٠)

(C)

چنگیز خان
(٥٦٢—٦٢۴هـ)

تولوی	جغتای	جوجی	أوگتای (أگدای)
(خاقان مغولستان)	(خاقان ماوراءالنهر)	(قراختای)	(قاآنان کبیر)
		چهار پسر از بطن یسُو نجین بیگي بوده اند - شیبان - توال - طغا تیمور - باتو - واز زن دیگر دو پسر داشت بنام اردا - برکه	

(١)

قوبیلائ	منگو (یامنککا)	اریق بوکا (یا أرغبُغا)	هولاگو
(قآن چین)			(ایلخانان)

مسند نشین ٦٥۴هـ / ١٢٥٦ع = ١٩ ربیع‌الاخر ٦٦٣هـ / ١٢٦٥ع

(١) این چهار پسر از بطن سر قویتی بیگی، که دین عیسوی داشت، بوده اند. رک: تاریخ مغول عباس اقبال ص ١٥٥
رک: جامع‌التواریخ - زامباور - لین پول.

رک: D

(D)

(۶۵۴–۶۶۳هـ)
اولین ایلخان

تراغای

اباقا خان
دوم ایلخان
(جلوس ۳ رمضان ۶۶۳هـ/۱۲۶۵ع وفات ۲۰ ذی الحج ۶۸۰هـ/۱۲۸۲ع)

احمد تکودار
سیوم ایلخان
(۶۸۰=۶۸۳)

بایدو
ششم ایلخان
(از جمادي‌الاول تا ذیقعده ۶۹۴هـ)

ارغون خان
چهارم ایلخان
جلوس: ۷- جمادی‌الاخر ۶۸۳هـ/۱۲۸۴ع
وفات: ۶- ربیع‌الاول ۶۹۰هـ/۱۲۹۱ع

گیخاتو
پنجم ایلخان
(۶۹۰-۶۹۴هـ/۱۲۹۴ع)

محمود غازان
هفتم ایلخان
(ولادت ۶۷۰=۱۲۷۱ع جلوس ۶۹۴
وفات ۱۱ شوال ۷۰۳هـ=۱۳۰۳ع)

محمد سلطان اولجایتو خدا بنده
هشتم ایلخان
(جلوس۷۰۳=وفات ۲۸ رمضان ۷۱۶هـ=۱۳۱۶ع)

سلطان ابو سعید بهادر (۲)
نهم ایلخان
(۷۱۶/۱۳۱۶ — ۱۳ ربیع‌الثانی ۷۳۶/۱۳۳۵)

امیرایلچي یا الچي(۱)

ساتي بیگه
(زن سلطان بن یوسف)

دلشادی خاتون
(زن امیر چوبان)

رک: E

(۱) رک: زامباور متن عربی ص ۳۵۹- ص ۳۶۴
(۲) شوهر: بغداد خاتون بنت امیر چوبان و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه چوبان (زامباور ص ۳۶۴) و بعد مرگش ضعف و فتور در سلطنت ایلخاني آشکار گشت.

(E)

امیر الچي (۱)

امیر ایکو تمر (یا اکو تیمور) (۲)

امیر اتلمش — امیر شنکل (شنکل بک)

رک: G

برتق بیگ (برتک) — میرزا قاسم بیگ — شیخم بیگ — علقہ بیگ — خدا یار بیگ

میر شیخو بیگ (شاخو)

محمود بیگ

یار بیگ

میر فرّخ بیگ

میرم بیگ (میران)

آحمد ولی بیگ (احمد)

فرّخ بیگ

امیر حسن بصري (امیر بصري) (۳)

رک: F

(۱) رک: ترخان نامه. از امیر ایلچی تا امیر حسن بصری زامباور نیز دارد (ص ۴۳۰) در قوسین نامهائی ست که زامباور ثبت کرده است.

(۲) صاحب ترخان نامه مینویسد که: در ظفرنامه مسطور است که: امیر ایکو تمر در جنگ تقتمش خان جان نثار شد. حضرت صاحبقران، آنچه اولاد داشت دران موقف هولناک ثابت قدم ورزیدند، بخطاب والا ترخان ملقب ساختند، ولی در ظفرنامه این طوری عبارت یافته نشد. در ظفرنامه نامش ایکو تمور و ایکو تمر (ص ۳۳۴-۳۳۹) ثبت است. و در بیان کشته شدن امیر ایکو تمر (ص ۳۷۷) گفته است که:-... بیسار در راه روان بسر امیر ایکو تمر راندند، و او کمال شجاعت و فرط دلاوری، پای ثبات بیفشرد، و به زخم تیر آهن گداز، چند قوشون را باز داشت، و چندان کوشش نمود... درین اثنا از قضا تیری باسب او رسید، و او نیز زخم خورده بود...... و از غایت حمیت و مردانگی دست جلادت از جنگ بازنکشید تا دشمنان او را نشناخته شهید کردند... (۳۷۸-۷۷) ... و جماعتي را که، دران موقف هولناک، پاي ثبات فشرده بودند، و بشرایط سربازي قیام نموده، با نواع تربیت و نوازش بلند پایه و سرافراز گردانید، و حکم ترخاني ارزاني داشة فرمان داد که: جماعت یساولان دست رد پیش ایشان ندارند، و از در آمدن بحضرت ما منع نکنند و تانُه گناه که از ایشان و فرزندان ایشان صادر شود، نپرسند:

چنین داد پاسخ که: تانُه نـژاد	هر آنکس که از تخم ایشان بزاد
گـنـه شان نـپـرسند، ابنای مـا	کـزین پس نشینند بـر جای مـا

و خویشان امیر ایکو تمور را که بعز شهادت فایز شده بود، عنایت و مرحمت بسیار فرمود و ازانجمله شاه ملک پسر قلحغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه و رسم امیر ایکو تمر باو داده و مهر کلان و مهر پروانه باو سپرد...... (ص ۳۸۰) همین عبارت را صاحب حبیب‌السیر عیناً نقل کرده است (رک: ج ۳ ص ۴۴۹)

(۳) حسن فقط در تاریخ سند میر معصوم آمده (ص ۲۱۸) و در ترخان نامه و ...

دختر
در سال ۹۰۳ هـ= ۱۴۹۷ع میرزا بدیع الزمان بن سلطان حسین بایقرا ازدواج کرد (۱۳) و در حدود سال ۹۱۰ هـ= ۱۵۰۴ع مرد. مادرش نیز همانوقت زندگانی را پدرود کرد.

محمد مقیم (۷)
وفات در حدود ۹۱۳-۹۱۴هـ/۸-۱۵۰۷ع پسر خورد. حاکم کابل. با دختر الغ بیگ بن سلطان‌ابوسعید درکابل ۹۰۸هـ/۱۵۰۲ع ازدواج کرد

حاجي ماه بیگم (۸)
میرزا باقي او را در زندان انداخت و آنجا مرد. از بطن بي بي ظریف خاتون بدنیا آمد. یکی بعد دیگری باسه شوهر عقد بست

(۲)شاه حسن ارغون
شد نکاح ثاني

(۳)میرزا عیسي
بعد مرگ شاه حسن نکاح ثالث کرد

ن

ریق در
شاه قاسم

۱ (۳) رک: معصومي ۲۱۱ (۴) رک: معصومي
ن ۲۹۳-۲۹۰؛ معصومي ۹۸-۱۰۳؛ رحیمي ج ۱،
۲۶۸ (۱۱) رک: معصومي ۱۹۲؛ همایون‌نامه

خان نامه

(F)

امیر حسن بصري

امیر ذوالنون ارغون

حاکم قندهار و زمین داور و بست.
در جنگ شیباني کشته شد ۹۱۳هـ=۱۵۰۷ع

سلطان علي(۱)
حاکم سیستان
نائب سلطان حسین بایقرا
حدود سال ۹۱۰هـ/۱۵۰۴ع

ملک علي(ملک‌علي)(۲)

میرزا شادمان (۳)
داماد میرزا باقي)

؟

حبیبه‌سلطان بیگم
ارغون. زوجه
سلطان احمد میرزا
میران شاهي

معصومه بیگم
زوجه بابر بادشاه (۱۲)

احمد بیگ

میر فرّخ بیگ (۹)
باني جامع فرخ
ته ۹۳۸هـ/۱۵۳۱ع

میرزا شاه‌بیگ ارغون (شجاع بیگ)

در ۹۲۷هـ=۱۵۲۱ع برسند تسلط کرد. بتاریخ ۲۲ شعبان ۹۲۸هـ=۱۵۲۲ع مرد. دو زن داشت فاطمه سلطان بیگم و خانزاده بیگم

میرزا شاه حسن ارغون

(وفات در موضع علیپوتره بوقت عصر بتاریخ ۱۲ ربیع‌الاول ۹۶۲هـ/۱۵۵۵ع)
در سال ۹۳۰ با گلبرگ بیگم ازدواج کرد و بعد از چندي طلاق مابین واقع شد و گلبرگ بیگم با همایون عقد بست. وقتیکه همایون در سند بود، این زنش همراه بود. (۱۱)

سلطان محمد (٦)
در سال ۸۹۵هـ= ۱۴۹۰ع بمقام‌جلوگیر درهٔ بولان نزد بي‌بي راني در جنگ دریا خان سپه سالار سند کشته شد.

دختر
در سال ۹۰۳هـ= ۱۴۹۷ع میرزا بدیع‌الزمان بن سلطان حسین بایقرا ازدواج کرد (۱۳) و در حدود سال ۹۱۰هـ= ۱۵۰۴ع مرد. مادرش نیز همانوقت زندگانی را پدرود کرد.

محمد مقیم (۷)
وفات در حدود ۹۱۳-۹۱۴هـ/۱۵۰۷-۸ع؛ پسر خورد. حاکم کابل. با دختر الغ بیگ بن سلطان‌ابوسعید درکابل ۹۰۸هـ/۱۵۰۲ع ازدواج کرد

حاجي ماه بیگم (۸)
میرزا باقي او را در زندان انداخت و آنجا مرد. از بطن بي‌بي ظریف خاتون بدنیا آمد. یکی بعد دیگری باسه شوهر عقد بست

(۱) قاسم کوکه (۱۰)
در جنگ عبدالله خان کشته شد

(۲)شاه‌حسن‌ارغون
نکاح ثاني

(۳)میرزا عیسی
بعد مرگ شاه حسن
نکاح ثالث کرد

ناهید بیگم
بابر او را به محب علي خان برلاس ولد میرخلیفه وصلت کرد (۱۰)

رابعه بیگم
زوجه میرزا نجابت خان و بعد تفریق در ازدواج میرزا باقی آمد، و از دست امیرشاه قاسم بیگلار کشته شد.

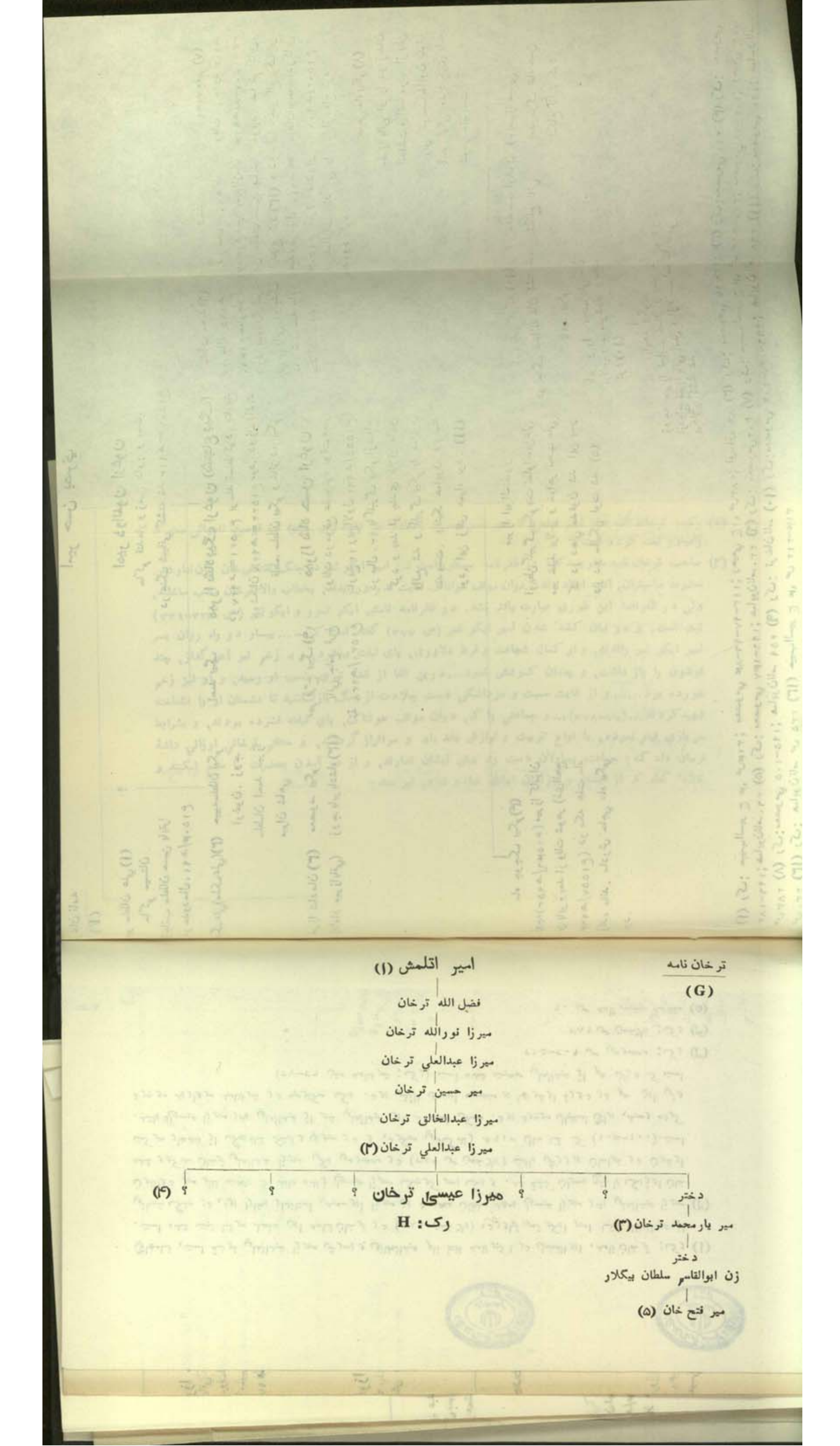
میرزا ابوالمنصور
از بطن گلبرگ بیگم بنت نظام‌الدین‌علي میر خلیفه برلاس و خواهر محب علي که در دهلي مدفون شد. این پسر در دو سالگي فوت شد. (۵)

ماه چوچک بیگم(۴)
زوجه(۹۵۳هـ/۱۵۴۶ع) میرزا کامران بن بابر و بعد از وفات شوهر (ذی‌الحج ۹۶۴هـ/۱۵۵۷ع) در مکه هفت ماه زنده ماند. مادرش حاجي ماه بیگم بود.

(۱) رک: حبیب‌السیر ج ۴، ص۳۱۴؛ معصومي ۸۴-۹۶-۹۷-۱۱۳؛ رحیمي ج۱، ص۲۸۳؛ اویماق ۸۸ (۲) رک: معصومي ۹۷-۱۱۳ (۳) رک:معصومي ۲۱۱ (۴) رک: معصومي ۱۸۲-۱۹۶؛ همایون‌نامه ۲۶۰ (۵) رک: معصومي ۱۴۷-۱۹۶؛ همایون‌نامه ۲۳۰ (٦) رک: معصومي۳۰۲ (۷) رک: حبیب‌السیر ج ۴، ص ۲۹۳-۳۹۰؛ معصومي۹۸-۱۰۳؛ رحیمي ج۱، ص۲۸۳ (۸) رک:معصومي ۱۰۵-۱۹۵؛ همایون‌نامه ۲۵۹ (۹) رک: ترخان‌نامه (۱۰) رک:معصومي ۱۰۳-۱۴۷-۱۹۶؛ همایون‌نامه ۲۶۸ (۱۱) رک: معصومي ۱۹۲؛ همایون‌نامه

(۱) رک: ترخان نامه. از امیر ایلچي تا امیرحسن بصری زامباور نیز دارد (ص ۴۳۰) درقوسین نامهائی ست که زامباور ثبت کرده است.
(۲) صاحب ترخان‌نامه مینویسد که: در ظفرنامه مسطور است که: امیر ایکو تمر در جنگ تقتمش‌خان جان‌نثار شد. حضرت صاحبقران، آنچه اولاد داشت دران موقف هولناک ثابت قدم ورزیدند، بخطاب والا ترخان ملقب ساختند، ولی در ظفرنامه این طوری عبارت یافته نشد. در ظفرنامه نامش ایکو تمور و ایکوتمر (ص ۳۳۴-۳۳۹) ثبت است. و در بیان کشتهٔ شدن امیر ایکو تمر (ص ۳۷۷) گفته است که:-... بیسار در راه روان بسر امیر ایکو تمر راندند، و او کمال شجاعت و فرط دلاوری، پای ثبات بیفشرد، و به زخم تیر آهن گداز، چند قوشون را باز داشت، و چندان کوشش نمود... درین اثنا از قضا تیری باسب او رسید، و او نیز زخم خورده بود...... و از غایت حمیت و مردانگی دست جلادت از جنگ بازنکشید تا دشمنان او را نشناخته شهید کردند... (۳۷۸-۷۷)... و جماعتي را که، دران موقف هولناک، پاي ثبات فشرده بودند، و بشرایط سربازي قیام نموده، با نواع تربیت و نوازش بلند پایه و سرافراز گردانید، و حکم ترخاني ارزاني داشته فرمان داد که: جماعت یساولان دست رد پیش ایشان ندارند، و از در آمدن بحضرت ما منع نکنند و تانُهٔ گناه که از ایشان و فرزندان ایشان صادر شود، نپرسند:

(G)


امیر اتلمش (۱)
فضل الله ترخان
میرزا نورالله ترخان
میرزا عبدالعلی ترخان
میر حسین ترخان
میرزا عبدالخالق ترخان
میرزا عبدالعلی ترخان (۲)
دختر
میر یارمحمد ترخان (۳)
دختر
زن ابوالقاسم سلطان بیگلار
میر فتح خان (۵)
؟
؟
میرزا عیسی ترخان
رک: H
؟
؟
؟
(۴)

میرزا محمد صالح اول
مقتول شنبه ۲۳-شعبان ۹۷۰هـ
مدفن مکلي در گورستان
که بنامش معروف است

سلطان ابراهیم اول
م ۱۶-ربیع الاول ۹۶۶هـ
مدفن مکلي در گورستان
که بنامش معروف است

میرزا ناصر

میرزا جوهر
بحکم باقي کشة شد

میرزا سلیمان اول
متوفي ۹۶۴هـ

میرزا ...
لاولد-...
۸-رج...
مدفن گورستان...

محمد غالب
بحکم باقي درسال ۹۷۹هـ
کشة شد. دفن گورستان
عیسی اول

دختر (۱)
زوجه سید جلال بن
سید علي ثاني شیرازي

میرزا ابراهیم ثاني
متوفي ۱۰۴۷هـ مدفن
مکلي گورستان عیسی اول

حور بیگم
ربیع الاول ۱۰۱۲هـ
مدفن گورستان زنانه
عیسی اول

میرزا شاه‌رخ اول
متوفي ۹۹۲هـ
حاکم نصرپور
مدفن گورستان باقي

میرزا مظفر اول
مادرش از قوم
جاریجه بود.
حاکم بدین
و چاچکان

بیگه جان
متوفي پنجشنبه
رجب ۱۰۱۸هـ
مدفن گورستان
زنانه عیسی اول

سید میر محمد
مؤلف ترخان نامه

میرزا زاهد ثاني

میرزا سلیمان ثاني

میرزا ابوالفتح ثاني
متوفي ۱۰۹۲هـ
مدفن مقبره عیسی اول

میرزا شاه رخ ثالث

شاه رخ ؟ (۳)

فرخ میرزا

بدیع الزمان
متوفي ۱۰۱۱هـ
مدفن درگنبد هشت پهلو
در گورستان محمد باقي

میرزا عبدالعلي اول
متوفي ۹-رجب ۱۰۴۰هـ
در ۱۰۲۱هـ بعد فوت
میرزا غازي بکوشش امیر
خسرو چرکس بر مسند
سند نشست و بحکم
جهانگیر معزول شد.
مدفن در مقبره باقي.

بیچه یادگار بیگم
م- ۱۴ رمضان
۹۶۰هـ

چوچک بیـ...
م-۲۶ شعبا...
۱۰۱۱هـ...
گورستان ز...
عیسی اول

(۱) ترخان نامه: از اولاد میرزا صالح نواسه‌ها است که اسامي آنها در شجرهٔ سادات عظام اولاد امیر کبیر میر سید علي شیرازي (تتوي) مرقوم است.

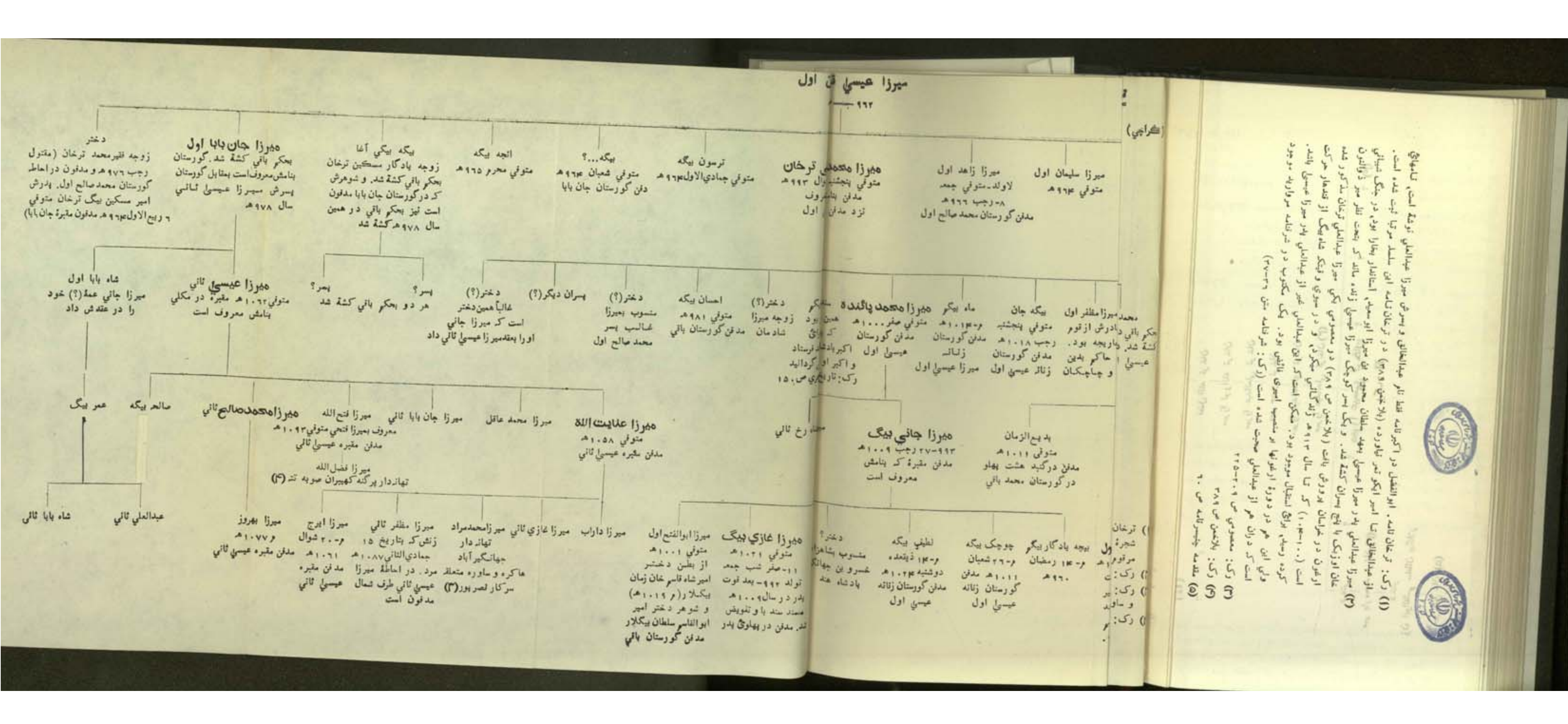
(۲) رک: طاهري ص ۱۷۱ ص ۱۷۳ ص ۱۷۴

(۳) رک: مجموعه مکتوبات دانشگاه سند (20461) ورق ۹۲- هاکره و ساوره سر راه قوافل احمدآباد و جیسلمیر و ملتان است.

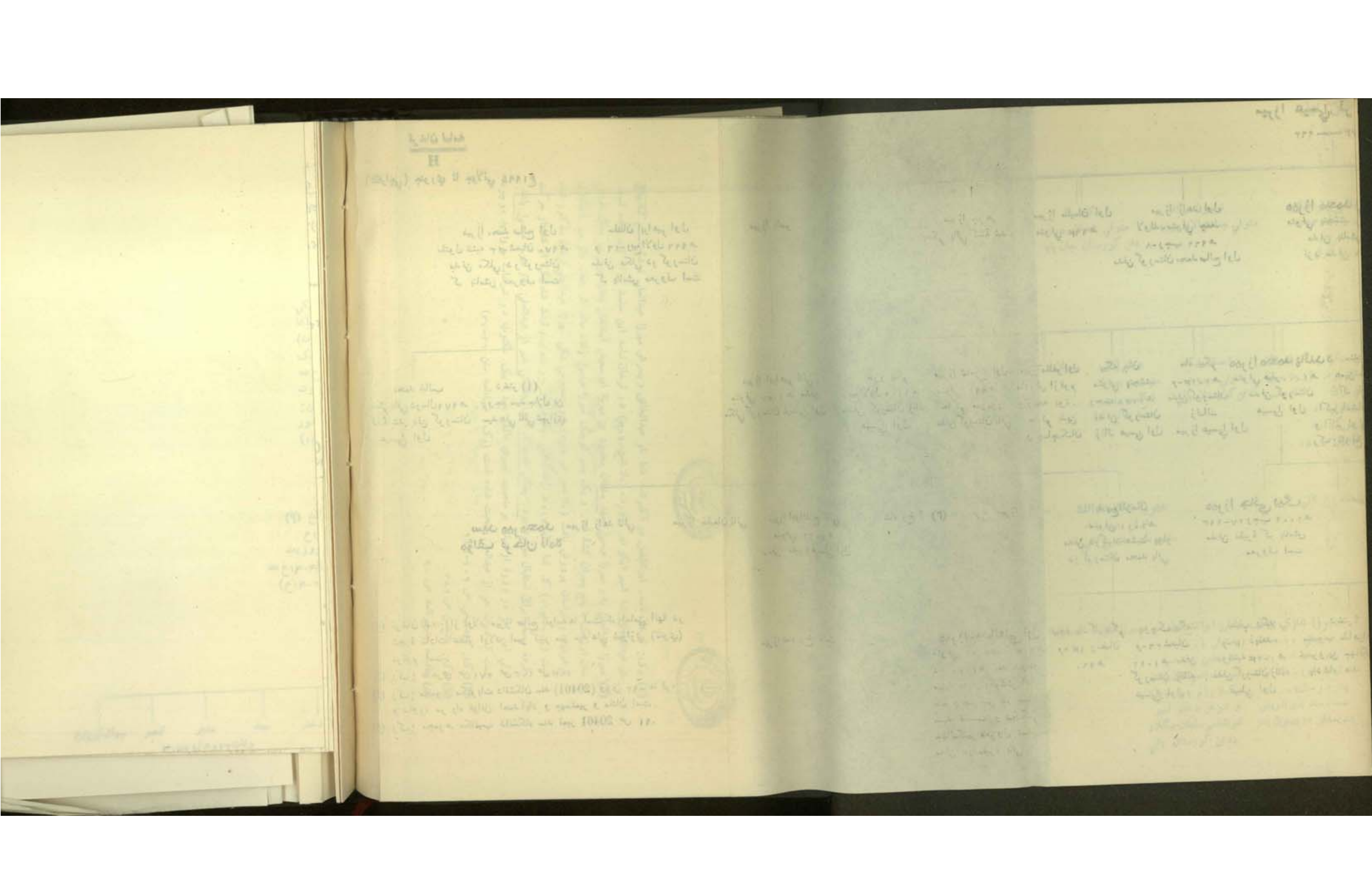
(۴) رک: مجموعه مکاتیب دانشگاه سند نمبر 20461 ص ۹۱.

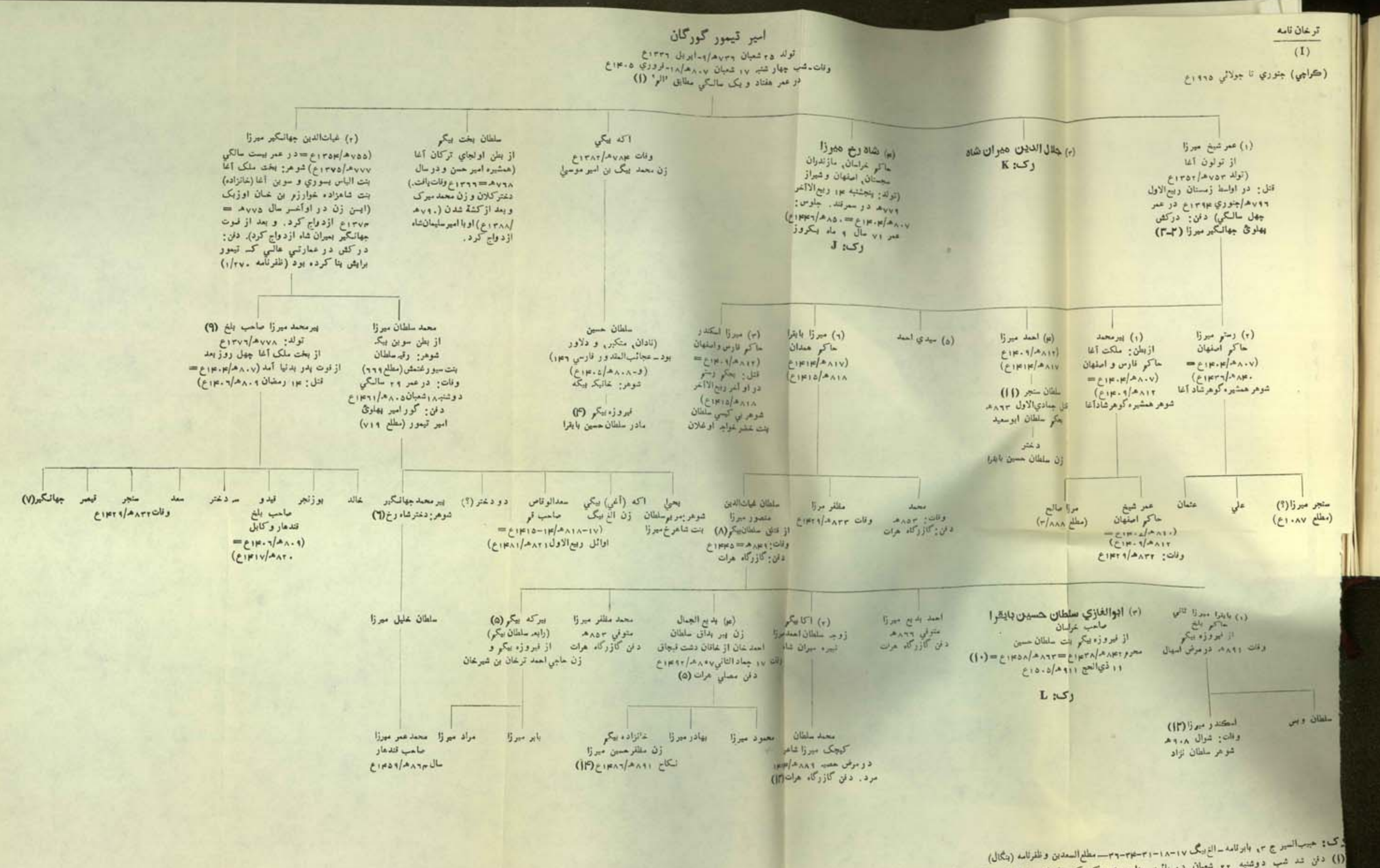






میرزا عیسی خان اول
۹۶۲
میرزا سلیمان اول
متوفی ۹۶۴ هـ
میرزا زاهد اول
لاولد ـ متوفی جمعه
۸ ـ رجب ۹۶۶ هـ
مدفن گورستان محمد صالح اول
میرزا محمدی ترخان
متوفی پنجشنبه ۹۹۳ هـ
مدفن بنام معروف
نزد مدفن اول
ترسون بیگه
متوفی جمادی الاول ۹۶۹ هـ
بیگه...؟
متوفی شعبان ۹۶۹ هـ
دفن گورستان جان بابا
انجه بیگه
متوفی محرم ۹۶۵ هـ
بیگه بیگی آغا
زوجه یادگار مسکین ترخان
بحکم باقی کشته شد. و شوهرش
که در گورستان جان بابا مدفون
است نیز بحکم باقی در همین
سال ۹۷۸ هـ کشته شد
میرزا جان بابا اول
بحکم باقی کشته شد. گورستان
بنامش معروف است بمقابل گورستان
پسرش میرزا عیسی ثانی
سال ۹۷۸ هـ
دختر
زوجه فقیر محمد ترخان (مقتول
رجب ۹۷۶ هـ و مدفون در احاطه
گورستان محمد صالح اول. پدرش
امیر مسکین بیگ ترخان متوفی
۶ ربیع الاول ۹۶۹ هـ مدفون مقبره جان بابا)
محمد میرزا مظفر اول
بحکم باقی با دو برادرش از توم
کشته شد
بیگه جان
متوفی پنجشنبه
رجب ۱۰۱۸ هـ
مدفن گورستان
زنانه عیسی اول
ماه بیگم
م ـ ۱۰۱۳ هـ
مدفن گورستان
زنانه
میرزا عیسی اول
میرزا محمد پائنده
متوفی صفر ۱۰۰۰ هـ
مدفن گورستان
عیسی اول
دختر (؟)
زوجه میرزا
شاه مان
احسان بیگه
متوفی ۹۸۱ هـ
مدفن گورستان باقی
دختر (؟)
منسوب بمیرزا
غالب پسر
محمد صالح اول
پسران دیگر (؟)
دختر (؟)
غالباً همین دختر
است که میرزا جانی
او را بعقد میرزا عیسی ثانی داد
پسر؟
هر دو بحکم باقی کشته شد
پسر؟
میرزا عیسی ثانی
متوفی ۱۰۶۲ هـ مقبره در مکلی
بنامش معروف است
شاه بابا اول
میرزا جانی عمهٔ (؟) خود
را در عقدش داد
بدیع الزمان
متوفی ۱۰۱۱ هـ
مدفن در گنبد هشت پهلو
در گورستان محمد باقی
میرزا جانی بیگ
۹۹۳ ـ ۲۷ رجب ۱۰۰۹ هـ
مدفن مقبرهٔ که بنامش
معروف است
میرزا عنایت الله
متوفی ۱۰۵۸ هـ
مدفن مقبره عیسی ثانی
میرزا محمد عاقل
میرزا جان بابا ثانی
میرزا فتح الله
معروف بمیرزا فتحی متوفی ۱۰۹۳ هـ
مدفن مقبره عیسی ثانی
میرزا محمد صالح ثانی
میرزا فضل الله
تهانه دار پرگنه کهیبران صوبه تته (۴)
صالح بیگه
عمر بیگ
عبدالعلی ثانی
شاه بابا ثانی
میرزا بهروز
م ۱۰۷۷ هـ
مدفن مقبره عیسی ثانی
میرزا ایرج
م ـ ۲۰ شوال
۱۰۶۱ هـ مدفن مقبره
عیسی ثانی
میرزا مظفر ثانی
زنش که بتاریخ ۱۵
جمادی الثانی ۱۰۸۷ هـ
مرد. در احاطهٔ میرزا
عیسی ثانی طرف شمال
مدفون است
میرزا محمد مراد
تهانه دار
جهانگیرآباد
هاکره و ساوره متعلق
سرکار نصرپور (۳)
میرزا غازی ثانی
میرزا داراب
میرزا ابوالفتح اول
متوفی ۱۰۰۱ هـ
از بطن دختر
امیر شاه قاسم خان زمان
بیگلار (م ۱۰۱۹ هـ)
و شوهر دختر امیر
ابوالقاسم سلطان بیگلار
مدفن گورستان باقی
میرزا غازی بیگ
متوفی ۱۰۲۱ هـ
۱۱ ـ صفر شب جمعه
تولد ۹۹۲ ـ بعد فوت
پدر در سال ۱۰۰۹ هـ
مسند سند با و تفویض
شد. مدفن در پهلوی پدر
دختر؟
منسوب بشاهزاده
خسرو بن جهانگیر
پادشاه هند
لطیفه بیگه
م ـ ۱۴ ذیقعده
دوشنبه ۱۰۲۴ هـ
مدفن گورستان زنانه
عیسی اول
چوچک بیگه
م ـ ۲۶ شعبان
۱۰۱۱ هـ مدفن
گورستان زنانه
عیسی اول
بیجه یادگار بیگم
م ـ ۱۴ رمضان
۹۶۰ هـ





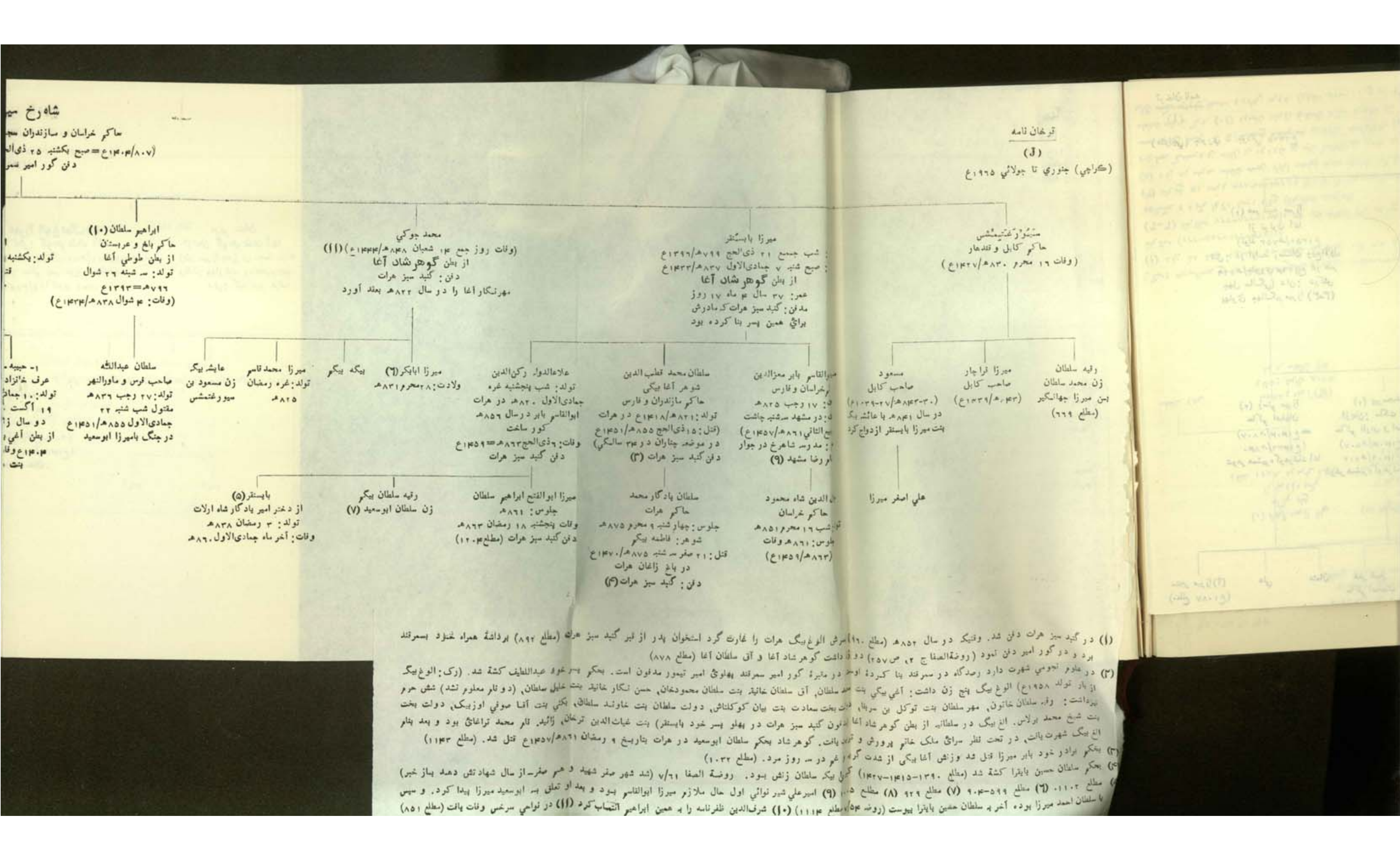
رک: حبیب‌السیر ج ۳، بابرنامه ـ الغ‌بیگ ۱۷-۱۸-۳۱-۳۴-۳۶ ـ مطلع‌السعدین و ظفرنامه (بنگال)

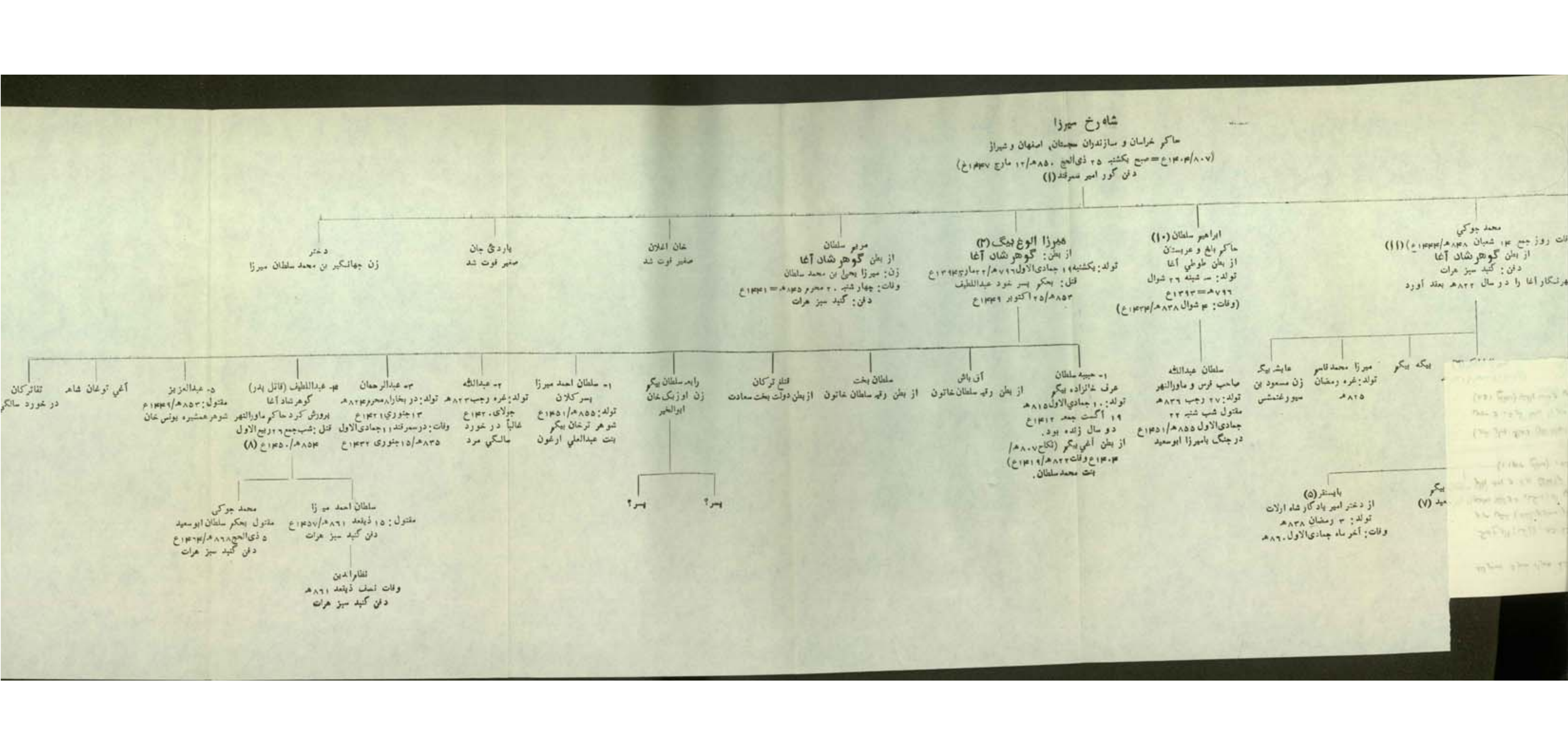
(۱) دفن شد شب دوشنبه ۲۲ شعبان در پائین مزار سید برکه که تابوتش را از اندخوئ نقل کرده درقبه‌گور امیر سپرد خاک کرده بودند. ظفرنامه ۷۱۹-۷۳۱/۲) مدت سلطنت ۳۶ سال بود. وقتیکه فوت شد سی وشش پسر و پسر زادگان را دید. ظفرنامه (۶۶۱-۶۶۵-۶۶۲-۷۳۴/۲).

(۲-۳) ظفرنامه ۶۶۷-۶۶۸-۶۷۱/۱ سه زن داشت بنام سونج قتلغ آغا-بیگ ملک آغا- ملکت آغا- مدفن‌گاه درکش درمحلي که مزار شیخ شمس‌الدین کلار و پدر او امیر طراغائي واقع است، در جانب قبلي آن مزار است. از یمن و یسار آن بقعه، مقابر امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد تیمور واقع (ظفرنامه ۶۷۰/۱).

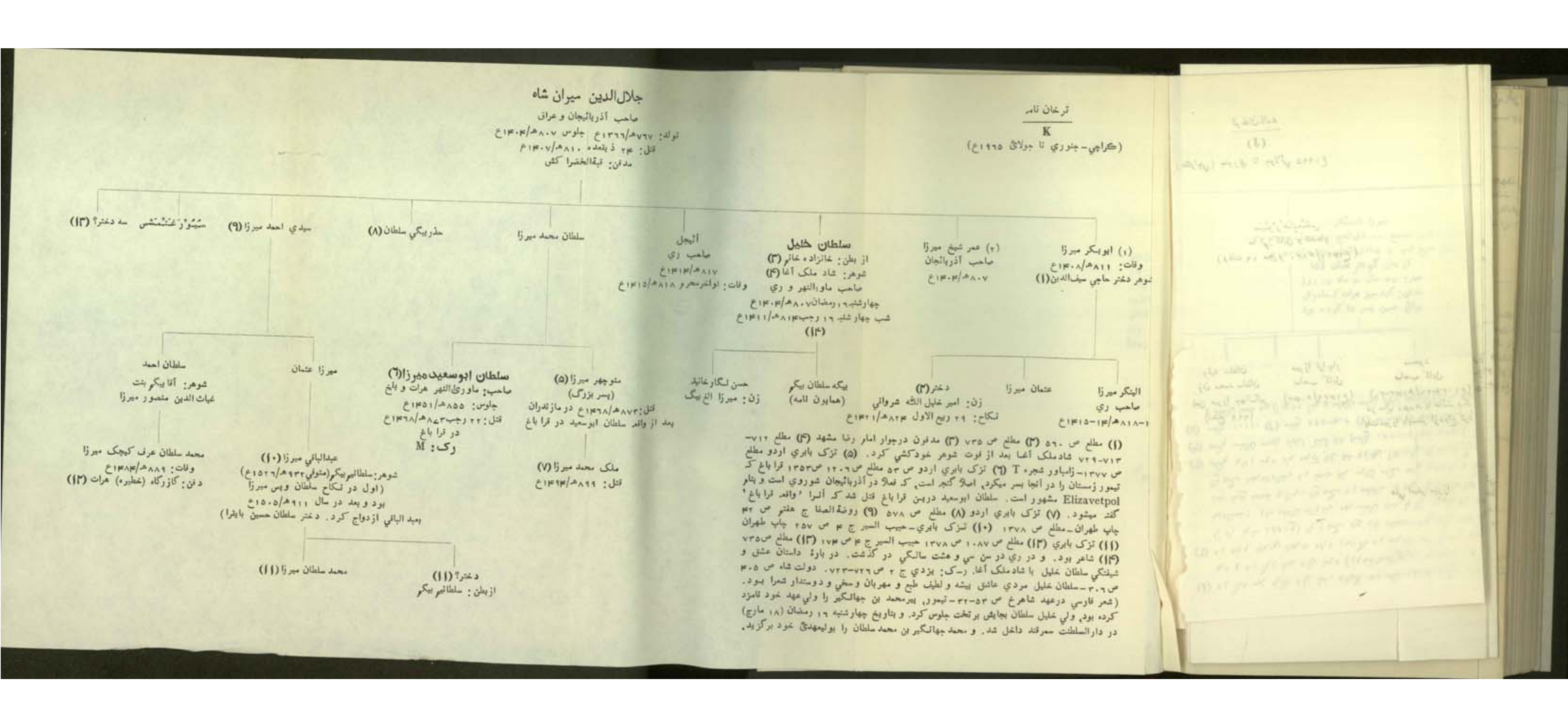
(۴) بتاریخ ۱۴ محرم ۸۷۴ھ=۱۴۶۹ع از دنیا گذشت و درکوچه خیابان هرات درخطیره عالي دفن شد. (مطلع ۱۳۹۴) این گنبد نزدیک مزارمنسوب به امام زادي بود (خیابان فکري سلجوقي).

(۵) دفن در مدرسه سلطان حسین بایقرا مصلئ هرات (خیابان فکري سلجوقي). (۶) ۱۴ جمادي‌الآخر ۸۱۶ھ عقد بست (مطلع ۲۴۴). (۷) ظفرنامه ۷۳۴/۲). (۸) بنت امیرزاده علي بن اسکندرمیرزا ابلجکرائ که بسه واسطه بچنگیز میرسد. و والده تنلق سلطان، بي‌بي فاطمه بود؛ بنت امیر کیخسرو بن حنظل بن سودون بن مان کیلکان بن تومنه بن تیني‌خان. و والده تیني خان فاطمه قتلق خالم بنت آق تیمورخان که از اولاد کپک‌خان است. و مادر قتلق خالم سکینه خالم که معروف به تیني توجین بود. و سکینه خالم دختر قدوة السالکین شیخ شمس‌الدین محمدمسکین است؛ که فرزند شیخ عبدالواحد بن خواجه عبدالهادی بن مقرب حضرت باري خواجه عبدالله انصاري بود (روضه ۸/۷). (۹) تیمور پیرمحمد را ولیعهد کرده بود. وقتیکه تیمور فوت شد پیرمحمد در قندهار بود. و خلیل سلطان بن جلال‌الدین میران‌شاه بر تخت سلطنت جلوس کرد. (۱۰) درمیان مشرق و شمال هرات نزدیک پل تولنکي درسرائ دولت‌خان تولدیافت (روضه ۸/۷) (۱۱) مطلع ۱۱۹۳-۱۱۹۶-۱۰۸۲ (۱۲) روضةالصفا ج ۷ ص ۹۵-ص ۱۰۳- ص ۱۹۵ (۱۳) درگنبدخاص که برایش بنا شده بود دفن شد. مولانا جامي براڻ سنگ مزارش قصیده و رباعي سرود. (روضه ۹۵-۱۰۰ ج ۷) (۱۴) نکاح بیشتر از خمس ستین وثما نمائة روضه ۲۱-۱۰۰-۱۰۳ ج ۷ و بابرنامه.


ترخان نامه
(J)
(کراچي) جنوري تا جولائي ۱۹۶۵ع
شاه رخ
حاکم خراسان و مازندران
دفن گور امیر
ابراهیم سلطان (۱۰)
حاکم بلخ و عربستان
از بطن طوطي آغا
تولد: سه شنبه ۲۶ شوال
۷۹۶هـ=۱۳۹۳ع
(وفات: ۴ شوال ۸۳۸هـ/۱۴۳۴ع)
محمد جوکي
(وفات روز جمع ۱۴ شعبان ۸۴۸هـ/۱۴۴۴ع) (۱۱)
از بطن گوهرشاد آغا
دفن: گنبد سبز هرات
مهرنگار آغا را در سال ۸۲۲هـ بعقد آورد
میرزا بایسنغر
شب جمع ۲۱ ذی‌الحج ۷۹۹هـ/۱۳۹۶ع
صبح شنبه ۷ جمادی‌الاول ۸۳۷هـ/۱۴۳۳ع
از بطن گوهرشاد آغا
عمر: ۳۷ سال ۴ ماه ۱۷ روز
مدفن: گنبد سبز هرات که مادرش
براي همین پسر بنا کرده بود
سیورغتمش
حاکم کابل و قندهار
(وفات ۱۶ محرم ۸۳۰هـ/۱۴۲۷ع)
سلطان عبدالله
صاحب فرس و ماوراالنهر
تولد: ۲۷ رجب ۸۳۶هـ
مقتول شب شنبه ۲۲
جمادی‌الاول ۸۵۵هـ/۱۴۵۱ع
در جنگ با میرزا ابوسعید
عایشه بیگم
زن مسعود بن
سیورغتمش
میرزا محمد قاسم
تولد: غره رمضان
۸۲۵هـ
بیکه بیگم
میرزا ابابکر (۶)
ولادت: ۲۸ محرم ۸۳۱هـ
علاءالدوله رکن‌الدین
تولد: شب پنجشنبه غره
جمادی‌الاول ۸۲۰هـ در هرات
ابوالقاسم بابر در سال ۸۵۶هـ
کور ساخت
وفات: ۶ ذی‌الحج ۸۶۳هـ=۱۴۵۹ع
دفن گنبد سبز هرات
سلطان محمد قطب‌الدین
شوهر آغا بیگی
حاکم مازندران و فارس
تولد: ۸۲۱هـ/۱۴۱۸ع در هرات
(قتل: ۱۵ ذی‌الحج ۸۵۵هـ/۱۴۵۱ع
در موضع چناران در ۳۴ سالگي)
دفن گنبد سبز هرات (۳)
ابوالقاسم بابر معزالدین
خراسان و فارس
۱۷ رجب ۸۲۵هـ
در مشهد سه شنبه چاشت
ربیع الثاني ۸۶۱هـ/۱۴۵۷ع)
مدرسه شاهرخ در جوار
امام رضا مشهد (۹)
مسعود
صاحب کابل
(۸۳۰-۸۴۳هـ/۱۴۲۷-۱۴۳۹ع)
در سال ۸۴۰هـ با عائشه بیگم
بنت میرزا بایسنغر ازدواج کرد
میرزا قراچار
صاحب کابل
(۸۴۳هـ/۱۴۳۹ع)
رقیه سلطان
زن محمد سلطان
بن میرزا جهانگیر
(مطلع ۶۶۹)
بایسنغر (۵)
از دختر امیر یادگار شاه ارلات
تولد: ۳ رمضان ۸۳۸هـ
وفات: آخر ماه جمادی‌الاول ۸۶۰هـ
رقیه سلطان بیگم
زن سلطان ابوسعید (۷)
میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان
جلوس: ۸۶۱هـ
وفات پنجشنبه ۱۸ رمضان ۸۶۳هـ
دفن گنبد سبز هرات (مطلع ۱۲۰۴)
سلطان یادگار محمد
حاکم هرات
جلوس: چهار شنبه ۹ محرم ۸۷۵هـ
شوهر: فاطمه بیگم
قتل: ۲۱ صفر سه شنبه ۸۷۵هـ/۱۴۷۰ع
در باغ زاغان هرات
دفن: گنبد سبز هرات (۴)
الدین شاه محمود
حاکم خراسان
شب ۱۶ محرم ۸۵۱هـ
جلوس: ۸۶۱هـ وفات
(۸۶۳هـ/۱۴۵۹ع)
علي اصغر میرزا
(۳) بحکم برادر خود بابر میرزا قتل شد وزنش آغا بیگی از شدت گریه و غم در سه روز مرد. (مطلع ۱۰۳۲)



شاه رخ میرزا
حاکم خراسان و مازندران سجستان، اصفهان و شیراز
(۸۰۷/۱۴۰۴ع=صبح یکشنبه ۲۵ ذی‌الحج ۸۵۰ھ/۱۲ مارچ ۱۴۴۷ع)
دفن گور امیر سمرقند(۱)
دختر
زن جهانگیر بن محمد سلطان میرزا
پاردی جان
صغیر فوت شد
خان اغلان
صغیر فوت شد
مریم سلطان
از بطن گوهرشاد آغا
زن: میرزا یحیی بن محمد سلطان
دفن: گنبد سبز هرات
میرزا الوغ بیگ(۳)
از بطن: گوهرشاد آغا
قتل: بحکم پسر خود عبداللطیف
ابراهیم سلطان(۱۰)
حاکم بلخ و عربستان
از بطن طوطی آغا
محمد جوکی
از بطن گوهرشاد آغا
دفن: گنبد سبز هرات
تغاترکان
در خورد سالگی
آغی توغان شاه
۵- عبدالعزیز
شوهر همشیره یونس خان
۴- عبداللطیف (قاتل پدر)
گوهرشاد آغا
پرورش کرد حاکم ماوراالنهر
۳- عبدالرحمان
۲- عبدالله
غالباً در خورد سالگی مرد
۱- سلطان احمد میرزا
پسر کلان
شوهر ترخان بیگم
بنت عبدالعلی ارغون
رابعه سلطان بیگم
زن اوزبک خان
ابوالخیر
پسر؟
پسر؟
قتلغ ترکان
از بطن دولت بخت سعادت
سلطان بخت
از بطن رقیه سلطان خاتون
آق باش
از بطن رقیه سلطان خاتون
۱- حبیبه سلطان
عرف خانزاده بیگم
دو سال زنده بود.
بنت محمد سلطان.
سلطان عبدالله
صاحب فرس و ماوراالنهر
در جنگ بامیرزا ابوسعید
عایشه بیگ
زن مسعود بن
سیورغتمش
میرزا محمد قاسم
بیکه بیگم
بایسنغر(۵)
از دختر امیر یادگار شاه ارلات
محمد جوکی
مقتول بحکم سلطان ابوسعید
دفن گنبد سبز هرات
سلطان احمد میرزا
دفن گنبد سبز هرات
نظام‌الدین
دفن گنبد سبز هرات

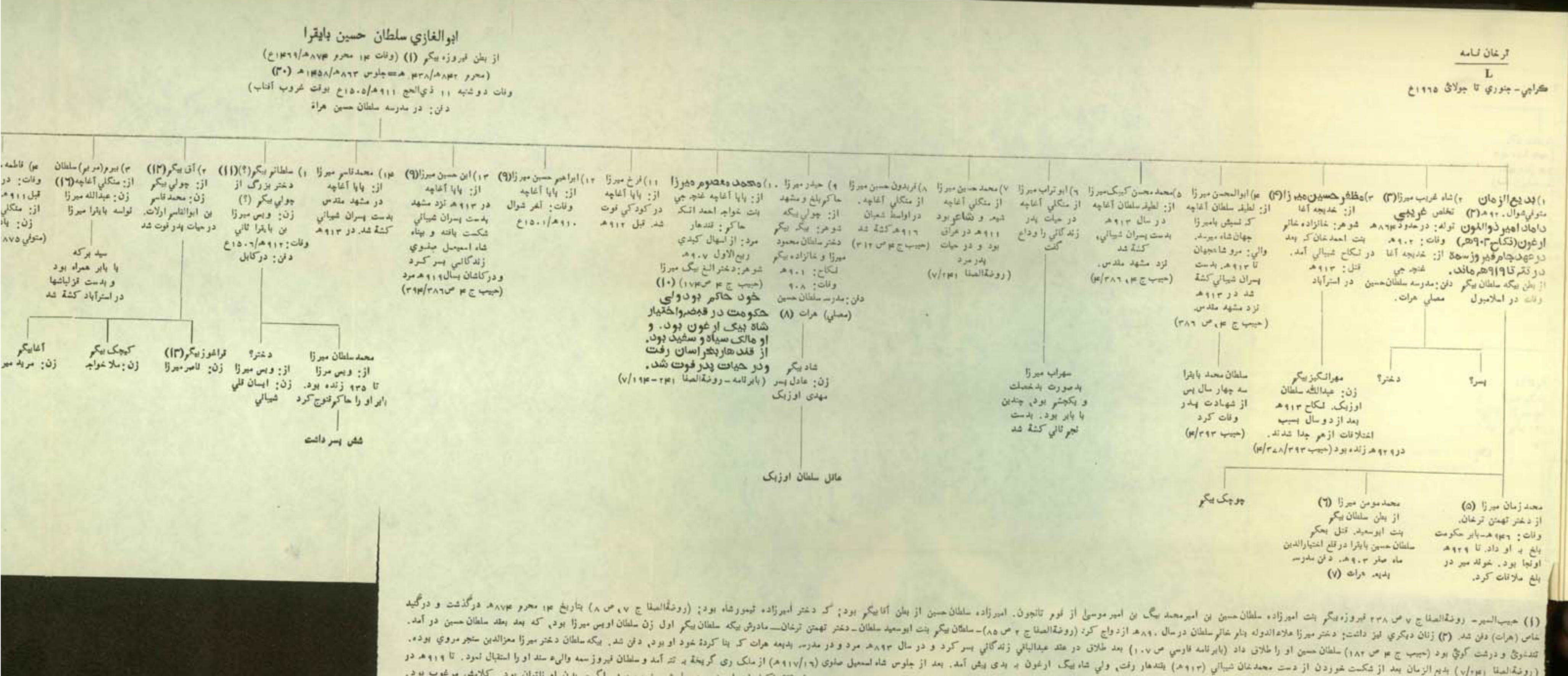


ترخان نامہ

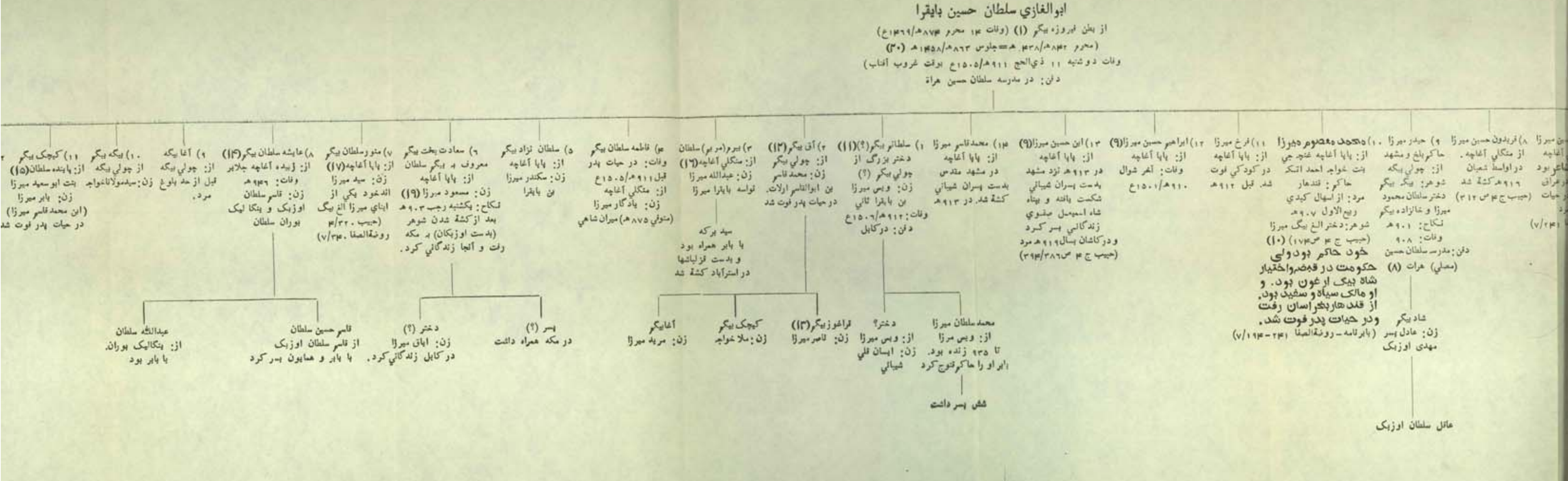
K

(کراچي-جنوري تا جولائی ۱۹۶۵ع)

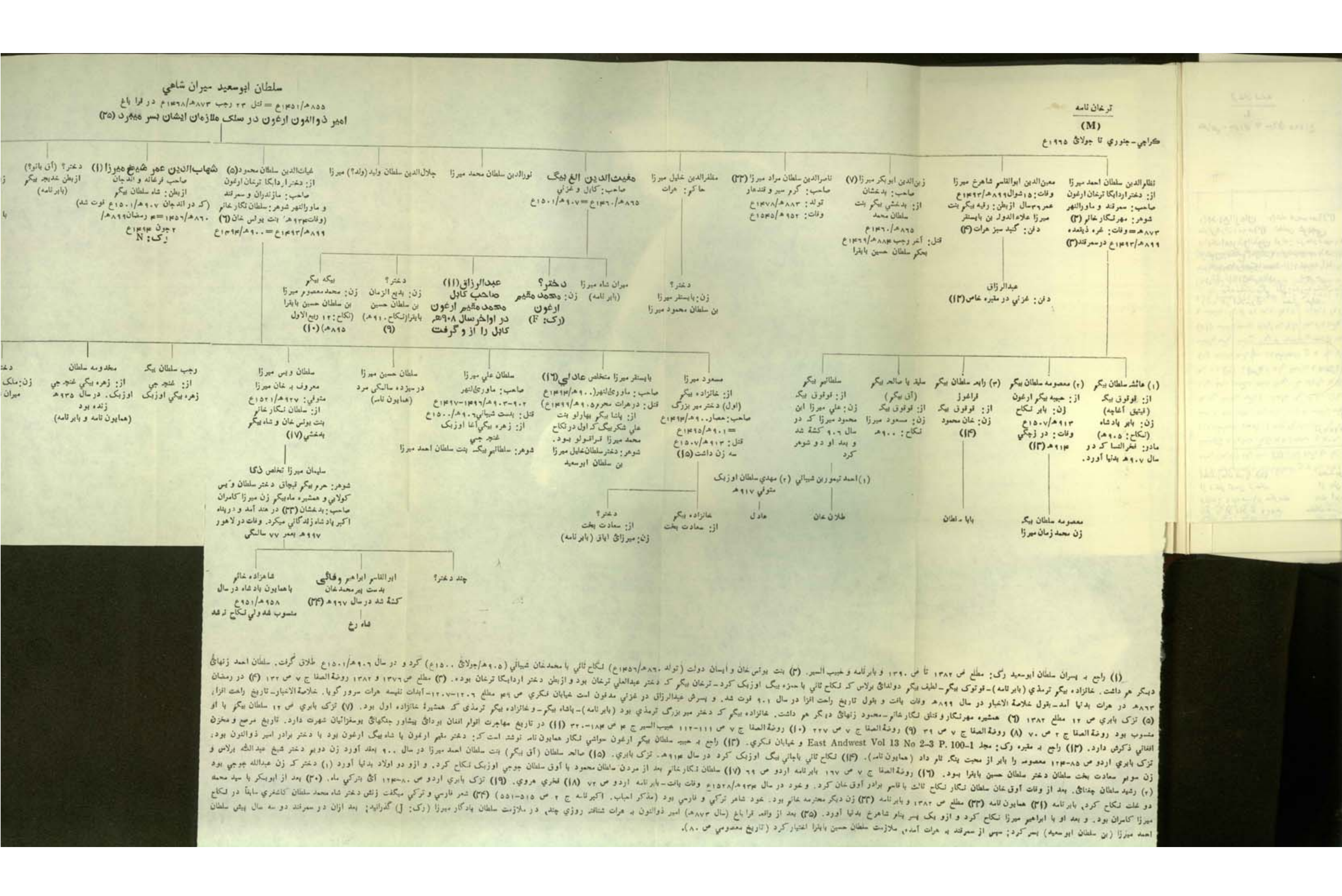
(۱) مطلع ص ۵۶۰ (۲) مطلع ص ۷۳۵ (۳) مدفون درجوار امام رضا مشهد (۴) مطلع ۷۱۲-۷۱۳-۷۲۹ شادملک آغا بعد از فوت شوهر خودکشي کرد. (۵) تزک بابري اردو مطلع ص ۱۳۷۷- زامباور شجره T (۶) تزک بابري اردو ص ۵۳ مطلع ص ۱۲۰۶ ص ۱۳۵۳ قرا باغ که تيمور زمستان را در آنجا بسر ميکرد، اصلاً گنجه است، که فعلاً در آذربائيجان شوروي است و بنام Elizavetpol مشهور است. سلطان ابوسعيد دربين قرا باغ قتل شد که آنرا 'واقعه قرا باغ' گفته ميشود. (۷) تزک بابري اردو (۸) مطلع ص ۵۷۸ (۹) روضة‌الصفا ج هفتم ص ۴۲ چاپ طهران- مطلع ص ۱۳۷۸ (۱۰) تزک بابري- حبيب السير ج ۴ ص ۲۵۷ چاپ طهران (۱۱) تزک بابري (۱۲) مطلع ص ۱۰۸۷ ص ۱۳۷۸ حبيب السير ج ۴ ص ۱۷۴ (۱۳) مطلع ص ۷۳۵ (۱۴) شاعر بود. و در ري در سن سي و هشت سالگي در گذشت. در بارهٔ داستان عشق و شيفتگي سلطان خليل با شادملک آغا. ر-ک: يزدي ج ۲ ص ۷۲۶-۷۲۳. دولت شاه ص ۳۰۵ ص ۳۰۶- سلطان خليل مردي عاشق پيشه و لطيف طبع و مهربان و سخي و دوستدار شعرا بود. (شعر فارسي درعهد شاهرخ ص ۵۳-۳۲- تيمور، پيرمحمد بن جهانگير را وليعهد خود نامزد کرده بود، ولي خليل سلطان بجايش برتخت جلوس کرد. و بتاريخ چهارشنبه ۱۶ رمضان (۱۸ مارچ) در دارالسلطنت سمرقند داخل شد. و محمد جهانگير بن محمد سلطان را بوليعهدي خود برگزيد.



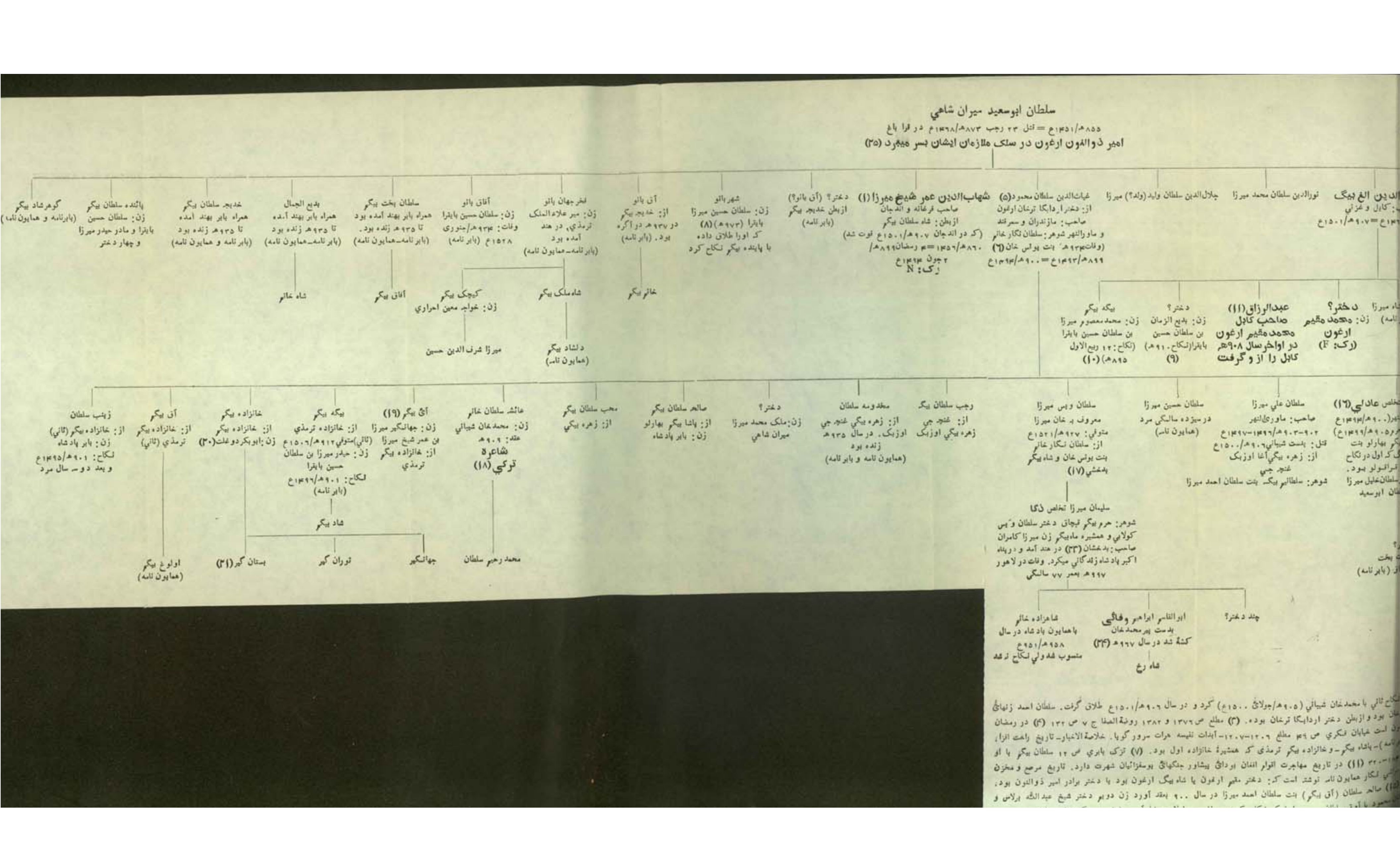
(۱) حبيب‌السير- روضة‌الصفا ج ۷ ص ۲۳۸ فيروزه‌بيگم بنت اميرزاده سلطان‌حسين بن اميرمحمد بيگ بن امير موسى از قوم تائجوت. اميرزاده سلطان‌حسين از بطن آقابيگم بود؛ که دختر اميرزاده تيمورشاه بود: (روضة‌الصفا ج ۷، ص ۸) بتاريخ ۱۴ محرم ۸۷۴هـ درگذشت و درگنبد خاص (هرات) دفن شد. (۲) زنان ديگري نيز داشت: دختر ميرزا علاءالدوله بنام خالم سلطان در سال ۸۹۰هـ ازدواج کرد: (روضة‌الصفا ج ۲ ص ۸۵)- سلطان بيگم بنت ابوسعيد سلطان- دختر تهمتن ترخان- مادرش بيگه سلطان بيگم اول زن سلطان اويس ميرزا بود، که بعد بعقد سلطان حسين در آمد. تندخوئي و درشت گوئي بود (حبيب ج ۴ ص ۱۸۲) سلطان حسين او را طلاق داد (بابرنامه فارسي ص ۱۰۷) بعد طلاق در عقد عبدالباقي زندگاني بسر کرد و در سال ۸۹۳هـ مرد و در مدرسه بديعه هرات که بنا کردهٔ خود او بود، دفن شد. بيگه سلطان دختر ميرزا معزالدين سنجر مروي بوده. (روضة‌الصفا ۱۴۰/۷) بديع الزمان بعد از شکست خوردن از دست محمدخان شيباني (۹۱۳هـ) بقندهار رفت، ولي شاه بيگ ارغون به بدي پيش آمد. بعد از جلوس شاه اسمعيل صفوي (۹۱۷/۱۶هـ) از ملک ري گريختهٔ به تبر آمد و سلطان فيروز سمه والي سند او را استقبال نمود. تا ۹۱۹هـ در سند و هند ماند. در سال ۹۲۰هـ سلطان سليم اورا به اسلامبول برد و بعد از سه چهار ماه آنجا بمرض طاعون مرد (روضة‌الصفا ج ۷ ص ۳۵۱ ص ۳۵۳- حبيب السير ج ۴ ص ۳۹۰-۳۹۴) (۳) اکراهيات او بد بود، طبعش خوب بود. اگرچه بدن او ناتوان بود. کلامش مرغوب بود. غريبي تخلص ميکرد. ديوان هم دارد. (بابرنامه فارسي ص ۱۰۵) از بطن خديجه بيگم که در اول زن سلطان ابوسعيد ميرزا بود (واز و دختري بنام آقاق بيگم بدنيا آورد). اين زن برگوي، بي‌عقل و مذهب رافضه ميداشت (بابرنامه فارسي ص ۱۰۷) شاه غريب در مدرسه سلطان حسين (مصلي) هرات دفن شد. سنگ هفت قلمي که پدرش براي مزار خود درست کرده بود. بر مزار وي گذاشت، که تاکنون موجود است. سلطان‌حسين دوسنگ تهيه کرده بود. سنگ ديگر بر مزار پدر گذاشت. تهيه هر سنگ هفت سال طول کشيد (خيابان از فکري- آريانا سال چهارم شمارهٔ سوم ص ۲۲ (۴) زيبا بود ولي اخلاق و افعال زشت داشت (بابرنامه) حبيب‌السير ۴ ص ۳۷۸ (۵) روضة‌الصفا ج ۷ ص ۳۵۳ ص ۳۶۶ حبيب السير ج ۴ ص ۳۹۴ تا ص ۳۰۴ (۶) بسعايت خديجه‌بيگم مادر مظفرحسين کشتهٔ شد. روضة‌الصفا ج ۷ ص ۱۵۲ (۷) روضة‌الصفا ج ۷ ص ۱۵۳ (۸) خيابان فکري- روضة‌الصفا ج ۷ ص ۱۹۵ (۹) روضة الصفا ج ۷ ص ۲۳۰ و بابرنامه. ابن حسين برادر بزرگ ابراهيم‌حسين بوده. (۱۰) حبيب‌السير ج ۴ ص ۱۸۴ بتاريخ ۱۲ ربيع الاول ۸۹۵هـ نکاح شد (۱۱) رک: حواشي همايون‌نامه ص ۲۸۷ چولي در ترکي بمعني بيابان (۱۲) آق ترکي زيبا (۱۳) قراغور ترکي سه‌چشم (۱۴) رک: حواشي همايون نامه ص ۲۰۸ سلطانم بيگم نکاح ثاني با عبدالباقي ميرزا ميران‌شاهي کرده. در نيلاب پشاور در سال ۹۱۲هـ/۱۵۰۶ع فوت شد- نکاح اول در سال ۸۷۸هـ/۱۴۷۳ع- روضة الصفا ج ۷ ص ۱۹۵ (۱۵) سلطان‌حسين بايقرا در اول شهربانوبيگم را در عقد داشت و اورا طلاق داد و همشيره اش بنام پاينده‌بيگم را در ازدواج خود درآورد (۱۶) منگلي آغاچه مملوک شهربانو و شهربانو دختران سلطان ابوسعيد بود. وقتيکه شهربانو در ازدواج سلطان‌حسين بايقرا آمد، منگلي آغاچه را به او بخشيد و سلطان او را در حرم آورد. دربارهٔ اولاد سلطان‌حسين رک: روضة‌الصفا ج ۷ ص ۲۴۰ و حبيب‌السير ج ۴ ص ۳۲۰ و حواشي همايون‌نامه. (۱۷) رک: حواشي همايون‌نامه ص ۲۶۹ (۱۸) روضة‌الصفا و حبيب السير دربارهٔ اولاد سلطان حسين نوشتهٔ است که چهارده پسر و يازده دختر داشت (روضة‌الصفا ج ۷ ص ۲۴۰) ولي محب سلطان که دختر دو از دهم است در حواشي همايون‌نامه (ص ۲۶۷) مذکور است. (۱۹) مسعود ميرزا را اميرخسروشاه حاکم قندز در سال ۹۰۳هـ کور کرده بود و محمدخاني شيباني وقتيکه هراة را فتح کرد او را قتل کرد. (۹۱۳هـ) وزنش بيگم سلطان (سعادت بخت بيگم) را بنکاح خود آورد (روضة‌الصفا ج ۷ ص ۱۶۷) با مسعود ميرزا در ماه رجب روز يکشنبه سال ۹۰۳هـ نکاح شد (روضة‌الصفا ج ۷ ص ۱۶۶) (۳۰) بعد از واقعه قراباغ (کشتهٔ شدن ابوسعيد) بتاريخ چهار شنبه ۸ رمضان ۸۷۳هـ در هرات داخل شد و بتاريخ جمعه ۱۰ رمضان ۸۷۳هـ در باغ زاغان هراة جلوس نمود (روضة‌الصفا ج ۷ ص ۳۶ ص ۳۸ مطلع ۱۳۶۷) سلطان‌حسين در اوئل با ميرزا ابوالقاسم بابر زندگاني ميکرد (روضة ۹/۷) (۳۱) پنج زنان در حيات سلطان فوت شدند. بيگه سلطان بيگم- لطيف سلطان- پاپا آغاچه- زبيده آغا- چولي بيگم- وقتيکه تکمله روضة‌الصفا نوشتهٔ ميشد آفاق بيگم زنده بود (روضة ۲۴۲/۷).



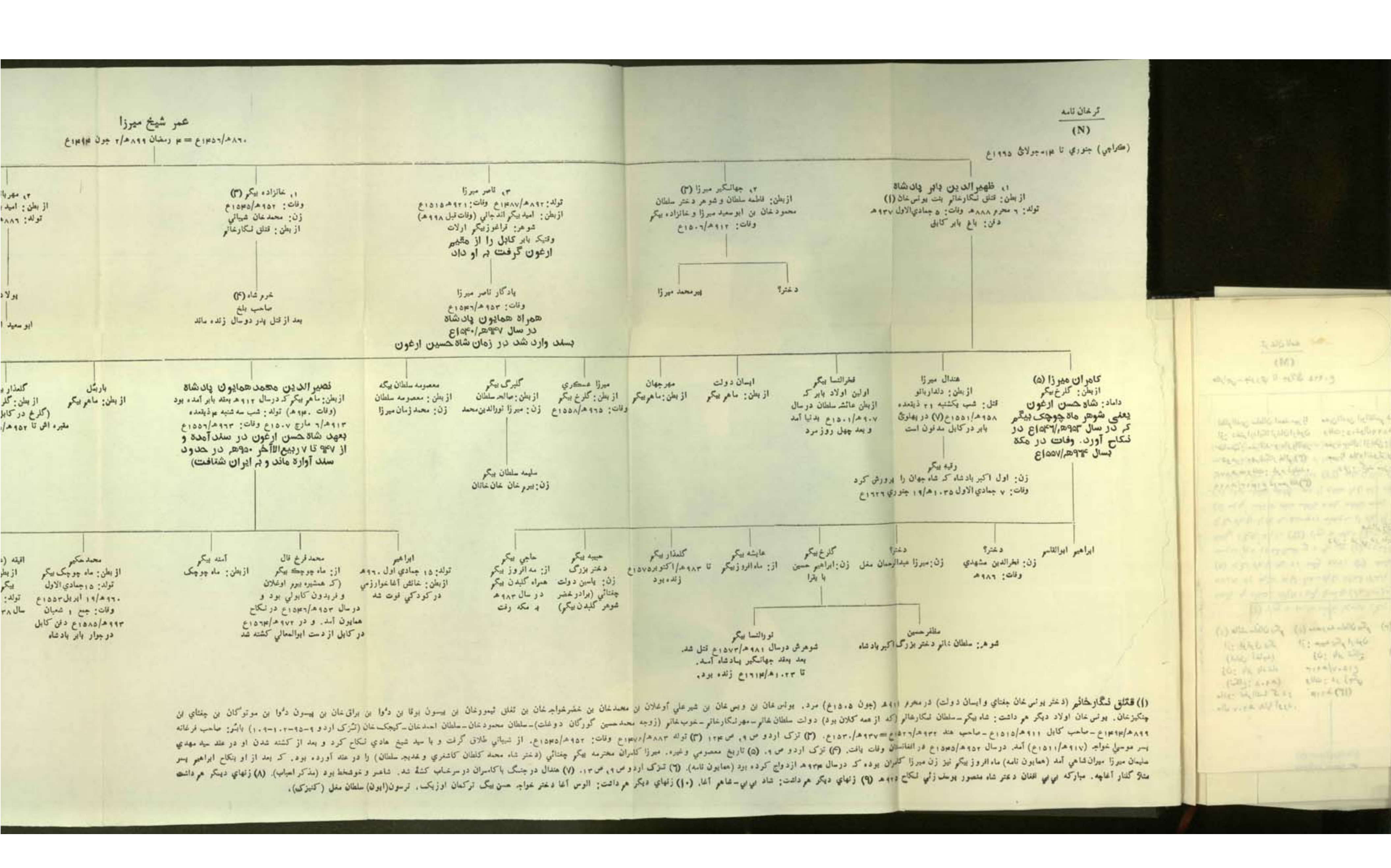
حسین از بطن آغابیگم بود؛ که دختر امیرزاده تیمورشاه بود: (روضة‌الصفا ج ۷، ص ۸) بتاریخ ۱۴ محرم ۸۷۴هـ درگذشت و درگنبد
بیگم بنت ابوسعید سلطان ــ دختر تهمتن ترخان ــ مادرش بیگه سلطان بیگم اول زن سلطان اویس میرزا بود، که بعد بعقد سلطان حسین در آمد.
کرد و در سال ۸۹۳هـ مرد و در مدرسه بدیعه هرات که بنا کردهٔ خود او بود، دفن شد. بیگه سلطان دختر میرزا معزالدین سنجر مروی بوده.
بعد از جلوس شاه اسمعیل صفوی (۱٦/۹۱۷هـ) از ملک ری گریخته به تته آمد و سلطان فیروز شه والیء سند او را استقبال نمود. تا ۹۱۹هـ در
۲۵۳ــحبیب السیر ج ۴ ص ۲۹۰-۲۹۴) (۳) اکراهیات او بد بود، طبعش خوب بود. اگرچه بدن او ناتوان بود. کلامش مرغوب بود.
بیگم بدنیا آورد). این زن برگوی، بی عقل و مذهب رافضه میداشت (بابرنامه فارسی ص ۱۰۷) شاه غریب در مدرسه سلطان حسین (مصلی) هرات
تهیه کرده بود. سنگ دیگر بر مزار پدر گذاشت. تهیه هر سنگ هفت سال طول کشید (خیابان از فکری ــ آریانا سال چهارم شمارهٔ سوم
۴ ص ۳۰۳ تا ص ۳۰۴ (٦) بسعایت خدیجه بیگم مادر مظفرحسین کشته شد. روضة‌الصفا ج ۷ ص ۱۵۲ (۷) روضة‌الصفا ج ۷ ص ۱۵۳
حبیب السیر ج ۴ ص ۱۸۴ بتاریخ ۱۲ ربیع الاول ۸۹۵هـ نکاح شد (۱۱) رک: حواشي همایون نامه ص ۲۸۷ چولي در ترکي بمعني بیابان
۱۴۷۳ع ــروضة الصفا ج ۷ ص ۱۹۵ (۱۲) آق ترکي زیبا (۱۳) قراغوز ترکي سه‌چشم (۱۴) رک: حواشي همایون نامه ص ۲۰۸
آغاچه مملوک شهربارباتو و شهربانو دختران سلطان ابوسعید، بود. وقتیکه شهربانو در ازدواج سلطان حسین بایقرا آمد، منکلي آغاچه را به او بخشید
(۱۷) رک: حواشي همایون نامه ص ۲٦۹ (۱۸) روضة‌الصفا و حبیب السیر دربارهٔ اولاد سلطان حسین نوشته است که چهارده پسر و یازده
مسعود میرزا را امیر خسرو شاه حاکم قندز در سال ۹۰۳هـ کور کرده بود و محمدخاني شیباني وقتیکه هراة را فتح کرد او را قتل کرد.
۹۰۱هـ نکاح شد (روضة‌الصفا ج ۷ ص ۱٦٦ (۳۰) بعد از واقعه قراباغ (کشتهٔ شدن ابوسعید) بتاریخ چهار شنبه ۸ رمضان ۸۷۳هـ در هرات
با میرزا ابوالقاسم بابر زندگاني میکرد (روضهٔ ۹/۷) (۳۱) پنج زنان در حیات سلطان فوت شده‌اند. بیگه سلطان بیگم ــ لطیف سلطان ــ پاپا آغاچه ــ



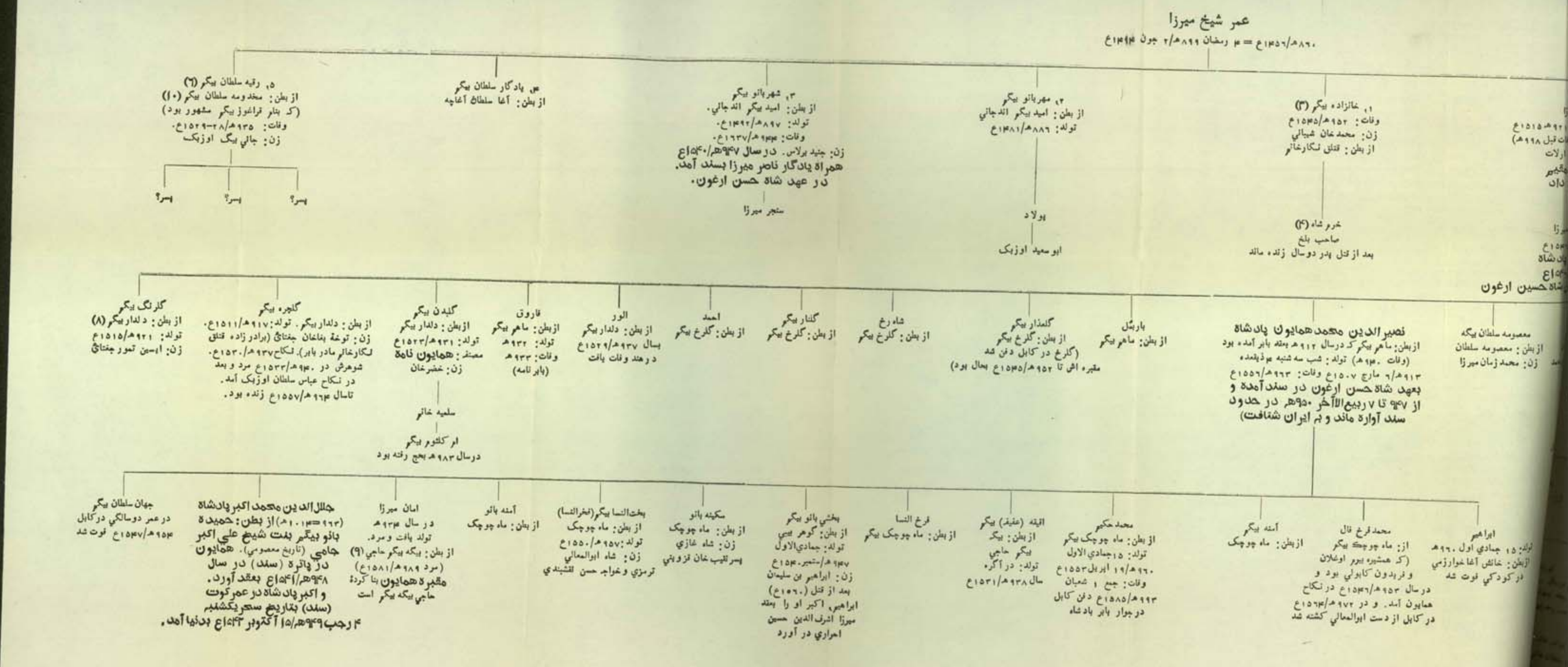
ترخان نامه
(M)
كراچي- جنوري تا جولائی ١٩٦٥ع
سلطان ابوسعيد ميران شاهي
امير ذوالنون ارغون در سلک ملازمان ايشان بسر ميبرد (٣٥)
نظام‌الدين سلطان احمد ميرزا
معين‌الدين ابوالقاسم شاهرخ ميرزا
زين‌الدين ابوبكر ميرزا (٧)
ناصرالدين سلطان مراد ميرزا (٣٢)
مظفرالدين خليل ميرزا
مغيث‌الدين الغ بيگ
نورالدين سلطان محمد ميرزا
جلال‌الدين سلطان وليد (ولد؟) ميرزا
غياث‌الدين سلطان محمود (٥)
شهاب‌الدين عمر شيخ ميرزا (١)
دختر؟ (آق بانو؟)
عبدالرزاق
دفن: غزني در مقبره خاص (١٢)
دختر؟
زن: بايسنقر ميرزا بن سلطان محمود ميرزا
ميران شاه ميرزا (بابر نامه)
دختر؟ زن: محمد مقيم ارغون (رک: F)
عبدالرزاق (١١) صاحب كابل
محمد مقيم ارغون در اواخر سال ٩٠٨هـ كابل را از و گرفت
دختر؟ زن: بديع الزمان بن سلطان حسين بايقرا (نكاح ٩١٠هـ) (٩)
بيگه بيگم زن: محمد معصوم ميرزا بن سلطان حسين بايقرا (١٠)
(١) عائشه سلطان بيگم
(٢) معصومه سلطان بيگم
(٣) رابعه سلطان بيگم
سليقه يا صالحه بيگم (آق بيگم)
سلطانم بيگم
مسعود ميرزا
بايسنقر ميرزا متخلص عادلي (١٦)
سلطان علي ميرزا
سلطان حسين ميرزا
سلطان ويس ميرزا
رجب سلطان بيگ
مخدومه سلطان
سليمان ميرزا تخلص ذكا
(١) احمد تيمور بن شيباني (٢) مهدي سلطان اوزبک
عادل
طلان خان
بابا سلطان
معصومه سلطان بيگم زن محمد زمان ميرزا
خانزاده بيگم از: سعادت بخت
دختر؟ از: سعادت بخت زن: ميرزائي اباق (بابرنامه)
شاهزاده خانم
ابوالقاسم ابراهيم وفائي
چند دختر؟
شاه رخ



سلطان ابوسعيد ميران شاهي
امير ذوالنون ارغون در سلک ملازمان ايشان بسر ميبرد (۳۵)
الغ بيگ
نورالدين سلطان محمد ميرزا
جلال‌الدين سلطان وليد (ولد؟) ميرزا
غياث‌الدين سلطان محمود (۵)
از: دختر ارداپکا ترخان ارغون
صاحب: مازندران و سمرقند
و ماوراءالنهر شوهر: سلطان نگار خانم
بنت يونس خان (٦)
شهاب‌الدين عمر شيخ ميرزا (۱)
صاحب فرغانه و اندجان
ازبطن: شاه سلطان بيگم
رک: N
دختر؟ (آق بانو؟)
ازبطن خديجه بيگم
(بابرنامه)
شهربانو
زن: سلطان حسين ميرزا بايقرا (۸)
آق بانو
از: خديجه بيگم
(بابرنامه)
فخرجهان بانو
زن: مير علاءالملک ترمذي، در هند آمده بود
(بابرنامه ـ همايون نامه)
آفاق بانو
زن: سلطان حسين بايقرا
(بابرنامه)
سلطان بخت بيگم
همراه بابر بهند آمده بود
(بابرنامه ـ همايون نامه)
بديع الجمال
همراه بابر بهند آمده
(بابرنامه ـ همايون نامه)
خديجه سلطان بيگم
همراه بابر بهند آمده
(بابرنامه و همايون نامه)
پاينده سلطان بيگم
زن: سلطان حسين بايقرا و مادر حيدر ميرزا و چهار دختر
گوهرشاد بيگم
(بابرنامه و همايون نامه)
شاه خانم
آفاق بيگم
کيچک بيگم
زن: خواجه معين احراري
ميرزا شرف الدين حسين
شاه ملک بيگم
دلشاد بيگم
(همايون نامه)
خانم بيگم
بيگه بيگم
زن: محمد معصوم ميرزا بن سلطان حسين بايقرا
(۱۰)
دختر؟
زن: بديع الزمان بن سلطان حسين بايقرا
(۹)
عبدالرزاق (۱۱)
صاحب کابل
محمد مقيم ارغون
در اواخر سال ۹۰۸هـ
کابل را از و گرفت
دختر؟
زن: محمد مقيم
ارغون
(رک: F)
عادلي (۱٦)
سلطان علي ميرزا
صاحب: ماوراءالنهر
از: زهره بيگي آغا اوزبک
غنچه جي
سلطان حسين ميرزا
در سيزده سالگي مرد
(همايون نامه)
سلطان ويس ميرزا
معروف به خان ميرزا
از: سلطان نگار خانم
بنت يونس خان و شاه بيگم
بدخشي (۱۷)
سليمان ميرزا تخلص ذکا
ابوالقاسم ابراهيم وفائي
بدست پير محمد خان
(۳۴)
شاه رخ
چند دختر؟
شاهزاده خانم
رجب سلطان بيگ
از: غنچه جي
زهره بيگي اوزبک
مخدومه سلطان
از: زهره بيگي غنچه جي
اوزبک
(همايون نامه و بابرنامه)
دختر؟
زن: ملک محمد ميرزا
ميران شاهي
صالحه سلطان بيگم
از: پاشا بيگم بهارلو
زن: بابر پادشاه
محب سلطان بيگم
از: زهره بيکي
عائشه سلطان خانم
زن: محمد خان شيباني
شاعره
ترکي (۱۸)
محمد رحيم سلطان
آق بيگم (۱۹)
زن: جهانگير ميرزا
بن عمر شيخ ميرزا
از: خانزاده بيگم
ترمذي
بيگه بيگم
از: خانزاده ترمذي
زن: حيدر ميرزا بن سلطان
حسين بايقرا
(بابرنامه)
شاد بيگم
جهانگير
توران گير
بستان گير (۳۱)
خانزاده بيگم
از: خانزاده بيگم
زن: ابوبکر دوغلت (۳۰)
آق بيگم
از: خانزاده بيگم
ترمذي (ثاني)
اولوغ بيگم
(همايون نامه)
زينب سلطان
از: خانزاده بيگم (ثاني)
زن: بابر پادشاه
و بعد دو سه سال مرد



(ا) قتلق نگارخانم (دختر یونس خان چغتاي و ایسان دولت) در محرم ۹۱۱ھ (جون ۱۵۰۵ع) مرد. یونس خان بن ویس خان بن شیرعلي اوغلان بن محمدخان بن خضرخواجه خان بن تغلق تیمورخان بن ییسون بوقا بن دوا بن براق خان بن ییسون دوا بن موتوکان بن چغتاي بن چنگیزخان. یونس خان اولاد دیگر هم داشت: شاه بیگم ـ سلطان نگارخانم (که از همه کلان بود) دولت سلطان خانم ـ مهرنگارخانم ـ خوب خانم (زوجه محمدحسین گورگان دوغلت) ـ سلطان محمود خان ـ سلطان احمد خان ـ کیچک خان (تزک اردو ۹–۹۵–۱۰۲–۱۰۹) بابر: صاحب فرغانه ۸۹۹ھ/۱۴۹۴ع ـ صاحب کابل ۹۱۱ھ/۱۵۰۵ع ـ صاحب هند ۹۳۲ھ/۱۵۲۶ع = ۹۳۷ھ/۱۵۳۰ع. (۲) تزک اردو ص ۹، ص ۱۲۴ (۳) تولد ۸۸۳ھ/۱۴۷۸ع وفات: ۹۵۲ھ/۱۵۴۵ع. از شیباني طلاق گرفت و با سید شیخ هادي نکاح کرد و بعد از کشته شدن او در عقد سید مهدي پسر موسي خواجه (۹۱۷ھ/۱۵۱۱ع) آمد. درسال ۹۵۲ھ/۱۵۴۵ع در افغانستان وفات یافت. (۴) تزک اردو ص ۹. (۵) تاریخ معصومي وغیره. میرزا کامران محترمه بیگم چغتائي (دختر شاه محمد کلطان کاشغري و خدیجه سلطان) را در عقد آورده بود. که بعد از او بنکاح ابراهیم پسر سلیمان میرزا میران شاهي آمد (همایون نامه) ماه افروز بیگم نیز زن میرزا کامران بوده که درسال ۹۴۳ھ ازدواج کرده بود (همایون نامه). (۶) تزک اردو ص ۹، ص ۱۰۳. (۷) هندال در جنگ با کامران در سرخاب کشتهٔ شد. شاعر و خوشخط بود (مذکر احباب). (۸) زنهاي دیگر هم داشت مثلاً گلنار آغاچه. مبارکه بي‌بي افغان دختر شاه منصور یوسف زئي نکاح ۹۲۵ھ (۹) زنهاي دیگر هم داشت: شاد بي‌بي ـ شاهم آغا. (۱۰) زنهاي دیگر هم داشت: الوس آغا دختر خواجه حسن بیگ ترکمان اوزبک، ترسون (ایون) سلطان مغل (کنیزک).



سون بوقا بن دوا بن براق خان بن یسون دوا بن موتوکان بن چغتای ان
احمد خان ـ کیچک خان (تزک اردو ۹-۹۵-۱۰۲-۱۰۹) بابر: صاحب فرغانه
با سید شیخ هادی نکاح کرد و بعد از کشته شدن او در عقد سید مهدی
و خدیجه سلطان) را در عقد آورده بود. که بعد از او بنکاح ابراهیم پسر
کشته شد. شاعر و خوشخط بود (مذکر احباب). (۸) زنهای دیگر هم داشت
زبک. ترسون (ایون) سلطان مغل (کنیزک).

